کتاب اروپا

۳

ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا

جلد دوم

موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

ترکیه و اتحادیه اروپا؛ معضلی دوجانبه
گسترش ناتو و تهدیدهای امنیتی جدید
چشم انداز روابط ایران و اتحادیه اروپا در چارچوب تحولات جهانی
بررسی همکاری‌های اقتصادی - تجاری ایران و اتحادیه اروپا در دو دهه اخیر
روابط ایران - اتحادیه اروپا؛ بازگشت به عرصه های استراتژیک
تبیین مواضع و عملکرد اتحادیه اروپا در قبال برنامه های هسته ای ایران
دیپلماسی فعال بر دوراهی تصمیم: نگاهی به روابط ایران و فرانسه
تبعات فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی مهاجرت ایرانیان به اروپا و
سیاست اتحادیه اروپایی در قبال مهاجرت
هویت و رابطه ایران و اتحادیه اروپایی
هویت امنیتی اروپا و ناتو

تاب ارو پا (۳): و یژه روا بط ا یران و ا تحاد یه ارو پا/ نظارت و و اجرا مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.- تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، انتشارات، ۱۳۸۳.

۳۱۰ ص.- (انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۷۸)

ISBN 964 – 5910 – 75 – 7: ۲۱۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. اتحادیه اروپا European union ۲. ایران – روابط خارجی – اروپا. ۳. اروپا – روابط خارجی – ایران. ٤. سیاست جهانی – قرن ۲۰م . ۵. روابط بین‌المللی. الف. مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران . ب. عنوان: روابط ایران و اتحادیه اروپا.

JN۳۰ /ک۲۳ ۳٤۱/۲٤۲۲

کتابخانه ملی ایران ۳۷۳۷۳ ـ ۸۲م

انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

تلفن: ۸۷۱۲۱۵۳ **نمابر:** ۸۷۱۲۵۲۹ ، **صندوق پستی:** ۱۵۸۷۵_۳۸٤۹

نشانی اینترنت: www.tisri.org **پست الکترونیک:** info@tisri.org

کتاب اروپا (۳): ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا (جلد دوم)

نظارت و اجرا: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

ناظر علمی: دکتر حسین دهشیار

هماهنگی: ماندانا تیشه‌یار

صفحه‌آرا: علی اکبر فراهانی

حروفچین: حمیده نام‌آور

چاپ نخست: فروردین ۱۳۸۳

چاپ و صحافی: بهمن

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت : ۲۱۰۰ تومان

فهرست

پیشگفتار... ۷

چشم‌انداز روابط ایران و اتحادیه اروپا در چارچوب تحولات
جهانی (گفت‌وگو با دکتر الهه کولایی) ۹

گسترش ناتو و تهدیدهای امنیتی جدید/ سعید تائب........................... ۲۷

ترکیه و اتحادیه اروپا؛ معضلی دوجانبه/ رحمان قهرمان‌پور ۶۵

هویت امنیتی اروپا و ناتو/ حسین دهشیار.. ۱۰۵

تبعات فرهنگی ـ اجتماعی و اقتصادی مهاجرت ایرانیان به اروپا
و سیاست اتحادیه اروپایی در قبال مهاجرت/ سعید خالوزاده ۱۳۷

هویت و رابطه ایران و اتحادیه اروپایی/ مهدی اسکندریان.................... ۱۷۵

روابط ایران ـ اتحادیه اروپا: بازگشت به عرصه‌های
استراتژیک/ ناصر ثقفی عامری ۲۰۱

تبیین مواضع و عملکرد اتحادیه اروپا در قبال برنامه‌های
هسته‌ای ایران/ مهدی امیری ۱۲۹

دیپلماسی فعال بر دوراهی تصمیم «نگاهی به روابط ایران و
فرانسه»/ عظیم فضلی‌پور ۲۵۹

بررسی همکاری‌های اقتصادی ـ تجاری ایران و اتحادیه اروپا در
دو دهه اخیر/ سعید خالوزاده.. ۲۷۷

پیشگفتار

سومین مجلد از کتاب‌های منطقه‌ای اروپا، همانند شماره پیشین خود به مسئله «روابط ایران و اتحادیه اروپایی» پرداخته است. مصاحبه با خانم دکتر الهه کولایی، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران و نماینده مجلس شورای اسلامی، عنوان نخستین مقاله این کتاب است که در آن به تحولات روابط اتحادیه اروپایی و ایران و همچنین دغدغه‌های اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این خصوص اشاره شده است.

بحث گسترش ناتو به شرق، علل آن و همچنین بررسی تعاریف و سیاست‌های امنیتی جدید کشورهای عضو و تأثیر آنها بر فضای امنیتی ـ دفاعی ایران از جمله موارد مورد اشاره در مقاله دوم کتاب می‌باشد.

مقاله سوم تلاش نموده تا با بررسی ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجود در جامعه ترکیه، عوامل مؤثر بر تحول روابط ترکیه و اتحادیه اروپا را برشمرده، موانع موجود در این خصوص را با توجه به ساختارهای فوق مورد شناسایی قرار دهد.

تعریف مجدد فضای امنیتی پیرامونی توسط کشورهای اروپایی که به‌واسطه پایان دوران جنگ سرد صورت گرفته، از جمله مباحث مقاله چهارم می‌باشد که تلاش نموده از منظر بررسی ابعاد تغییر و تحولات پدید آمده در نگرش و عملکرد این کشورها، به این مهم بپردازد.

پنجمین مقاله با اشاره به سیاست‌های اتحادیه اروپایی در قبال پدیده مهاجرت، تبعات فرهنگی ـ اجتماعی و اقتصادی مهاجرت ایرانیان به قاره مذکور را مورد تحلیل و موشکافی قرار داده است.

بررسی مفهوم هویت در روابط میان ایران و اتحادیه اروپا با بهره‌گیری از مبانی تئوری ساختارگرایانه. محور اصلی مباحث مقاله ششم بوده و در مقاله بعدی نیز با پیش‌فرض وجود تغییر در روابط بین‌الملل از یک دهه قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر، روابط فوق با رهیافتی واقع‌گرایانه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

هشمین مقاله، با توجه به مواضع و عملکرد اتحادیه اروپا در برابر برنامه‌های هسته‌ای ایران، تحولات رخ داده در این عرصه را مورد ارزیابی قرار داده است.

مقاله بعدی با اتخاذ رهیافتی واقع‌گرا، تاریخچه روابط ایران و فرانسه را در دوران معاصر مد نظر قرار داده و تلاش نموده تا چشم‌انداز این ارتباط را با توجه به رفتارهای پیشین این دو بازیگر، مورد بررسی قرار می‌دهد.

آخرین مقاله کتاب اروپا نیز ضمن بررسی جایگاه اقتصادی اتحادیه اروپا، منافع حاصل از تداوم و گسترش همکاری‌های اقتصادی و تجاری میان ایران و اروپا را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده،موانع و مشکلات آن را نیز بازگو می‌کند.

مؤسسه تهران امیدوار است انتشار این کتاب به همراه جلد دوم کتاب اروپا، مجموعه مناسبی از بررسی‌های به‌عمل آمده در خصوص روابط دوجانبه و چندجانبه ایران و کشورهای اتحادیه اروپایی را جهت مطالعه پژوهشگران کشورمان فراهم آورده باشد.

مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی

ابرار معاصر تهران

چشم‌انداز روابط ایران و اتحادیه اروپا در چارچوب تحولات جهانی (گفت‌وگو با دکتر الهه کولایی*)

اشاره:

وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر، اعلام بحث محور شرارت توسط ایالات متحده و تحولات رخ داده در افغانستان و عراق همگی موجب شده است که تحولات نظام بین‌الملل وارد مرحلهٔ جدیدی شوند.

در این میان، روابط دیپلماتیک ایران با برخی از کشورها و اتحادیه‌های سیاسی دستخوش تغییر و تحولاتی شده است که ناشی از اوضاع داخلی و نیز فشارهای خارجی می‌باشد. هم‌اکنون تلاش جهت برقراری توازن و ثبات به عرصه دیپلماسی ایران در رابطه با سایر کشورها، دغدغه اصلی سیاست خارجی کشور به‌شمار می‌رود و در این بین، بهبود و تداوم روابط با اتحادیه اروپا از اهمیتی ویژه برخوردار است.

در گفت‌وگویی که با خانم دکتر الهه کولایی به‌عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی و عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی به عمل

* دکترای علوم سیاسی و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران.

آورده‌ایم، تلاش نمودیم تا ضمن بررسی جایگاه کنونی اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل، علل بروز تغییرات در روابط میان ایران و اتحادیه اروپا را بررسی کرده و راهکارهای برون رفت از وضعیت کنونی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

سؤال: با توجه به سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و تغییر شکل اروپا از وضعیت قدیمی آن به‌صورت کنونی، آیا از دیدگاه شما روابط اروپا و آمریکا از نظر کیفی دچار تحول شده است؟

دکتر کولایی: تصور من این است که حوادثی که فروپاشی دیوار برلین بخشی از آن‌را تشکیل می‌دهد، در فرایندی از تغییر و تحولات در طول سال‌های بعد از این حادثه، قابل تحلیل است. زیرا دکترینی که گورباچف در آن ایام مطرح کرد و روابط شوروی و آلمان را به‌طور جدی تحت تأثیر قرار داد، یعنی «خانه مشترک اروپایی» و در واقع منافع مشترک، زمینه‌های اشتراک گوناگون برای روس‌ها و اروپایی‌ها فراهم آورد که به‌نوعی در برابر آمریکا یک جبهه واحد شامل روسیه و اروپا به‌وجود آورند. ما بعد از فروپاشی شوروی هم تا حدودی شاهد تداوم این نگاه در اروپا بوده‌ایم. بعد از فروپاشیدن نظام دوقطبی، تنها یک بازیگر از آن بازی، باقی ماند. قدرت‌های اروپایی گمان می‌کردند که بتوانند جهان را از درغلتیدن به یک نظام هژمونی به رهبری آمریکا بازدارند.

تصور من این است که تا قبل از حملات یازدهم سپتامبر نیز به نوعی تلاش‌های اروپایی در این زمینه ادامه داشته است. تقریباً اوج این تلاش‌ها در اواسط دهه ۱۹۹۰ در بالکان بوده است و فکر می‌کنم چه توسط روس‌ها که

نسبت به آمریکایی‌ها نگاهی خاص داشتند و نگران تحولاتی بودند که در مورد غربگرایی و اوراسیاگرایی در روسیه شکل می‌گرفت و چه در اروپا، در قالب تنظیم قوانین جدید پس از فروپاشی نظام دوقطبی، تلاش زیادی برای شکل‌گیری نظام چندقطبی وجود داشته است؛ یعنی کانون‌های قدرت در برابر آمریکا به نوعی مانع از ایفای نقش مستمر و مسلط از سوی این کشور شدند. طبیعی بود که اروپایی‌ها با چنین رویکردی وارد جهان پس از جنگ سرد و پس از نظام دوقطبی شوند. اما به‌واسطه تحولاتی که در بالکان شکل گرفت، مسائلی که از فروپاشیدن کشور یوگسلاوی و رودررویی مسلمانان با صرب‌ها و کروات‌ها رخ داد و بعد وقوع ماجرای کوزوو، دولت‌های اروپایی کاملاً آگاه می‌شوند که توان ایفای چنین نقشی را در برابر مزیت نظامی که ایالات متحده از آن برخوردار بود، ندارند. من فقط به بُعد نظامی می‌پردازم؛ چون از نظر اقتصادی هر چند فروپاشی اتحاد شوروی، رقیب سیاسی ـ نظامی پرقدرت آمریکا را از صحنه این تقابل حذف کرد، اما اروپایی‌ها همچنان در این عرصه، آن هم به‌صورت اروپای واحد و تسریع در روند وحدت و یکپارچگی اروپا، قرار داشتند. اما فکر می‌کنم تحولات و تجربه‌های بالکان نشان داد که اروپایی‌ها قادر نیستند به اتکای توان بازمانده از دوران نظام دوقطبی، نقش رودرروی آمریکا را ایفا کنند. شاخص‌های متعددی در این زمینه مطمئناً قابل استناد است. ولی من بیشتر از منظر ساختار سیاسی ـ امنیتی استدلال می‌کنم که طی یک دهه گذشته، در واقع اروپایی‌ها به این حقیقت تن دادند که یارای ایفای نقش متناسب با آمریکا و نه حتی برابر با آمریکا، برای آن‌که بتوانند جهان را از تمرکز در یک قطب قدرتمند

بازدارند، ندارند و به‌دلیل مزیت نظامی و سیاسی آمریکا، تلاش و ایده‌ای که برای شکل‌گیری نظام چندقطبی به جای نظام تک‌قطبی که آمریکایی‌ها به‌دنبال آن بودند و بوش پدر به نوعی در جریان جنگ خلیج‌فارس در سال ۹۱ـ۹۰ آن‌را مطرح کرد، ناکام ماند.

به عقیده من، اروپا همچنان در طول یک دهه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی با روش‌های گوناگون تا حدودی وضعیت را حفظ کرد. اما از نظر من، ماجرای عراق در واقع مهر ختم را بر این تلاش‌ها زد. چون اروپایی‌ها نیز واقف شدند که امکان رودررویی با ایالات متحده و جلوگیری از اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های طراحی شده به‌وسیله واشنگتن را ندارند. چه نقش مثبت بریتانیا در کنار آمریکا و چه نقش بازدارنده فرانسه و آلمان در برابر آمریکا در ماجرای عراق، هیچ یک بر برنامه تدارک دیده شده از سوی آمریکایی‌ها اثرگذار نبود. تصور من این است که طی دهه گذشته، شواهد متعددی شکل گرفت که نشان داد برای اروپا، به‌ویژه اروپایی که در حال گسترش است، اروپایی که در واقع به تعبیری اروپای قدیم است و در حال جذب اروپای جدید در خود می‌باشد و به‌علت اختلاف توسعه‌ای که در بخش‌های قدیم و جدید اروپا وجود دارد، هزینه‌های این جذب را هم باید بپردازد به‌نظر می‌آید که اروپا بیش از پیش به درون و مسائل داخلی خودش برای رسیدن به یک توسعه متوازن، اشتغال خواهد یافت. بنابراین طی دهه گذشته برای اروپایی‌ها هم روشن شد که امکان ایفای نقش مسلط در همراهی با آمریکا برای شکل دادن به تصمیم‌های بین‌المللی وجود ندارد.

سؤال: آیا بدون در نظر گرفتن جنبه‌های اقتصادی و نظامی و تنها از جنبه فلسفی، به‌وجود اروپای جدید و قدیم معتقد هستید؟

دکتر کولایی: من فکر می‌کنم به‌دلیل روند جهانی شدن و تأثیری که هر یک از قدرت‌های جهانی به لحاظ اهرم‌ها و امکاناتی که در اختیار دارند، می‌توانند بر این روند داشته باشند، شاید لازم باشد که ما تفاوتی را میان بخش‌های مختلف اروپا در مقابل آمریکا قائل باشیم؛ اروپایی که به شکل سنتی از دوران دوگل و قبل از شکل‌گیری واقعیت‌های کنونی، همواره به‌عنوان یک کانون قدرت در جهان در تلاش بوده تا سهم مناسبی برای منافع خود به‌دست آورد.

به هر حال تصور می‌کنم حتی در طول دوران پیش از فروپاشی شوروی، در عین این‌که ما با یک اردوگاه یکپارچه سرمایه‌داری روبه‌رو بودیم، اما در مقاطع مختلف، شکاف‌های درونی نظام سرمایه‌داری کاملاً روشن و مشخص بوده است. به عقیده من، بعد از فروپاشی شوروی و به‌ویژه طی یک دهه اخیر که روند جهانی شدن بسیار سرعت پیدا کرده و در واقع ایالات‌متحده در فضای فعلی این توان و ابزار را دارد که جهانی شدن را به سمت آمریکایی شدن هدایت کند، گرایش و میل در شرق و مرکز اروپا برای استفاده از توانایی‌ها و پتانسیل‌های آمریکا برای خروج از عقب‌ماندگی‌هایی که در این بخش‌های اروپا وجود دارد، بسیار بالاتر است.

به لحاظ سوابق تاریخی هم این اتکا در این بخش‌ها بیشتر است. طبیعتاً این گرایش در غرب اروپا، با مقداری تفاوت می‌تواند وجود داشته باشد. این به‌دلیل سوابق تاریخی و در واقع هویت تاریخی است که این بخش از اروپا

دارد و به‌واسطه نقشی است که در تحولات جهانی ایفا کرده است. در حقیقت، در امپراتوری‌های اروپایی حتی اگر از نظر فیزیکی و مادی امکاناتی وجود نداشته باشد، اما خاطرات، علائق و فرهنگ، کاملاً این دو بخش اروپا را از یکدیگر متفاوت می‌کند. بنابراین این تفکیک کاملاً واقعی است و آمریکایی‌ها طبیعتاً برای نفوذ در این بخش از اروپا، از امکانات بیشتری برخوردار هستند و آن‌ها را هم مورد بهره‌برداری قرار خواهند داد. ایده «طرح مارشال جدید» که یادآور یک نوع احیای قدرت آمریکا به حساب می‌آید، در این بخش از اروپا در فضا و چارچوب جدیدی که پس از جنگ سرد پدید آمده، واقعیت‌هایی است که حتماً باید به آن‌ها توجه داشت و در تبیین جایگاه اروپا با چنین ویژگی‌هایی، این تفاوت‌ها و تعارض‌ها باید مورد توجه قرار گیرند. نکته‌ای که رامسفلد در جریان جنگ عراق به آن اشاره کرد برای آن‌که به قدرت‌های به اصطلاح سنتی و ریشه‌دار اروپایی یادآور شود که در چارچوب واقعیت‌های موجود جهان مواضع خودشان را تعیین کنند، دقیقاً اشاره به همین امر داشته و کاملاً قابل تأمل است.

سؤال: پس به این جمع‌بندی می‌رسیم که اروپا حداقل طی یک دهه گذشته با وجود تلاش‌هایی که صورت گرفت، از نظر اقتصادی، سیاسی و نظامی نتوانست در مقابل آمریکا به رقابت برخیزد و قطب مستقلی را شکل دهد. با در نظر گرفتن این امر، چگونه می‌توان روابط اتحادیه اروپا با ایران را طی دوره اخیر بررسی کرد؛ دورانی که این روابط از وضعیت «گفت‌وگوی سازنده» به حالت «اعلام اولتیماتوم» به ایران برای پیوستن به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی منجر شد؟

دکتر کولایی: این موضوع برمی‌گردد به این پیش‌فرض که حکومت‌های دموکراتیک به‌دنبال توسعه روابط مسالمت‌جویانه و همکاری‌آمیز هستند. فضایی که در دوران اصلاحات در کشور ما از زمان روی کار آمدن آقای خاتمی شروع شد و فضای گفت‌وگوهای انتقادی سال ۷۵ را وارد یک دوره از گفت‌وگوهای سازنده مبتنی بر حسن اعتماد و حسن ظن کرد، ناشی از تقویت فرایند دموکراتیزه شدن جامعه ایران بوده و این‌که آقای خاتمی با چارچوب‌های جدیدی که در خصوص روابط بین‌الملل و تنظیم روابط با کشورهای دیگر، چه در منطقه و چه در جهان، مطرح کرد و روش اعتمادسازی که به‌کار گرفت، واقعاً توانست پاسخ مثبتی از اروپا دریافت کند. تفاوت موجود در این رویکرد را در طول سال‌های بعدی در مورد نفوذ ایشان در تنظیم روابط با جهان خارج باید جست‌وجو کرد. یعنی به لحاظ ساخت قدرت در داخل کشور، باید دید که دولت و جریانی که آقای خاتمی نماد آن است، چقدر در تنظیم روابط خارجی اثرگذار هستند و چقدر در تنظیم مواضع و عملکردهای ما در این حوزه نقش دارند. در واقع، تحول در روابط ایران و اتحادیه اروپا از گفت‌وگوی انتقادی به سازنده و مبتنی بر حسن اعتماد به اولتیماتوم، برمی‌گردد به روند تحولات داخلی در ایران. در ابتدا، امیدی که به جریان اصلاحات و دگرگون شدن سیاست داخلی و خارجی در ایران به‌وجود آمد و رویکرد بسیار مثبتی که جهان نسبت به آقای خاتمی داشت، در ارتقای سطح دیپلماسی خارجی ما کاملاً مؤثر بود. اما کافی است دو پدیده را در این رابطه با هم مقایسه کنیم: سفر آقای خاتمی را به آلمان و فرانسه و لغو سفر ایشان را به بلژیک در سال جاری. این‌ها

نشان‌دهنده آن است که تحولات بسیار جدی اتفاق افتاده است. این نه بدان معنا است که نگاه جهان به شخص آقای خاتمی تغییر کرده باشد، بلکه نسبت به نفوذ ایشان در تغییر سیاست اجرایی باعث این تغییر در رفتار شده است. لذا من فکر می‌کنم این امر، بیان نوعی نگرانی و مأیوس شدن از نافذ بودن جریان اصلاحات در تنظیم رفتارهای عملی و سیاست‌های واقعی ایران است که نتایج حاصله را به این شکل مشاهده می‌کنیم. تصور من این است که در تنظیم روابط با اروپا، ما متأسفانه هیچ‌گاه به وزن و جایگاه اروپا در معادلات قدرت، به‌خصوص بعد از فروپاشی شوروی، توجه نکرده‌ایم یا نخواسته‌ایم واقعیت را بپذیریم. چرا که این به معنای زیر سؤال بردن استراتژی رودررویی همه‌جانبه و مستمر ما با آمریکا بوده است.

اروپایی‌ها در تنظیم چارچوب سیاست خارجی ما، همواره نقش یک جایگزین را ایفا کرده‌اند؛ در صورتی‌که عملاً چنین چیزی نبوده است. من فکر می‌کنم اروپا بهره تداوم این تعارض در سیاست خارجی ایران را به شکل غیرمنصفانه‌ای نصیب خود کرده است. یعنی هزینه‌هایی که کشور ما در تنظیم روابط با اروپا و جایگزین کردن اروپا به جای آمریکا به‌واسطه تحریم‌هایی که آمریکا علیه ما اعمال کرده ـ در زمینه‌های مختلف به‌ویژه در عرصه معاملات نفتی ـ پرداخته و در مقابل، استفاده ایران از روابط با اروپا و توسعه آن، بسیار سنگین و غیرقابل قبول بوده است. متأسفانه تصویری که از نقش اروپا در کشور ارائه شده، تصویری غیرواقعی و بدون توجه به تعارض و تقابل بین منافع و اهدافی که اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها در قبال ایران داشتند، بوده و اساساً رویکرد ما در قبال تحولات در ساخت قدرت در محیط

بین‌المللی چنین است. من فکر می‌کنم بخش اول این مطلب که پاسخ سؤال شما است، به روند تحولات داخلی مربوط می‌شود و بخش دوم، به نگاه ایدئولوژیک و اصرار بر کارآمدی یک نگاه مطلقاً ایدئولوژیک به روابط بین‌الملل در ایران است که البته در کنارش اختلافی از منافع گوناگون هم وجود دارد.

سؤال: در این میان، تا چه اندازه می‌توان عوامل خارجی نظیر نوع رابطهٔ اتحادیه اروپا با ایالات‌متحده را نیز در تعیین شیوهٔ تعامل این اتحادیه با ایران مؤثر دانست؟

دکتر کولایی: طبیعتاً باید بپذیریم که فارغ از آن چیزی که ما از اروپا و تنظیم روابطش با آمریکا ترسیم می‌کنیم، اروپا قصد تقابل با ایالات‌متحده را ندارد و نه تنها قصدش را ندارد، بلکه توان آن‌را نیز دارا نیست. این‌ها نکات مهمی است که باید در درجه اول به آن‌ها اشاره کرد، زیرا ما کشوری هستیم که علی‌رغم آن‌که سیاست خارجی در معنای نظری، در تداوم سیاست داخلی شکل می‌گیرد، اما محیط و تحولات بین‌المللی به‌شدت بر سیاست خارجی ـ اگر نگوییم بر رفتار خارجی ـ ما تأثیرگذار بوده است. حتی اگر پوشش‌های گوناگونی برای آن در نظر گرفته شود، باز هم تغییر در رفتار ما تابع وابسته‌ای از تغییراتی بود که در محیط بین‌المللی اتفاق افتاده است. من می‌توانم از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شروع کنم و با اشاره به تغییر در روابط آمریکا و شوروی در زمان گورباچف و بعد، تا فضایی که امروزه در محیط بین‌المللی پس از حملات یازده سپتامبر به‌وجود آمده را در شکل‌دهی به رفتار ما تأثیرگذار بدانم.

امروزه، وحشت از تروریسم که همه کشورهای غربی به‌ویژه کشورهای مسیحی جهان را در بر گرفته، موجب شده که سیاست‌های جهانی در سمت و سویی حرکت کنند که تز جنگ تمدن‌های هانتینگتون بیشتر مجال بروز پیدا کند و زمینه برای آن فراهم شده که جهان اسلام هدف قرار گیرد. اگر چنین فضایی را به‌درستی ببینیم، آن وقت مشخص می‌شود که در تنظیم روابط ما با قطب‌های بین‌المللی، تغییرات جهانی بر ما و بر افکار ما بسیار اثرگذار بودند. نکته مهم‌تر این‌که، اگر ما این تغییرات را در تنظیم رفتارهایمان مورد توجه قرار ندهیم، آن وقت اقداماتی انجام می‌دهیم و به سیاست‌هایی رو می‌آوریم که نه تنها تأمین‌کننده امنیت ما نیست، بلکه به ناامن‌تر شدن فضای بین‌المللی علیه ما کمک می‌کند، حتی اگر با تدبیر تأمین امنیت صورت بگیرد. این‌گونه عمل کردن، به مثابه پروژه‌هایی هستند که برای کشور ما بسیار پرهزینه و گزاف تمام می‌شوند و اساساً بر این باورم که نگاه سخت‌افزاری به مقوله امنیت و بی‌توجهی به دگرگونی مفهوم امنیت، مثل بسیاری از مفاهیم دیگر که به‌سرعت، به‌شدت و عمیقاً متحول شده‌اند، مانند مفهوم مرز، مفهوم حاکمیت، مفهوم استقلال و یک‌سری از مفاهیم که به‌دلیل تغییرات بنیادین در نظام بین‌المللی امروزه تغییر کرده، به ضرر ما در تعامل با محیط بین‌المللی تمام می‌شود و اروپایی‌ها به‌ویژه تحت تأثیر این نوع رفتارهای نامأنوس ما قرار دارند.

من می‌خواهم به یک نکته اشاره کنم. بعد از آزمایش موشک شهاب ۳، تبلیغی که وزیر امورخارجه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی در سفری دوره‌ای که به کشورهای اروپایی ترتیب داده بود و دربرگیرنده ملاقات و سخنرانی

برای محافل گوناگون سیاسی، امنیتی و نظامی اروپایی بود، این پروژه را به یک اهرم علیه منافع ایران تبدیل کرد. او این‌گونه وانمود کرد که ایرانی‌ها دیگر تنها برای ما خطر نیستند، بلکه آن‌ها با در اختیار داشتن کلاهک‌های شیمیایی ـ میکروبی و بعد هم هسته‌ای که اکنون در حال آماده کردن آن هستند، تهدیدی برای صلح و امنیت اروپا نیز محسوب می‌شوند. تلاشی که طی ماه‌های اخیر منابع صهیونیستی در اروپا و آمریکا به‌شدت در پی انجام آن بودند، در این راستا بود که با بزرگ‌نمایی خطر ایران، برنامه‌ها، نقشه‌ها و طرح‌های خودشان را اجرا کنند.

من تصور می‌کنم این تا حد زیادی برمی‌گردد به نگاهی که ما نسبت به جهان داریم. شناخت ناکافی که ما از بازیگران بین‌المللی داریم و عدم اطلاع درست از دشمنانمان و علایق آن‌ها و این‌که منافع آن‌ها از چه شیوه‌هایی تأمین می‌شود، یک مشکل عمده ساختاری است که باعث می‌شود رفتارهایی عالمانه یا ناعالمانه، آگاهانه یا ناآگاهانه، که هر کدام در جای خود قابل بحث است، صورت بگیرد که نه تنها به تأمین امنیت ما کمک نمی‌کند، بلکه در حقیقت به ضد امنیت ما تبدیل می‌شود. به‌ویژه در ارتباط با اروپایی‌ها، تبلیغات در مورد برنامه‌های نظامی ایران که ما در داخل از آن تصویری دفاعی داریم، در خارج از کشور به شکلی تهاجمی تصویر می‌شود. برای ما ارائه چنین تصویری کاملاً غیرواقع‌بینانه است، اما دشمنان ما با استناد به این رفتارها این فرصت را پیدا می‌کنند که تصویر خطرناک و نگران کننده‌ای را منطبق با شرایط حاکم بر جهان از ما ارائه کنند.

این نکته‌ای است که اروپایی‌ها را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد و

به‌خصوص به‌طور مشخص در ارتباط با بحث اولتیماتوم که شما مطرح کردید، دغدغه‌های امنیتی در اروپا در مورد برنامه‌های هسته‌ای ایران، به موضوعی تبدیل می‌شود که نیازمند اعمال روش‌های مناسب برای اعتمادسازی است. ولی ما شاهد بودیم که ظرف ماه‌های گذشته، چه مواضعی از سوی مقامات جمهوری اسلامی در سطوح مختلف اتخاذ شده است. این نوع ابهام آفرینی‌ها فقط فرصت و مجال در اختیار دشمنان ما قرار داده که به خوبی هم از آن استفاده کرده‌اند. اپوزیسیون خارج از کشور، گروه‌های مختلف، آن‌هایی که با اصل نظام جمهوری اسلامی مخالف هستند و در رأس آن‌ها صهیونیست‌ها و نئومحافظه‌کاران آمریکایی، از همین رفتارهایی که مغایر با اصل اعتمادسازی که در سیاست خارجی آقای خاتمی محور رویکرد ما در قبال محیط بین‌المللی بوده، استفاده کرده‌اند. ما به جای آن‌که با گفت‌وگو، با دیپلماسی و با روش‌های اعتمادآفرین مبتنی بر حسن نیت و آگاهی بخشی نسبت به ماهیت و اهداف اعلام شده نظام عمل کنیم، متأسفانه شاهد رفتارهایی بوده‌ایم که به این سوءظن‌ها و بدبینی‌ها دامن زده و این ناکارآمدی را افزایش داده است. بنابراین، فکر می‌کنم که اگر ما روش متناسب با استراتژی‌های اعلام شده را از ابتدا اتخاذ می‌کردیم، شاهد چنین رفتارهایی نبودیم.

سؤال: جناب‌عالی به‌عنوان یک اندیشمند و استاد علم سیاست، چه راهکاری را برای برون‌رفت از وضعیت کنونی پیشنهاد می‌کنید؟

دکتر کولایی: من همیشه گفته‌ام و باز هم تکرار می‌کنم، مهم‌ترین راهکار این است که ما نگاه تخصصی و علمی به این مسئله داشته باشیم. جهانی که

ما در آن زندگی می‌کنیم، می‌طلبد که هر عرصه‌ای از تخصص و صلاحیت‌های خاص خودش بهره‌مند شود. این اولین شرط خروج از این وضعیت است. وقتی از این منظر به مسئله نگاه می‌کنیم، آن‌وقت متوجه می‌شویم که به‌دلیل جهانی شدن دیگر امکان این‌که هیچ کشوری از جمله جمهوری اسلامی در اطراف خودش با کشیدن دیوار، یک جزیره به‌وجود بیاورد، وجود ندارد. به این معنا که کشور ما در منطقه‌ای قرار دارد که به لحاظ تاریخی و ژئواستراتژیک توان انجام چنین کاری را ندارد و شرایط جدید بین‌المللی هم که فضا را بسیار متفاوت‌تر کرده؛ یعنی در غرب ما عراق و در شرق ما افغانستان هستند و ما در هم آمیخته با مسائل این کشورها هستیم که در واقع تحولات جدیدی را در محیط بین‌المللی ایجاد کرده‌اند.

قطعنامه‌هایی وجود دارند مانند ۱۳۶۸، ۱۳۷۳ و ۱۳۸۳ که این امکان را که ما بتوانیم به دور خودمان مرز غیر قابل نفوذ بکشیم ـ حتی اگر به فرض محال، امکان انجام چنین کاری وجود داشته باشد ـ را از بین برده است. یعنی ما باید در مورد کلیه رفتارهایمان به جامعه جهانی، جامعه جهانی که مفهوم استقلال و حاکمیت در آن به‌وسیله این قطعنامه‌ها دگرگون شده و از آن‌ها تاثیر پذیرفته است، جواب پس دهیم. جامعه جهانی امروز تحت تاثیر یک سری هنجارها و ارزش‌ها به‌سر می‌برد که ما نمی‌توانیم ناقض آن هنجارها باشیم و در عین حال، برای رفع نیازهایمان نیز با جامعه جهانی تعامل داشته باشیم. اروپایی‌ها به صراحت این بحث را مطرح کرده‌اند. در ملاقات‌هایی که چند ماه پیش با نمایندگان اروپایی داشتیم، برای من خیلی عجیب بود که آن‌ها اصلا تحت پوشش دیپلماتیک صحبت نمی‌کردند بلکه

این مسائل را خیلی صریح، خیلی روشن و خیلی واضح برای ما بیان کردند. ولی ما گوشهایمان را می‌گیریم. این شیوه جاری به‌وسیله ما، شیوه تعامل با جهان نیست.

برگردیم به ابتدای جوابم، باید واقعیت‌ها را ببینیم. واقعیت‌ها را آن‌گونه که هستند ببینیم. در زمان شوروی، مشکلی که روس‌ها داشتند این بود که واقعیت‌ها را ندیدند و نخواستند که ببینند. واقعیت‌ها را کتمان کردند و جای آن‌ها چیزی را نشاندند که خودشان دوست داشتند ببینند. اما این واقعیت کاذب دیر یا زود به زیان تصمیم‌گیرندگان و پدیدآورندگانش خواهد بود و این زمانی خواهد بود که شاید دیگر فرصتی برای جبران نباشد.

من تصورم این هست که ما به‌دلیل این‌که در ایران هستیم و به‌واسطهٔ موقعیت استراتژیک و انحصاری که از آن برخوردار هستیم، هنوز فرصت آن‌را داریم که به خواسته‌های مردم تن بدهیم. یعنی دموکراتیزه شدن را نه فقط در وجه سیاسی، بلکه در تمام وجوهش بپذیریم و به آن تن دهیم. این پیامی خواهد بود برای تمامی دنیا؛ چراکه یک حکومت دموکراتیک نمی‌تواند خلاف ارزش‌های بشری که در جهان پذیرفته شده است، عمل کند. تن دادن به خواسته‌های مردم و تقویت فرایند داخلی دموکراتیزه شدن، برای جهان پیامی خواهد داشت و این تغییرات داخلی ضرورتا تغییرات بیرونی را به همراه خواهد داشت.

اما در عین حال نمی‌خواهم که ساده‌سازی بکنم و بگویم که جهان نگران دموکراسی در ایران است. این چنین باوری را ندارم، زیرا فکر می‌کنم قدرت‌های جهانی به‌دنبال منافع خود در ایران هستند نه دموکراتیزه شدن

ایران. اما می‌توان باور داشت که آن‌ها به‌دنبال ثبات، امنیت، پیش‌بینی‌پذیری و پذیرش قواعد حاکم بر جهان از سوی ما هستند و این قواعد، در قطعنامه‌ها کاملا روشن بیان شده است. دستگاه‌های اجرایی کشور، حداقل دستگاه‌های تخصصی مثلا بخش حقوقی، سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه به خوبی می‌دانند معنی این بندها و ماده‌ها چیست. تصمیم‌گیرندگان باید به مفاد این بندها و به رعایت نشدن بندها و هزینه‌های آن برای کشورمان توجه بکنند. این یعنی خروج از منافع فردی، خروج از منافع گروهی و خاندانی و دیدن منافع مردم و کشور. اگر چنین رویکردی وجود داشته باشد، یعنی ما براساس منافع ایران که در رأس آن بقای نظامی که تأمین‌کننده منافع کشور و مردم است عمل کنیم، رفتارها خودبه‌خود شکل دیگری خواهند داشت.

لذا فکر می‌کنم در ارتباط با آمریکا و اروپا و همچنین روسیه، ما باید وزن هر یک از این بازیگران را همان‌طور که هستند به حساب بیاوریم. نه غلو کنیم و نه آن‌را کم محاسبه کنیم، نه دچار ترس شویم و نه به رفتارهای دون کیشوت‌وار رو آوریم، بلکه واقعیت را به همان شکلی که وجود دارد، مبنای تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌هایمان قرار دهیم و بتوانیم براساس دیدن واقعیت‌ها، روش و شیوه‌ای را اتخاذ کنیم که بتوانیم از منافعمان، با حفظ کرامت و عزتمان نه با پوشاندن واقعیت‌ها و خلاف نمایاندن آن‌ها به مردم، به‌درستی دفاع کنیم. در عصر جهانی شدن ارتباطات، نمی‌توان ناکارآمدی‌ها را پوشاند ولی حتی اگر بتوان به فرض محال چنین کاری را نیز کرد و مردم را در غفلت نگاه داشت، تاریخ قضاوت خود را خواهد کرد.

سؤال: به‌عنوان عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای

اسلامی، در این وضعیت مجلس چه کاری می‌تواند انجام دهد و تا چه اندازه در فرایند سیاستگذاری خارجی نقش ایفا می‌کند؟

دکتر کولایی: به‌طور سنتی، مجلس به‌لحاظ ویژگی‌های حقوقی افراد، در ساخت قدرت و فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی چندان نقش نداشته است. یعنی به‌لحاظ ساختار سیاسی و قانونی و رسمی کشور، مجلس در فرایند سیاست‌گذاری و تنظیم رفتارها در سیاست خارجی، جز بخش اعمال نظارت بر دستگاه‌های اجرایی، خیلی وارد نمی‌شود. اما این هم چیز کمی نیست. در مجلس ششم یک تحول بزرگ در عرصه سیاست خارجی به‌وجود آمد. برای اولین‌بار این عرصه باز شد و در واقع، به‌دلیل فضای عمومی کشور، مجلس هم توانست در امور سیاسی مربوط به سیاست خارجی دست به چون و چرا بزند و به نظارت بپردازد که آثار آن هم کاملا مثبت بوده؛ چه در مورد مسئله افغانستان و چه در مورد مسئله عراق و چه در مورد مسئله پروتکل الحاقی. این نقش کاملا نافذ بوده ولی البته رضایت بخش نبوده است.

من فکر می‌کنم که مشکلات ساختاری یک نظام در حال توسعه، در مجلس هم وجود دارد. عدم وجود نگاه تخصصی نسبت به مسائل، مشکلی است که در مجلس هم وجود دارد. اما مجلس تا به حال با حساسیت این مسائل را دنبال کرده و به اشکال گوناگون وارد بحث شده و اعمال نظارت کرده است.

اما نکته‌ای که مهم به‌نظر می‌رسد این است که در ساخت عالی تصمیم‌گیری در این بخش، مجلس یک ورود سیستماتیک داشته باشد که

ندارد. من عقیده دارم که اگر تلاشی که در این دوره مجلس شروع شد، در دوره‌های بعدی هم ادامه پیدا کند، مطمئناً در فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی مجلس می‌تواند نقش بهتر و قابل قبول‌تری را ایفا کند. اما فکر می‌کنم در حد صلاحیت‌های قانونی، مجلس کنونی پیشروی خوبی در این نفوذ داشته و البته این جریان باید ادامه پیدا کند.

گسترش ناتو و تهدیدهای امنیتی جدید

سعید تائب*

چکیده:

یکی از مهم‌ترین پیامدهای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تغییر در دسته‌بندی‌های نظامی میان بلوک‌های مختلف قدرت در جهان بوده است. می‌توان گفت که ناتو تنها پیمان نظامی به جای مانده از دوران جنگ سرد می‌باشد که موفق به بازتعریف علت وجودی خود شده است. تغییر منابع تهدیدکننده کشورهای عضو ناتو، علل و ابعاد گسترش ناتو به سوی شرق، ارائه تعریف جدید از امنیت ملی و بین‌المللی توسط بازیگران اصلی عضو این پیمان و سرانجام، تأثیرات سیاست‌های اتخاذ شده توسط ناتو برای فضای امنیتی ـ دفاعی ایران، از جمله موضوعات مورد بحث در این مقاله هستند که از منظری واقع‌گرایانه و با بهره‌گیری از نظریات حوزه اقتصاد سیاسی مورد تبیین قرار گرفته‌اند.

---

* دکترای علوم سیاسی و عضو هیأت علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد مرکز

با سقوط شوروی و نظام دوقطبی حاکم بر روابط بین‌الملل، بسیاری امیدوار بودند که پایان آن نظام به معنای پایان نهادهای شکل گرفته در آن نیز باشد. آن‌ها نیز به صراحت در انتظار ختم فعالیت ناتو بودند و اعتقاد داشتند که اگر چنین شود، جهان وارد یک دوران صلح و آرامش جدید خواهد شد. اما دیری نپایید که نه تنها حذف ناتو میسر نشد، بلکه صحبت از گسترش آن و حتی تعبیر ساختار و مفاهیم حاکم بر آن شد. در سال ۱۹۹۹ اعضای ناتو افزایش پیدا کردند و تعداد بیشتری از کشورها اروپای شرقی نامزد عضویت در آن شد. این روند که جهت جغرافیایی خاصی را یعنی به سوی شرق را نشان می‌داد، بسیاری از کشورهایی را که در آن مسیر قرار داشتند را نگران کرد. یکی از این کشورها ایران است که به‌دلیل تعارض شدید فلسفه سیاسی حاکم بر آن با فلسفه سیاسی حاکم بر اعضای ناتو به‌ویژه رهبری آن آمریکا، احساس ناامنی بیشتری را از خود بروز داد. ناتو نه تنها در مسایل بالکان دخالت کرد و حمایت نظامی خود از تجزیه‌طلبان یوگسلاوی نشان داد، بلکه با اعزام نیرو به افغانستان و مشارکت در مقابله با بقایای طالبان و القاعده فصل جدیدی را از فعالیت‌های خود نشان داد.

در چنین شرایطی پرسشی اساسی مطرح گردید که آیا این حرکت ناتو تهدیدی مستقیم بر علیه ایران خواهد بود؟ به عبارت دیگر گسترش ناتو به شرق چه تأثیری را روی امنیت ایران گذاشته است. ما در این مقاله برای پاسخگویی به این پرسش، پرسش‌های متعدد دیگری را مورد بررسی قرار داده‌ایم. باور ما این است که با فروپاشی نظام دوقطبی به‌دلیل ناکارآمدی کمونیسم، نه تنها منابع تهدید به کشورهای عضو ناتو تغییر کرده‌اند بلکه

ماهیت تهدیدات نیز با گذشته متفاوت می‌باشند. لذا در این مقاله سعی بر آن است که در کنار پاسخگویی به چرایی گسترش ناتو به شرق، مکانیسم تحول در ماهیت تهدیدات و امنیت را در سطح جهانی مورد مطالعه قرار بدهیم. اعتقاد ما این است که فقط از این طریق است که می‌توان عملکرد جدید ناتو در پشت مرزهای سنتی اروپای غربی را درک کرد و تنها از این طریق است که می‌توان رابطه آن با امنیت ایران را اندازه‌گیری کرد. ما سعی کرده‌ایم که تجزیه و تحلیل خود را از مفاهیم تهدید، امنیت، سیاست‌های دفاعی و نهایتاً استراتژی گسترش ناتو را در یک چهارچوب نظری واقع‌گرا و در حوزه اقتصاد ـ سیاسی انجام دهیم تا بتوانیم به پاسخ پرسش‌های خود برسیم.

برای درک بهتر چرایی تبیین سیاست‌های دفاعی و امنیتی برای یک کشور یا مجموعه‌ای از کشورها پرسش‌هایی مطرح می‌شود که با پاسخگویی به آنها می‌توان منطق شکل‌گیری بسیاری از سیاست‌های دفاعی ـ امنیتی موجود در جهان را فهمید. بدون شک هدف عمده و بنیانی هر استراتژی دفاعی ـ امنیتی، تامین امنیت برای پدیده‌ای تعریف شده و مشخص است. در همین راستا دیدگاه کلاسیک هابر به این مسئله اهمیت موضوع را به‌وضوح نشان می‌دهد. وقتی که می‌گوید، عمده‌ترین و مهم‌ترین وظیفه یک دولت تامین امنیت شهروندان و سرزمین متبوع آنها است.[۱] به زبانی دیگر حداقل شرط لازم برای ادامه حاکمیت هر حکومت و اثبات حاکمیت و توانایی حکومتش، برقراری و حفظ امنیت برای کشور است. اما برای شکل بخشیدن به یک ساختار و استراتژی امنیتی، کشف و تشخیص تهدید، نقطه آغاز محسوب می‌شود. به معنای دیگر نمی‌توان یک سیاست امنیتی را بدون شناسایی و

درک منبع تهدید طراحی کرد. اگر از این منظر به موضوع بنگریم، می‌توان به این نتیجه رسید که الزاماً متفاوت بودن منبع، ماهیت و نمود تهدیدات، سیاست‌ها و استراتژی‌های متفاوت امنیتی را طلب می‌کند. حکومتی که با یک تهدید داخلی مواجه باشد، بایستی سیاست امنیتی متفاوتی را با حکومتی که یک تهدید خارجی را تجربه می‌کند، اتخاذ کند. در همین راستا اگر تهدید خارجی از سوی یک قدرت بزرگ و یا اتمی باشد، سیاست دفاعی مطلوب کشور متفاوت از زمانی است که کشور مورد تهدید یک حکومت متوسط یا کوچک قرار گرفته باشد. در سطحی دیگر، تهدید می‌تواند نرم‌افزاری و یا سخت‌افزاری باشد.[۲] به عبارت دیگر حتی در شرایط مشابه بودن منبع تهدید، تفاوت در ابزار و نمود تهدید نیز سیاست دفاعی متفاوت را طلب می‌کند. با یک رخنه فرهنگی و یا حتی گسترش جاسوسی نمی‌توان از شیوه‌ها و ابزارهای کلاسیک سخت‌افزاری ارتش استفاده کرد. اگر به پدیده تهدید به‌عنوان یک پدیده ارگانیک[۳] نگاه کنیم، حتما باید به سیاست دفاعی ـ امنیتی نیز به شیوه ارگانیکی پرداخته شود. این بدان معناست که تهدیدات از بدو شکل‌گیری تا مرحلهٔ عملیاتی شدن، از سطوح رشد و پیچیدگی متفاوتی برخوردار هستند. به همین دلیل برنامه‌ریزان مسائل استراتژیک امنیتی باید به ماهیت و چگونگی عملکرد تهدید در مقاطع مختلف زمانی و در شرایط متفاوت محیطی (در سطوح سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) توجه خاص نشان بدهند تا موفق شوند که یک سیاست مطلوب و مؤثر دفاعی ـ امنیتی تبیین کنند.

نکته دیگر این است که یک رابطه ارگانیک نیز بین دو پدیده تهدید کننده

و تهدید شونده موجود است. غالباً دیده می‌شود که حرکت، اعلام یک سیاست و یا بیان یک مطلب برای یک کشور به‌عنوان تهدید تلقی می‌شود، اما برای کشورهای دیگر عکس آن برداشت می‌شود.[٤] یک کشور بر مبنای توانمندی‌ها و نقاط ضعف خود و در شرایط خاص جغرافیایی، زمانی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، یک مجموعه از رفتارها و کنش‌ها را تهدید تلقی می‌کند که کشور دیگر با خصوصیات متفاوت، آن سیاست‌ها را رفتاری حمایتی و تقویت کننده تلقی کرده است. واقعیت‌ها مؤید آن بودند که شوروی برای کشوری چون فنلاند و همسایه آن سوئد پدیده‌ای متفاوت تلقی می‌شد. در حالی‌که سوئد، شوروی را بسیار خطرناک می‌دید، فنلاند رابطه دوستانه‌ای را با مسکو برقرار کرده بود.[٥] حتی در سطوح متغیر رشد تهدید، پدیده تهدیدشونده نیز می‌تواند در فرایند عملکرد تهدید، تغییرات عمده‌ای را به‌وجود آورد. اگر چنین باشد، طراحان سیاست دفاعی را وامی‌دارد که بعضی اوقات برای برطرف کردن و خنثی کردن منبع تهدید، استراتژی را اتخاذ کنند که در روند رشد آن، قبل از رسیدن به مرحله عملیاتی اثر گذارند.[٦]

اما برای شناخت نوع عملکرد یک تهدید که در روند طراحی یک استراتژی دفاعی کلیدی است، پاسخ به پرسش ذیل الزامی محسوب می‌شود. پرسش این است که یک پدیده چرا باید امنیت داشته باشد؟ به عبارت دیگر برای چه باید با یک تهدید به مقابله پرداخت؟ به زبانی ساده‌تر، این پرسش مهم است که مقابله با تهدید و برقراری امنیت برای چیست؟ بسیاری عقیده دارند، امنیت خود یک هدف است.[٧] اگر سطح پدیده را برای موجودات

زنده به پایین‌ترین سطح آن یعنی حیوانی تنزل دهیم، امنیت پدیده عالی‌ترین هدف به حساب می‌آید. اما وقتی‌که سطح مطالعه و خواسته را ارتقا می‌دهیم و پدیده استراتژی امنیتی را برای یک پدیده انسانی و آن هم در عالی‌ترین شکل خود ـ جامعه، کشور و حتی مجموعهٔ کشورها ـ مدنظر داریم، نمی‌توانیم امنیت را ـ به‌طور غالب ـ هدف بدانیم. به اعتقاد من امنیت روند و محیطی است که رسیدن به اهداف عالی و متعالی در درون آن امکان‌پذیر است.(۸)

به عبارت دیگر، از این منظر امنیت یک وسیله است برای رسیدن به یک هدف خاص. به سخنی دیگر هنگامی‌که سخن از امنیت می‌شود، الزاماً سخن فقط از مرگ و زندگی نیست بلکه چگونگی بودن و زندگی کردن نیز کلیدی و اساسی است.

گفتیم که تهدید یک پدیده ارگانیک است. تهدیدات همیشه در جهت از بین بردن یک هدف در کوتاه‌مدت فعال نمی‌شوند، بلکه غالباً عملکرد تهدیدات در طول زمان و با گذشت زمان است که با عبور از سطوح متحول خود به هدف خود می‌رسند(۹) و این دقیقاً در ارتباط مستقیم با خواسته و هدف استراتژیک بلندمدت پدیدهٔ تهدیدشونده است. در کشوری که گسترش حقوق فردی و حقوق بشر، مهم‌ترین هدف دستیابی به امنیت تعیین می‌شود، تهدیدات بر علیه حقوق بشر را نمی‌توان در یک ساختار دفاعی طراحی کرد که خود آن ساختار ناقض حقوق بشر باشد. بنابراین سیاست دفاعی‌ای موفق است که بر مبنای پاسخگویی واقع‌بینانه و علمی به دو مجموعه از پرسش‌های مربوط به ماهیت، نوع و سطح تهدید از یک‌سو و ماهیت،

خواسته و توانمندی تهدیدشونده از سوی دیگر شکل گرفته باشد. به اعتقاد من برای تبیین یک سیاست دفاعی و امنیتی موفق باید به نکته «تهدید بر علیه چه و یا در مقابل چه» بیشتر از ماهیت و توانمندی تهدیدکننده توجه شود. به عبارت دیگر راز درک چرایی موفقیت یک استراتژی دفاعی ـ امنیتی موفق در درک آن است که چگونه آن استراتژی در خدمت اساسی‌ترین و حیاتی‌ترین خواسته و هدف تهدیدشونده طراحی و فعال شده است. در صفحات بعدی چگونگی بهره‌گیری از این اصل را در تبیین سیاست دفاعی ناتو در مقطع کاملاً متفاوت قبل و بعد از فروپاشی کمونیسم و نظام دوقطبی توضیح خواهیم داد. اما قبل از این‌که وارد این بحث اساسی بشویم باید به دو نکته مهم دیگر توجه داشته باشیم.

نخست اینکه تهدید الزاماً از سوی یک منبع خاص شکل نمی‌گیرد و عملیاتی شدن آن الزاماً توسط یک بازیگر و یا در کنترل یک منبع هدایتی صورت نمی‌گیرد. در جهان امروز کشورها مواجه با تهدیداتی هستند که فقط از سوی یک کشور خاص یا یک مجموعه حقوقی یا واقعی خاص تغذیه نمی‌شود. در عصر فعلی همگان اعتقاد دارند که تروریسم یک تهدید است و بسیاری از جوامع بشری خود را در مقابل آن آسیب‌پذیر می‌بینند. اما آنها به‌سختی می‌توانند فقط یک منبع تروریستی را با یک هدف خاص و یک شیوه عملیاتی شناسایی کرده و برای مقابله با آن تدبیری بیندیشند. لذا یک سیاست دفاعی موفق می‌بایست توانایی عملیاتی شدن در مقابل تنوع در منابع یک تهدید را برای خود در چارچوب تاکتیک‌های خود نهادینه کرده باشد. نکته دوم آن است که در عصر امروز، غالباً بسیاری از تهدیدات نه تنها از

سوی چند منبع شکل می‌گیرند، بلکه چند کشور یا پدیده را به‌طور همزمان و مؤثر بر یکدیگر، مورد حمله قرار می‌دهند.[۱۰] در این راستاست که با تحول در ماهیت و منابع تهدید، روز به روز مسئله سیاست دفاعی دسته‌جمعی معنای بیشتر و مؤثرتری را به‌خود می‌گیرد. به‌وضوح مشخص است که سیاست امنیتی دسته‌جمعی باید در شرایطی شکل بگیرد که حتماً تعدادی از کشورها در مقابل یک پدیده، تهدید را مشابه هم و با اولویت یکسان در چارچوب منافع ملی خود ارزیابی می‌کنند. به عبارت دیگر نمی‌توان یک سیاست دفاعی مشترک برای مقابله با یک تهدید را برای چند کشور طراحی کرد، وقتی‌که آن کشورها از لحاظ اهمیت تهدید و اندازه تاثیرگذاری منفی روی منافع خود، برداشت یکسانی نداشته باشند. در مسئله حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ به‌خوبی دیده شد که اگر چه بسیاری از دولت‌های اروپایی و آمریکا با ادامه حکومت صدام حسین موافق نبودند و آن‌را تهدیدی بر علیه منافع ملی خود می‌دانستند اما آنها در زمینه اندازه تهدید و چگونگی برطرف کردن آن براساس منافع ملی خود نظری مشترک نداشتند.[۱۱] به همین دلیل یک همکاری امنیتی ـ نظامی از سوی همه آنها شکل نگرفت و نهایتاً آمریکا و انگلستان به تنهایی اقدام به برطرف کردن آن چیزی کردند که آنها آن‌را تهدیدی جدی بر علیه امنیت جهان آزاد نامیدند.[۱۲] حال با توجه به نکات نظری بالا با مروری سریع در چگونگی شکل‌گیری ناتو، به دلایل گسترش ناتو و تهدیدات جدیدی که این سازمان با آن‌ها مواجه است، می‌پردازیم.

در سال ۱۹۴۹ کشورهایی از حوزه جغرافیایی اروپا و آمریکای شمالی که اقیانوس اطلس آنها را از یکدیگر جدا می‌کرد، حول یک درک تهدیداتی

مشترک جمع شدند و نیرومندترین سازمان نظامی ـ امنیتی تاریخ را بنا نهادند. از آن‌جایی که این یک تشکیلات دفاعی دسته‌جمعی بود، همانگونه که در صفحات قبلی توضیح دادیم، می‌بایست در عین وجوه مشترک در تهدیدات، وجوه مشترک در اهداف اساسی آنها نیز وجود می‌داشت. به‌سادگی می‌توان وجود یک سیستم اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک به‌نام سرمایه‌داری لیبرالیسم را به‌عنوان مهم‌ترین وجه مشترک اعضای ناتو شناسایی کرد.[۱۳] ادامه حیات، پیشرفت، رفاه و افزایش قدرت کشورهای عضو به‌طور مستقیم درگرو موفقیت مداوم سیستم سرمایه‌داری لیبرالیسم در درون آنها بود.[۱٤] سیستم‌ها نیز پدیده‌هایی ارگانیک هستند که در دوران حیات خود با تهدیداتی مستقیم، غیرمستقیم، آسیب رساننده و براندازانه مواجه هستند. سیستم‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در درون ملت ـ دولت‌ها معنا پیدا می‌کنند و این کشورها هستند که حیات این سیستم‌ها را معنا می‌بخشند. به اعتقاد من در کنار تمام وجوه مشترکی که کشورهای عضو ناتو با یکدیگر داشتند، به جرأت مهم‌ترین، کلیدی‌ترین و بنیانی‌ترین وجه مشترکی که آنها را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، حاکمیت این سیستم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. بنابراین اگر قرار باشد آنها حول یک محور نظامی ـ امنیتی مشترک قرار بگیرند، حتما دلیل شکل‌گیری این مجموعه نظامی ـ دفاعی را باید در حوزه عملکرد تهدیدات بر علیه این سیستم جست‌وجو کرد. تهدیدات بر علیه یک سیستم که متشکل از مجموعه‌ای از کشورها است، تهدیدات بر علیه سرزمین و کشورهای عضو نیز محسوب می‌شود. بنابراین هرگاه هدف اساسی یک مجموعهٔ دفاعی، حفظ و تداوم حیات یک سیستم

بیان می‌شود، به آن معنا نیست که آن مجموعه، موضوع تهدیدات بر علیه تمامیت ارضی کشورهای عضو را دارای اولویت بالا ندانند. اما سیستم سرمایه‌داری لیبرالیسم را در آن مقطع زمانی و با توجه به آن شرایط خاص جغرافیایی، سیاسی و نظامی چه منابعی تهدید می‌کرد؟

پرواضح است که در آن مقطع زمانی، بزرگ‌ترین دشمن سیستم سرمایه‌داری لیبرالیسم، سیستم کمونیسم که خود در قالب قدرت شوروی و ارتش سرخ تجلی یافته بود، تلقی می‌شد.[۱۵] سیستم کمونیسم در تمام سطوح اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیکی خود را در تعارض و ضدیت با سیستم سرمایه‌داری لیبرالیسم می‌دید.[۱۶] در واقع هر دو سیستم راه موفقیت و اندازه‌گیری آن را فقط از طریق عدم موفقیت و حتی نابودی سیستم مقابل می‌دیدند. البته در آن مقطع زمانی، عمده کشورهایی که به عضویت ناتو درآمدند، از توان اولیه دفاع از سرزمین‌های خود برخوردار نبودند.[۱۷] تمامیت ارضی آنها مورد تهدید مستقیم ارتش نیرومند سرخ قرار داشت. به همین دلیل و به‌طور منطقی، ماهیت اولیه ناتو حول محور دفاع نظامی از نوع کلاسیک آن بود. تهدید کمونیسم نیز یک تهدید نظامی از نوع کلاسیک آن بود. بدون شک بدون تامین امنیت سرزمینی کشورهای عضو، امنیت سیستمی برای پیشبرد اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امکان‌پذیر نبود. لذا ایجاد یک چتر امنیتی از نوع سخت‌افزاری آن، در پایان دهه چهل میلادی برای کشورهای اروپای غربی برای بسترسازی تداوم حیات سرمایه‌داری لیبرالیسم، امری الزامی و اجتناب‌ناپذیر بود.[۱۸] نکته مهم آن بود که تمام اعضا در آن زمان و سپس اعضای جدید در ارزیابی ماهیت و توان

منبع تهدید، نظر و اعتقادی مشترک داشتند. آنها همه کمونیسم و شوروی را بزرگ‌ترین تهدید بر علیه خود می‌دیدند. همین دلیل وجود تهدید مشترک و ارزیابی مشترک، شکل‌گیری یک معاهده نظامی ـ دفاعی دسته‌جمعی تحت عنوان ناتو را امکان‌پذیر ساخت. البته به‌خاطر ضعف نظامی کشورهای عضو، ایالات متحده آمریکا نه تنها بیشترین هزینه این سیستم دفاعی را به‌عهده گرفت، بلکه رهبری آن را نیز قبول کرد.[۱۹] در این‌جا یک نکته اساسی وجود دارد که برای درک رویدادهای پس از فروپاشی شوروی و تحولات ناتو باید به آن توجه کرد. نکته آن است که رهبری آمریکا و تداوم آن فقط به‌دلیل تفاوت فیزیکی توان سخت‌افزاری نظامی آن کشور در مقایسه با دیگر کشورهای عضو حاصل نشد، بلکه ـ به اعتقاد من ـ مهم‌تر از آن، آمریکا به‌دلیل در اختیار داشتن رهبری سرمایه‌داری جهانی، رهبری ناتو را قبول کرد.

در تمام دوران جنگ سرد، ناتو در دستیابی به مهم‌ترین هدف خود یعنی ایجاد امنیت و به‌وجود آوردن احساس امنیت برای اعضای خود موفق بود. حتی با دسترسی هر دو سیستم به توان اتمی و موشکی، ضریب امنیتی کشورهای عضو ناتو سیر صعودی را طی می‌کرد. وجود این محیط امن اجازه داد تا برتری‌های ماهوی سیستم سرمایه‌داری نسبت به سوسیالیسم در آن مقطع زمانی، امکان شکوفایی و عملیاتی شدن را پیدا کند. هر چه به پایان دوران جنگ سرد نزدیک‌تر می‌شویم، فاصله توان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای عضو ناتو نسبت به کشورهای عضو ورشو (پیمان رقیب) بیشتر و بیشتر می‌شود.[۲۰] شواهد نشان می‌دهد که از آغاز دهه هشتاد، سرمایه‌داری در تمام سطوح، نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و

ایدئولوژیک نسبت به سیستم سوسیالیستی شوروی و کشورهای متحد آن، نه تنها برتری بلکه غلبه پیدا کرد.[۲۱] از دید این تحقیق، این عمده‌ترین و کلیدی‌ترین شاخصی است که بر مبنای آن به این نتیجه می‌رسیم که ناتو در حوزه دفاعی خود کاملاً موفق و پیروز بود. همزمان، پیمان ورشو در ورطه شکست غوطه‌ور بود. شکست ورشو به‌دلیل شکست سیستم کمونیسم شکل گرفته بود.

با شکست کمونیسم و فروپاشی شوروی، سرمایه‌داری به‌طور عام و کشورهای عضوناتو به‌طور خاص، بزرگ‌ترین دشمن خود را بسیار ناتوان دیدند و بحث پایان دوران ناتو به‌عنوان یک پیمان دفاعی از پرطرفدارترین بحث‌های آکادمیک و سیاستمداران در سطوح دانشگاهی، مطبوعات، رسانه‌های ارتباط جمعی و جهت‌گیری‌های سیاستمداران جهان شد.[۲۲]

اما خیلی زود مشخص شد که بحث و نظریه «پایان ناتو» نه تنها واقع‌گرایانه نبوده بلکه گسترش آن بیانگر واقعیت‌های جدیدی بود که در سطح منطقه و جهان خود را به بازیگران سیاسی تحمیل کردند.[۲۳]

شرایط اروپا و جهان پس از فروپاشی شوروی و به‌تبع آن نظام دو قطبی، با شرایط جهان پس از خاتمه جنگ جهانی دوم بسیار متفاوت بود. از یک‌سو ناتوانی‌ها و ضعف‌های سیستم‌های اقتصادی ـ سیاسی متمرکز که دولت‌ها در محوریت آن قرار می‌گیرند، برتری اجتناب‌ناپذیر سیستم سرمایه‌داری لیبرال را به رخ همگان کشاند و از سوی دیگر رشد و توسعه سرمایه‌داری در درون کشورهای سرمایه‌داری اروپای‌غربی به مرحله‌ای رسید که ادامه و ثبات رفاه و پیشرفت جوامع صنعتی در گرو گسترش مرزهای سیستم سرمایه‌داری به

سرزمین‌ها و کشورهای جدید قرار گرفت.[۲۴] در واقع در پایان نظام دو قطبی، جهان سرمایه‌داری با واقعیتی دو بعدی مواجه شد، از یک طرف کشورهای پیشرفته صنعتی سرمایه‌دار نیاز شدیدی به گسترش حوزه‌های فعالیت اقتصادی ـ سیاسی خود در ورای مرزهای قبلی داشتند و از سوی دیگر و بر خلاف دوران جنگ سرد، بسیاری از کشورهای صنعتی با اقتصاد متمرکز و در حال صنعتی، خواهان اجرای کامل قوانین سرمایه‌داری لیبرال و نهادینه کردن ساختار آن در کشورهای خود بودند.[۲۵] در واقع افزایش فعالیت این دو روند بود که بحث جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری را در دهه ۹۰ مطرح ساخت. فعال شدن این روندها به‌معنای شکل‌گیری یک دوران گذار تلقی می‌شود، جهان و حداقل مناطقی که این گذار در آن‌جا قوی‌تر و فعال‌تر بود، بحران‌های خاص دوران‌های گذار را تجربه کردند. به سخنی دیگر، به‌وجود آمدن بحران جدید به‌معنای شکل‌گیری، تولید و یا قوام‌گیری تهدیدات جدید بود.

از آن‌جایی‌که هر مرحله گذار به‌معنای تلاشی برای شکل بخشیدن به شرایط و پدیده‌های جدید به حساب می‌آید، بازیگران متعددی از شرایط جدید متضرر خواهند شد و لذا برای بقای خود مجبور به مقاومت هستند.[۲۶] این مقاومت به‌معنای ایجاد موانع متعدد بر سر راه توسعه و گسترش پدیده قدرتمندی که باعث به‌وجود آمدن شرایط گذار است، تلقی می‌شود. لذا اگر شکل‌گیری منابع تهدید جدید واقعی و عینی باشد، عکس‌العمل به آن یعنی تبیین و طراحی سیستم‌های جدید دفاعی در درون پدیده‌ای که این تهدیدات بر علیه آن فعال می‌شوند، امری واقعی و اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌آید. در

نتیجه این امر، سرمایه‌داری لیبرالیسم، پدیده‌ای که بانی شکل بخشیدن به شرایط گذار محسوب می‌شود، نیاز به یک استراتژی و سیستم دفاعی جدیدی پیدا کرد که بتواند تهدیدات جدید را کنترل و حتی خنثی کند.

پرواضح است که برای تبیین و طراحی چنین سیاست دفاعی ـ امنیتی می‌بایست تهدیدات جدید شناسایی و ارزیابی واقع‌گرایانه‌ای شوند. البته قطب‌نما و شاخص شناسایی و اندازه‌گیری این تهدیدات باید بر حول محور و اساس اجتناب‌ناپذیر بودن گسترش کمی و کیفی سرمایه‌داری لیبرال انجام شود. در مسیر گسترش سرمایه‌داری لیبرال موانعی درونی و بیرونی موجود است که آنها را باید به‌منزله بسترهای رشد تهدیدات و یا در سطحی پایین‌تر آسیب‌پذیری تلقی کرد. عمده‌ترین مانع درونی این گسترش، فعال بودن و یا وجود فضای مناسب فعالیت سرمایه‌داری انحصاری است که نمود سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن «فاشیسم» و انواع آن است.[۲۷] از آن‌جایی‌که سرمایه‌داری انحصاری و فاشیسم مخالفتی نهادینه در جهت گسترش آزادی‌های فردی در تمام حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دارد، سرمایه‌داری لیبرالیسم نمی‌تواند با وجود آن به گسترش نهایی مرزهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود یعنی سلطهٔ جهانی برسد. در حالی‌که سرمایه‌داری انحصاری حول تمرکز قدرت سیاسی ـ اقتصادی انحصارگران به حیات خود ادامه می‌دهد، سرمایه‌داری لیبرال یا رقابتی، حول گسترش و بسترسازی فعالیت بازیگران بیشتر در تمام حوزه‌های ذکر شده به حیات خود تداوم می‌بخشد. چنان‌چه سرمایه‌داری توان رقابتی درونی خود را از دست بدهد، افزایش تنش‌های داخلی در تمام حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و

اجتماعی اجتناب‌ناپذیر بوده که به‌منزله گسترش بی‌ثباتی سیاسی و رکود اقتصادی خواهد بود.[۲۸] این تنش‌ها در عالی‌ترین مرحله رشد خود به جنگ می‌رسند. عمده شواهد تاریخی مؤید این واقعیت است که علت شکل‌گیری جنگ جهانی دوم، تعارض و تشدید تضاد این دو نوع سرمایه‌داری در مقابل یکدیگر بود. کشورهای سرمایه‌دار انحصاری، آلمان، ایتالیا و ژاپن با توجه به اوج‌گیری قدرت آمریکا و تضعیف قدرت فرانسه و آلمان شرایط را برای جلوگیری از شکل‌گیری جبهه و اتحاد سرمایه‌داری لیبرال را مناسب دیدند و انتظار داشتند که از طریق جنگ خود را بر آنها تحمیل کنند. البته تاریخ خلاف آن‌را اثبات کرد. در شرایط فعلی نیز تمام کشورهایی که در مسیر قوام بخشیدن به سرمایه‌داری متمرکز یا انحصاری حرکت می‌کنند، منابع تهدیداتی بالقوه یا بالفعل در مقابل کشورهای سرمایه‌دار لیبرال تلقی می‌شوند. روسیه در شرایطی که نتواند سرمایه‌داری لیبرال خود را نهادینه کند، یوگسلاوی و تعداد دیگری از کشورهای در حال توسعه از دشمنان بالقوه و یا بالفعل کشورهای سرمایه‌داری لیبرال در درون جهان صنعتی محسوب می‌شوند.

صرف‌نظر از وجود منبع تهدید در درون سیستم سرمایه‌داری، یعنی سرمایه‌داری انحصارطلب، سیستم کمونیستی باقیمانده در جهان نیز یک تهدید بالقوه برون‌سیستمی تلقی می‌شود. اگر چه این تهدید با فروپاشی شوروی به‌شدت تضعیف شده است ولی نمی‌توان وجود آن‌را در عرصه روابط بین‌الملل به‌کلی نادیده گرفت. در واقع کمونیسم را می‌توان تکامل یافته‌ترین شکل توسعه صنعتی انحصاری دانست. کمونیسم در هر شکل و در هر ظرفیتی یک تهدید جدی و خطرناک در مقابل سرمایه‌داری لیبرال

محسوب می‌شود. فروپاشی شوروی نه تنها این سیستم را از حالت فعال بودن خارج کرد، بلکه با پذیرش حالت دفاعی برای زنده ماندن خود دست و پنجه نرم می‌کند. چین به‌طور رسمی همچنان تعقیب کننده اصول و اهداف کمونیستی است. اگرچه این کشور از اواخر دهه هفتاد میلادی در حال تطبیق ساختار خود با اصول سرمایه‌داری است اما در صورت موفقیت کامل نیز احتمالاً به سرمایه‌داری انحصاری نزدیک‌تر خواهد بود تا سرمایه‌داری لیبرال.[۲۹] بنابراین از نگاه سرمایه‌داری لیبرالیسم، چین و کشورهای مشابه اگر توان عملی کردن تهدیدات خود را نداشته باشند، توان آسیب‌پذیرکردن کشورهای سرمایه‌داری لیبرال را دارند. آنها می‌توانند هزینه‌های روند گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم را افزایش دهند. باید توجه کرد که این هزینه‌ها الزاماً اقتصادی نیستند، بلکه عمدتاً امنیتی و سیاسی هستند.[۳۰] لذا می‌توان ادعا کرد که وجود حکومت‌های کمونیست و تمایل بعضی از گروه‌های سیاسی در جهان در حال توسعه، هنوز خطر و تهدید این تفکر را برای سرمایه‌داری لیبرالیسم از بین نبرده است، اگر چه در ضعیف‌ترین شرایط تاریخی خود به‌سر می‌برد.

منابع تهدیداتی که برشمرده شد، عمدتاً در جهان صنعتی قرار دارند. به سخن دیگر، دلیل شکل‌گیری آنها براساس وجود یک رقابت سیستمی است که این تهدیدات پا به عرصه وجود می‌گذارند. اما یک سیستم، یک پدیده و یا مجموعه جدا از تهدیدات درونی در مقابل تهدیدات متعدد بیرونی آسیب‌پذیر است. برای درک و ارزیابی نوع عملکرد این منابع تهدید باید مسیر و روند حرکتی پدیده تهدیدشونده را در راستای حصول اهداف اساسی

آن مورد توجه قرار داد. نخستین مسئله که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که سیستم سرمایه‌داری لیبرالیسم یک سیستم جهانی است که نه‌تنها هدفش گسترش دائمی است بلکه ادامه حیاتش در توسعه دائمی کمی و کیفی امکان‌پذیر است.[۳۱] یک سیستم نه تنها باید در حوزه اقتصادی بلکه در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیک نیز توسعه دائمی را مدنظر داشته باشد.

نکته‌ای که در این مرحله از بحث لازم است توضیح داده شود، این است که الزاماً سیاست‌های دفاعی و یا استراتژی‌های دفاعی در تمام مراحل برای اهداف دفاعی کوتاه‌مدت طراحی نمی‌شوند.

سیاست دفاعی موقعی تبیین می‌شود که یک پدیده مهاجم در مرحله عملیاتی شناسایی شده است. اما موارد بسیار زیادی در تاریخ روابط بین‌الملل وجود دارد که یک کشور با یک سیاست تهاجمی، قصد رسیدن به اهداف دفاعی بلندمدت را داشته است. آلمان نازی در نیمه دوم دهه ۳۰ میلادی، یک استراتژی جنگی تهاجمی را طراحی و سپس به مرحله اجرا درآورد که امکان ادامه حیات را برای آینده آلمان در راستای جلوگیری از نابودی خود به‌وجود بیاورد. نمونه دیگر سیاست معروف به استعمار کشورهای صنعتی اروپایی است که با تهاجم خود به کشورهای غیرصنعتی موفق به کنترل منابع تهدیداتی بر علیه منافع تهاجمی خود شدند. نمونه دیگر که از لحاظ زمانی نزدیک به زمان حاضر است، حمله عراق به ایران در سال ۱۹۸۰ است که با یک استراتژی جنگی، قصد گسترش حوزه منافع اقتصادی و سیاسی خود را داشته است.[۳۲] در واقع همان‌گونه که در صفحات بعدی استدلال خواهد

شد، استراتژی ناتو بعد از فروپاشی شوروی، یک استراتژی تهاجمی برای اهداف دفاعی بوده است. به‌دنبال فروپاشی شوروی، کشورهای سرمایه‌دار لیبرال در شرایطی قرار گرفتند که به‌نظر می‌رسد، هیچ مانع جدی بر سر راه توسعه و گسترش خود نمی‌بینند. البته عمدتاً هیچ مانع یا تهدیدی که بخواهد از ابزارهای سخت‌افزاری استفاده کند، وجود نداشته است. اما پس از ۱۰ سال، ناتو تهدیدات زیادی را در مقابل خود دید، به‌گونه‌ای که نه تنها در بوسنی و کوزوو وارد عمل شد، بلکه در سال ۲۰۰۳ در افغانستان نیز برای دفاع از خواسته‌های سرمایه‌داری لیبرال نیروهایش را به‌کار گرفت.[۳۳] همان‌گونه که گفتیم تهدیدات نه‌تنها در ارتباط با اهداف شکل می‌گیرند بلکه در مسیر رسیدن به اهداف نیز تهدیداتی به‌وجود می‌آید که یک سیستم دفاعی مطلوب سعی در خنثی کردن آنها دارد.

اساس سیستم سرمایه‌داری بر مبنای بسترسازی صنعتی و گسترش فرهنگ و فضای فردگرایی حرکت می‌کند.[۳٤] رسیدن به این دو هدف همان موتور و ماهیت موفقیت گسترش سرمایه‌داری لیبرالی در تمام دهه‌های گذشته بوده است. به همین دلیل سرمایه‌داری می‌تواند در جایی با هزینه کمتر گسترش پیدا کند که اولاً بسترهای مناسب ولی پیچیده صنعتی شدن در آن کشور وجود داشته باشد، دوماً تفکر فردگرایی سیاسی و فرهنگی، روند غالب شدن و نهادینه شدن را در آن کشور پیموده باشد.[۳۵] پرواضح است در میان کشورهایی که تا آغاز دهه ۹۰ میلادی به جهان سرمایه‌داری لیبرالیسم وارد نشده بودند، کشورهای صنعتی اروپای شرقی تازه رها شده از مدیریت مرکزی دولتی، بهترین و مناسب‌ترین نامزدهای ورود به جهان سرمایه‌داری لیبرال بودند.[۳٦]

اما این گسترش سیستماتیک (سیستم سرمایه‌داری) را چند منبع مهم و اساسی تهدید می‌کند. با دقت به ماهیت سیستم سرمایه‌داری لیبرالیسم تمام حکومت‌ها و کشورهایی که بنا به دلایل متعدد تمایلی به گسترش صنعت و بخش خصوصی صنعتی و اقتصاد را ندارند، به‌صورت بالقوه از مخالفان سرمایه‌داری رقابتی محسوب می‌شوند. از آن‌جایی‌که کمتر کشوری در جهان امروز، آگاهانه مخالف توسعه صنعتی به شمار می‌آید، مخالفان را باید عمدتاً در میان کشورها و حکومت‌هایی یافت که اولاً با جنبه رقابتی سرمایه‌داری در تعارضند و دوماً با گسترش فردگرایی و نهادینه کردن اصول لیبرالیسم در ضدیت باشند. در این راستا تمام تفکراتی که در اساس مخالف و یا در تعارض با فردگرایی، تکثرگرایی در چارچوب لیبرالیسم هستند، تهدیدی ـ حداقل بالقوه ـ برای گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم محسوب می‌شوند.

همچنین کشورهایی که در عمل سرمایه‌داری را به‌عنوان یک سیستم اقتصادی پذیرفته‌اند اما روند انحصارات را تقویت و تشویق می‌کنند نیز تهدیدات بالقوه بر علیه گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم تلقی می‌شوند.

گفتیم که گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم در کشوری فرضی، در گرو گسترش تفکر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی لیبرالیسم یا فردگرایی قانونمند نهادینه شده است. بنابراین هر تفکر و ایدئولوژی که ماهیتاً با چنین روندی، تعارض اصولی داشته باشد، در عمل مخالف گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم به حساب می‌آید. در این ارتباط دو تفکر و رفتار سیاسی خودنمایی می‌کنند.

این دو تفکر عبارت هستند از هر تفکر و رفتار سیاسی رادیکال و هر تفکر و حکومت مذهبی ـ سیاسی. هرگاه این دو به‌صورت فعال ظاهر شوند،

تهدیدی بالفعل بر علیه سرمایه‌داری لیبرالیسم محسوب می‌شوند.[۳۷] این دو تفکر در روند رشد خود می‌توانند با تبدیل شدن به یک تفکر زیربنایی برای رفتارهای تروریستی و یا تبدیل شدن به چارچوب اندیشه‌ای یک حکومت مذهبی ـ سیاسی که خواهان گسترش باورها و اعتقادات حکومتی خود در یک منطقه و حتی جهان است، دشمن جدی کشورهای سرمایه‌دار لیبرال بشوند.

حال با توجه به این دو یافته، یعنی چه کشورهایی به‌طور منطقی نامزد گسترش سرمایه‌داری هستند و دوم چه تهدیدات جدیدی این گسترش را تهدید می‌کند، می‌توانیم منطق گسترش ناتو به سوی شرق و تحول در استراتژی آن‌را توضیح بدهیم. اما قبل از این‌که به این بحث بپردازیم، بررسی یک موضوع بسیار مهم است. قبلاً گفتیم که همان‌گونه که تهدیدات ارگانیک هستند، استراتژی‌های موفق نیز خاصیت ارگانیک دارند. این بدان معناست که استراتژی دفاعی در مسیر عملکرد خود روی منابع آسیب‌زننده و تهدیدات تاثیر می‌گذارد و آینده آنها را تغییر می‌دهد. این تغییر می‌تواند در جهت مثبت یا منفی باشد. به همان اندازه تهدیدات نیز روی استراتژی دفاعی تاثیر می‌گذارند. با توجه به این یادآوری، نکته این است که اگر رادیکالیسم و تروریسم از تهدیدات جدی بر علیه ناتو و اعضای آن به شمار می‌آید، آیا شیوه یا استراتژی برخورد کشورهای عضو ناتو با رادیکالیسم و تروریسم خود باعث گسترش آنها نمی‌شود؟ ما می‌توانیم با تغییراتی این پرسش را در سطح عام‌تری نیز مطرح کنیم. آیا روند گسترش سرمایه‌داری لیبرال در کشورها و مناطقی که آمادگی کامل را ندارند، خود باعث تقویت و گسترش

مقطعی رادیکالیسم و تروریسم نمی‌شود؟ اگر پاسخ به این پرسش‌ها مثبت باشد، می‌توان نتیجه گرفت سه پدیدهٔ گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم، گسترش ناتو (یا سیاست و استراتژی دفاعی) و رادیکالیسم و تروریسم با یکدیگر رابطه‌ای ارگانیک دارند و تا مدت‌ها مجبور به زیستن در کنار یکدیگر هستند. چنانچه سرمایه‌داری از مسیر طبیعی و کلاسیک خود عبور کند و پس از یک زمان طولانی حادث شود، قشرها و گروه‌های اجتماعی و اقتصادی که حاکمیت سرمایه‌داری را بر علیه منافع خود ارزیابی می‌کنند، فرصت پیدا خواهند کرد تا با ایجاد تغییرات گام به گام و تعریف منافع جدید برای خود، خود را با گسترش سرمایه‌داری در جامعهٔ خود منطبق کنند.[۳۸] لذا شما در کشورهایی که این روند تاریخی را طی کرده‌اند، تنش‌ها و حتی برخوردهای فیزیکی بسیار گسترده‌ای را در مقاطع زمانی کوتاه‌مدت نمی‌بینید. این درست است که حرکت به‌سوی غالب شدن خصوصیات سرمایه‌داری لیبرالیسم در یک جامعه، نابسامانی‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فراوانی را برای گروه‌های مختلف اجتماعی به‌وجود می‌آورد، اما به‌دلیل این‌که به‌طور همزمان به‌خاطر حرکت طبیعی (یعنی آهسته و با تامل) فرصت‌ها و امتیازات جدید مثبتی را برای همان گروه‌ها ایجاد می‌کند و در نتیجه نمی‌گذارد که کل جامعه با مشکلات بسیار پیچیده و تعارض‌های عمیق مواجه شود. تجربه تاریخی اروپا و آمریکای شمالی مؤید این واقعیت است.[۳۹] اما مشکل امروز آن است که در عصری زندگی می‌کنیم که گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم در مسیر طبیعی و گام به گام آن امکان‌پذیر نیست.[۴۰]

به‌عبارت دیگر صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه، یعنی همان کشورهایی که گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم قرار است در آن‌ها انجام شود، از مسیر طبیعی و گام به گام ممکن نیست. لذا ما به‌طور حتم در جریان گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم در کشورهای نیمه صنعتی، ما با ناهنجاری‌های فراوان و بسیار پیچیده اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی ایدئولوژیک مواجه خواهیم شد.

از آن‌جایی‌که صنعتی شدن با روندی سریع، به‌همراه گسترش بسترها و عناصر خاص یک جامعه لیبرالیسم در جوامعی که عمدتاً سنتی هستند، شکل می‌گیرد، برای مقابله با ناهنجاری‌های فراوان، گروه‌های متعددی بر مبنای اندیشه‌ها و تفکرات متعدد سازمان می‌یابند. فاصله‌های طبقاتی، چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ فرهنگی و اجتماعی به‌سرعت گسترش پیدا می‌کند و افراد زیادی موقعیت نسبتاً تثبیت شده خود را در معرض تهدید جدی می‌بینند و لذا اقدام به مقابله می‌کنند.[۴۱] در این چنین شرایطی تمام خواسته‌هایی که می‌بایست به‌طور آهسته در طول زمان شکل بگیرند، در کوتاه‌مدت خود را بر جامعه تحمیل می‌کنند و باعث چنان افزایشی در سطوح توقعات مردم می‌شوند که به‌دلیل ناتوانی ساختاری عمده دولت‌های کشورهای در حال توسعه بدون پاسخ می‌مانند و در نتیجه تبدیل به تعارض‌های جدی و پیچیده سیاسی و فرهنگی می‌شوند.[۴۲] جوان بودن این جوامع از لحاظ جمعیتی و پایین بودن سطح آموزشی، بستر را برای پاسخگویی رادیکالیسم آماده می‌کند. چنان‌چه روند گسترش روابط صنعتی در چارچوب ساختار لیبرالیسم نسبت به بستر فرهنگی و اجتماعی جوامع

مورد نظر بی‌تفاوت باشد، آن جوامع با بحران‌های شدید فرهنگی و هویتی مواجه می‌شوند.[۴۳] در چنین شرایطی جوانان جوامع مورد نظر جذب تفکرات و نهادهایی می‌شوند که با تاکید بر روی اعتقادهای بومی، ملی و مذهبی خود سعی دریافتن راه‌حل‌های سریع و ساده دارند. در تمام این کشورها، تجربه نشان داده است که برای پاسداری از سنت‌ها و هویت به‌خطر افتاده، اعتراض‌ها به‌صورت سازمان‌یافته شکل می‌گیرند که غالباً با نمودهای تند و رادیکال در سطح جامعه به تبلیغ خود می‌پردازند. چنان‌چه با افزایش این اعتراضات، دولت موفق به پاسخگویی مناسب نشود و فقط سعی در سرکوب آن‌ها داشته باشد، عکس‌العمل‌ها رادیکال‌تر می‌شود و تعداد و طول بحران‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنقدر گسترش پیدا می‌کند که شرایط مناسب برای گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم را از بین می‌برد. از آن‌جایی‌که آزادی‌های فردی در اشکال مختلف از اهداف و جهت‌های تبلیغاتی لیبرالیسم به شمار می‌آید، مقاومت جوامع در حال توسعه‌ای که دارای فرهنگ و پیشینه غنی و باستانی ـ که باورهای اعتقادی و مذهبی محوریت آنها را تشکیل بدهد ـ هستند، بسیار شدیدتر و سیاسی‌تر خواهد بود.[۴۴] این مقاومت‌ها در جهت کم‌رنگ‌تر کردن مشروعیت دولت‌های طرفدار روند سرمایه‌داری شتاب می‌گیرد که خود باعث عکس‌العمل‌های غالباً تند فیزیکی حکومت‌ها می‌شود. در چنین شرایطی دولت‌ها بر خلاف اصول لیبرالیسم، فشارها و اختناق‌های سیاسی و اجتماعی را افزایش می‌دهند و با دست خود روند گسترش لیبرالیسم را آسیب جدی می‌زنند. ایجاد محدودیت در گسترش لیبرالیسم، امکان سرمایه‌گذاری بخش خصوصی خارج از حاکمیت را به

حداقل خود می‌رساند. این روند بحران اقتصادی را نیز بر جامعه تحمیل می‌کند و در این شرایط، مشروعیت عمومی دولت‌ها از بین می‌رود. در چنین جوامعی چنان‌چه ساختارها و نهادها و اندیشه‌های مبتنی بر یک مذهب قوی و غنی موجود باشد، رادیکالیسم مخالف به‌سوی تشکیل حکومت مذهبی به‌عنوان راه‌حل اجتماعی ـ سیاسی خواهد رفت. چنین حکومت‌هایی مقابله با سرمایه‌داری لیبرالیسم را از اهداف اولیه و اساسی حاکمیت خود قرار می‌دهند. لذا در تمام جوامعی که قرار است سرمایه‌داری لیبرالیسم در آنها گسترش یابد، وجود نهادهای مذهبی ـ سیاسی و تفکرات رادیکالیسم به‌عنوان منابع تهدید بالقوه تلقی می‌شوند. لذا برای جلوگیری از بالفعل شدن آنها، سیاست‌های دفاعی سرمایه‌داری لیبرالیسم باید در جهت تضعیف آنها برآیند. البته اگر نهادهای مورد نظر موفق به کسب قدرت سیاسی شده باشند، کشور مربوطه به‌عنوان یک تهدید تلقی خواهد شد. با توجه به غنای اسلام و ترکیب آن با یک پیشینه تاریخی حاکمیت سیاسی در یک منطقه عظیم جهانی و با عنایت به این‌که غالب این کشورها از رشد توسعه صنعتی و روابط تولیدی سرمایه‌داری بهره چندانی نگرفته‌اند، اسلام به‌طور اخص و کشورهای اسلامی به‌طور عام منابع تهدید جدی بر علیه گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم محسوب می‌شوند.

تجزیه‌طلبی و قوم‌گرایی نیز یک منبع تهدید اساسی در روند گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم به حساب می‌آید. برای پاسخ به این پرسش که ناتو به‌عنوان نیروی امنیتی ـ نظامی سرمایه‌داری لیبرال در کجا و چگونه با چنین تهدیدی مواجه می‌شود، توضیحاتی در زمینه چگونگی و چرایی شکل‌گیری

این تهدید لازم به‌نظر می‌رسد. درست است که تکثرگرایی یکی از اصول و لازمه گسترش سرمایه‌داری است، اما تکثرگرایی در یک جامعه، موقعی می‌تواند مفید باشد که قشرها و بخش‌های مختلف آن جامعه از یک درجه رشد مناسب داخلی و اعتماد به‌نفس گروهی در سطح جامعه خود برخوردار شده باشند. تکثرگرایی در یک جامعه موقعی مفهوم پیدا می‌کند که گروه‌های اجتماعی (این تقسیم‌بندی بر مبنای اعتقادات باشد و چه بر مبنای قومی و یا جغرافیایی) امکان بهبود وضعیت خود و افزایش امتیازات خود را در کنار یکدیگر و با آنها میسر بدانند. این امر هم موقعی ممکن است که کل آن جامعه حداقل‌هایی (نسبت به همان جامعه) را برای تمام آن گروه‌ها در حوزه‌های حقوقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قائل شده باشد. در کشوری که یک اقلیت (اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، قومی و یا فرهنگی) هنوز از ابتدایی‌ترین حقوق عمومی نسبت به دیگر اقلیت‌ها برخوردار نباشد و امیدی را از سوی کل جامعه برای دستیابی به آن حداقل‌ها متصور نباشد، تکثرگرایی و یا بسترسازی تکثرگرایی و یا حتی کاهش اقتدار سنتی در آن جامعه به‌معنای ایجاد فضای مناسب برای احقاق حقوق آن اقلیت خواهد بود. حال چنان‌چه در درون آن اقلیت، اتصال‌های اولیه ملی (در سطح سیاسی، اقتصادی و غیره) وجود نداشته باشد، آن اقلیت به‌سوی تجزیه‌طلبی و جدایی از اکثریت حرکت خواهد کرد. به همین دلیل در کشورهایی که به اشکال مختلف و در سطوح و لایه‌های مختلف مجموعه‌ای از اقلیت‌ها در کنار یک اکثریت (با یک اقلیت بزرگی که غالباً هم اکثریت به مفهوم صاحب قدرت سیاسی است) زندگی می‌کنند، با کاهش اقتدار آن اکثریت حاکم (چه به

دلایل داخلی چه به‌دلیل عملکرد عوامل خارجی) روند تجزیه‌طلبی روندی طبیعی جلوه خواهد کرد.[۴۵] حال در میان انواع اقلیت‌ها، اقلیت‌های قومی به‌دلیل تعریف مشخص‌تر از همگونی هویتی در حوزه‌های سرزمینی و تاریخی، بیشترین تلاش و موفق‌ترین تلاش را در جهت تجزیه‌طلبی خواهند داشت. بنابراین چنان‌چه گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم در آن کشورها با تدبیر و درایت و گام به گام صورت نگیرد، در همان مراحل اول گسترش تجزیه‌طلبی در جهت افزایش تنش‌های داخلی حتی تا سرحد جنگ داخلی تهدیدی جدی خواهد بود. کشور یوگسلاوی چنین شرایطی را در برداشت. با مرگ تیتو و افزایش استبداد صرب‌ها بر کل جامعه موزائیک‌وار یوگسلاوی، شرایط عمومی بسیاری از اقلیت‌های قومی و مذهبی رو به تنزل رفت. به‌جای اینکه حکومت مرکزی به آن خواسته‌ها پاسخ مثبت و منطقی بدهد، با افزایش فشارهای خود، آنها را از حقوق بیشتری محروم ساخت. با فروپاشی شوروی و کمونیسم، ضربه بزرگی به حکومت مرکزی یوگسلاوی وارد شد. در چنین شرایطی با تضعیف حکومت مرکزی و بنا به دلایل تاریخی، کشورهای اروپایی و نیز آمریکا یک سیاست تهاجمی را بر علیه بلگراد اتخاذ کردند و خواهان اجرای سیاست‌های تکثرگرایی شدند. بدینسان شرایط برای اقوام تشکیل‌دهنده یوگسلاوی در جهت احقاق حقوقی که خود باور داشتند از دست رفته است، آماده شد. به عبارت دیگر صحنه برای تجزیه‌طلبی در درون یوگسلاوی آماده شد. نکته مهم آن بود که قدرت‌های بزرگ به استثنای روسیه با این روند تجزیه‌طلبی موافق بودند.[۴۶] از دید این کشورها، صرب‌ها همیشه خط اول دفاعی روسیه در اروپا بوده‌اند و به همین

دلیل تضعیف صرب‌ها، ضریب امنیتی آنها را در مقابل روسیه افزایش می‌داد.

گروه حاکم در بلگراد که واقعیت روند تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور خود و محیط پیرامون آن‌را درک نمی‌کرد، به‌جای همراهی کردن و کانالیزه کردن روند تکثرگرایی داخلی، اقدام به مقابله بیشتر از راه‌های کشتارجمعی و گسترش ترور و وحشت کرد.[۴۷] لذا بلگراد به‌دلیل این‌که باوری بیش از حد به قدرت نظامی و سیاسی خود داشت، با سرکوب و نسل‌کشی گروه‌ها و بخش‌های اجتماعی، قومی، مذهبی و سیاسی درون یوگسلاوی، روند تکثرگرایی را به سوی تجزیه‌طلبی ـ به‌طور ناخواسته ـ کشاند. نکته مهم و اساسی این بود که بحران تجزیه یوگسلاوی برای تمام بالکان و شرق اروپا بسیار خطرناک بود.[۴۸] به سخن دیگر بحران یوگسلاوی تبدیل به یک بحران منطقه‌ای شد که قدرت‌های بزرگ صنعتی نیز در آن درگیر شدند. قدم‌به‌قدم یوگسلاوی کوچک و کوچک‌تر شد. در تمام مراحل نیروهای نظامی تجزیه‌طلبان، به‌دلیل ناتوانی ساختاری و ابزاری در مقابل صرب‌ها به کمک‌های همه‌جانبه قدرت‌های خارجی نیاز داشتند. صحنه برای نمایش قدرت ناتو آماده بود. نکته مهم دیگر در این مقوله آن است که نباید گسترش سرمایه‌داری لیبرال را با تجزیه‌طلبی یکسان دید. اصولاً سرمایه‌داری لیبرال موافق تجزیه‌طلبی نیست مگر این‌که در کشور مربوطه، اتصال گروه‌ها و اقوام آن‌چنان مصنوعی و غیرمفید باشد که کل آن کشور از شرایط پیشرفت و عبور از مرحله گذار محروم بماند.

نگاه‌های متفاوت در درون جبهه سرمایه‌داری لیبرال به‌دلیل منافع ملی متفاوت، کشورهای اروپای غربی را از توانایی کنترل بحران یوگسلاوی

محروم کرد.[٤٩] در نتیجه فقط ناتو و در میان اعضای ناتو فقط ایالات متحده آمریکا بود که می‌توانست روند تجزیه‌طلبی را در جهت منافع عمومی سرمایه‌داری لیبرال و بر علیه سرمایه‌داری انحصاری بلگراد هدایت کند.[۵۰] نکته مهم در این رویداد آن بود که تداوم عملیات نظامی چندین خطراساسی را برای کشورهای عضو ناتو ایجاد کرده بود. نخست این‌که تداوم این بحران می‌توانست باعث گسترش جغرافیایی آن یعنی آلوده شدن کشورهای همسایه بشود. کشورهایی که آسیب‌پذیر بودند، همگان از بهترین نامزدهای گسترش سرمایه‌داری لیبرال در سرزمین خود بودند. دوم این‌که، هرگاه عملیات نظامی طولانی شود و سیاست‌های نظامی‌گری برای مدت طولانی در یک جامعه برقرار شود، بستر شکل‌گیری نهادهای مدنی در آینده نیز ضعیف خواهد شد. باید بدانیم که بار سنگین گسترش نهادهای مدنی روی دوش باورها و رفتارهای تکثرگرایی مردم است که در تضاد با رفتارها و اندیشه‌های نظامی‌گری است. لذا طولانی شدن بحران یوگسلاوی می‌توانست تهدیدی جدی بر علیه موفقیت لیبرالیسم در آینده آن کشور و منطقه بشود. از دیگر سو، به‌دلیل آن‌که یکی از اقوام درون یوگسلاوی مسلمانان بوسنی بودند، حرکت تجزیه‌طلبی آنها ـ که در آغاز مورد عنایت غربی‌ها قرار نگرفته بود ـ مورد توجه کشورهای اسلامی قرار گرفت.[۵۱] کمک‌های بی‌دریغ کشورهای مسلمان باعث تقویت جایگاه مسلمانان بوسنی شد.[۵۲] اما در بلندمدت از نگاه سرمایه‌داری لیبرال این به‌معنای شکل‌گیری یک تهدید در آینده بود. دلیل این امر آن است که لیبرالیسم با هرگونه مذهبی‌گرایی جمعی مخالف است. مذهب و اعتقادات مذهبی را از اموال و سرمایه‌های اساسی فردی

می‌داند که باید در همان حوزه فردی نیز باقی بماند.(۵۳) از سوی دیگر تمام کشورهای اسلامی که در حال کمک به مسلمانان بوسنی بودند، فاقد حکومت‌های لیبرال بودند.(۵٤) بنابراین اگرچه به‌صورت تاکتیکی و تا یک مرحله کمک‌های کشورهای اسلامی مورد استقبال کشورهای صنعتی لیبرال قرار گرفت، اما در مرحله نهایی واشنگتن با حمایت اروپا با زرنگی خاص، آنان را نیز کنار گذاشت و از طریق کنفرانس دیتون مسئله بوسنی را بدون دادن اعتبار به کشورهای اسلامی و به سود سرمایه‌داری لیبرال خاتمه داد.(۵۵) به‌دنبال بحران بوسنی، بحران شکل گرفته کوزوو نیز توسط ناتو حل شد.(۵٦) کنترل و حل مشکلات و برطرف‌کردن تهدیدات و آسیب‌پذیری‌های درونی بالکان و سرعت گرفتن روند گسترش سرمایه‌داری لیبرال را می‌توان استراتژی برداشتن موانع داخلی اروپا توسط ناتو دانست. لذا مرزهای سرمایه‌داری لیبرالیسم از مرکز اروپا به شرقی‌ترین نقطه آن منتقل شد. طبیعی بود که مرز ناتو نیز در جهت شرق رو به گسترش برود.

اگرچه سرمایه‌داری لیبرال با حل بحران عمومی بالکان یک منبع تهدید درونی را با استفاده از قدرت نظامی سخت‌افزاری خود برطرف کرد، اما این بدان معنا نبود که گسترش این سیستم با موانع جدی دیگری روبرو نباشد. همان‌گونه که توضیح داده شد، ماهیت این سیستم جهان‌شمول بودن آن است. بنابراین رفع موانع اروپایی فقط بخشی از پاسخ پرسش مهم در این تحقیق، یعنی شناسایی موانع بر سر راه گسترش سرمایه‌داری لیبرال و رابطه آن با ناتو است. گسترش جهانی این سیستم در دو منطقه جهان با موانع جدی ساختاری و غیرساختاری مواجه است. در آفریقا و خاورمیانه ما شاهد

فعال بودن کلیه عوامل آسیب‌پذیری و تهدیداتی بر علیه گسترش سرمایه‌داری لیبرال، نه تنها در آن مناطق بلکه در جهان هستیم.[۵۷] بنابراین چنان‌چه توضیح داده شد، اگر قرار باشد که ناتو نیروی نظامی و امنیتی کشورهای سرمایه‌دار لیبرال به شمار آید و اگر بپذیریم، این سیستم یعنی سرمایه‌داری لیبرال یک سیستم جهانی است، لذا باید بپذیریم که هر کجای جهان که مانع و تهدیدی در مقابل این گسترش وجود داشته باشد، مانع و تهدیدی بر علیه ناتو تلقی می‌شود.

همان‌گونه که در صفحات قبلی توضیح داده شد، از لحاظ ساختار اقتصادی، سرمایه‌داری انحصاری و از لحاظ ساختار سیاسی و ایدئولوژیک، کشورهایی که حکومت‌های مذهبی بر آن‌ها حاکم هستند و از لحاظ ساختار اجتماعی، جوامعی که رادیکالیسم در آن مقبولیت دارند، موانع و تهدیدات عمومی و در سطح جهانی سرمایه‌داری لیبرالیسم به‌حساب می‌آیند. لذا پس از حل بحران بالکان، توجه سیستم به‌طور عام و ناتو به‌طور خاص به برخورد، کنترل و حتی حذف منابع تهدید در حوزه‌های مذهبی ـ سیاسی، رادیکالیسم و نهایتاً تروریسم معطوف شد. بر این اساس ناتو در دهه ۹۰ و آغاز قرن جدید تروریسم، رادیکالیسم سیاسی و حکومت‌های مذهبی سیاسی را به‌عنوان دشمنان شماره یک خود تعریف کرده و کنترل و شکست آنها را به‌عنوان برنامه دفاعی خود اعلام کرد. با اندکی دقت می‌توان جغرافیای خاصی را برای نمود این منابع تهدید مشخص ساخت. خاورمیانه به‌طور خاص و جهان اسلام به‌طور عام جغرافیای تهدیداتی سرمایه‌داری لیبرالیسم و در نتیجه ناتو را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر ناتو خود را در مقابل جهان

اسلام سیاسی و برخی از کشورهای خاورمیانه در تعارض می‌بینند. بدینسان می‌توانیم ادعا کنیم، تا زمانی‌که دو عنصر الزامی بودن گسترش سرمایه‌داری لیبرالیسم از یک‌سو و وجود حکومت‌ها و نیروهای فعال مذهبی - سیاسی و رادیکالیسم از سوی دیگر وجود داشته باشد، رودرویی ناتو با عناصر این نیروها و این کشورها در سراسر جهان به‌شکل‌های مختلف نیز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

در صفحات قبلی توضیح دادیم که بین تهدیدکننده و تهدیدشونده ارتباطی ارگانیک وجود دارد. این بدان معناست که در مقاطعی از زمان یکدیگر را تغذیه می‌کنند.

حادثه یازده سپتامبر بهترین نمونه واقعی این دیدگاه علمی است. اگرچه هنوز تمام علت‌ها و عوامل مؤثر و اجرایی شکل‌دهنده رویداد تکان‌دهندهٔ انفجارهای نیویورک و واشنگتن در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ مشخص نیست، اما عکس‌العمل آمریکا در جهان و به‌طور مشخص خاورمیانه، شرایطی را به‌وجود آورده است که می‌توان گفت، تحولی را نیز در فلسفه وجودی ناتو و استراتژی دفاعی کشورهای سرمایه‌دار لیبرال به‌وجود آورده است. نکته مهم آن است که صرف‌نظر از این‌که اعضای القاعده، مجریان اصلی این رویداد تلخ تروریستی بوده‌اند یا خیر، آمریکا آنها را مجرم دانسته و به‌صورت وسیعی در سطح جهان با آنها وارد جنگ شده است.[۵۸] در حمله آمریکا به افغانستان، اگر چه منافع ملی آمریکا نیز مشهود است، اما منافع عمومی دنیای سرمایه‌داری لیبرال پررنگ‌تر و واضح‌تر دیده می‌شود. افغانستان تبدیل به مرکزی خطرناک برای یک تشکیلات تروریستی بین‌المللی و رادیکال‌ترین

نوع حکومت مذهب ـ سیاسی که تغذیه‌کنندگان یکدیگر هم هستند، به‌حساب می‌آید. القاعده و طالبان نمود عینی مراکز تهدیداتی سرمایه‌داری لیبرالیسم هستند. بر همین اساس است که ناتو اولین مأموریت نظامی خود ـ خارج از محدوده جغرافیایی تعریف شده در اساسنامه این سازمان ـ را از تابستان ۲۰۰۳ در افغانستان در مقابله با فعالیت القاعده و طالبان پذیرفته است.[۵۹] تصمیم اعزام نیرو به افغانستان فقط و فقط در چارچوب مقابله با تروریسم و تفکرات رادیکال مذهبی ـ سیاسی قابل توضیح بوده و این اقدام دلیل اثبات فرضیه ما در این مقاله است. در واقع حضور نیروهای ناتو در افغانستان بیانگر آغاز یک تحول مهم در تعریف تهدیدات از سوی ناتو و تحول در چگونگی برخورد با تهدیدات جدید است.

با دقت در تعریف جدید ناتو از منابع تهدیدی جدید بر علیه خود به‌طور خاص و کل سرمایه‌داری لیبرال به‌طور عام، ما شاهد شکل‌گیری یک تحول جدی در ساختار و فلسفه دفاعی ناتو هستیم. برخلاف دوران جنگ سرد که ناتو تهدیدات برعلیه خود را اساساً در چارچوب تهدیدات نظامی تعریف می‌کرد، اینک ناتو ماهیت تهدیدات را عمدتاً امنیتی ـ نظامی تعریف می‌کند.[۶۰] در دوران جنگ سرد، دشمنان ناتو کشورهای شوروی و هم‌پیمانان آن کشور بودند که نقطه ثقل استراتژی دفاعی آن‌ها قدرت نظامی سخت‌افزاری بود. بر همین اساس فلسفه دفاعی ناتو برمبنای تقویت سخت‌افزاری سیستم دفاعی خود بود. توسعه توان تسلیحات اتمی و غیراتمی آن‌ها نیز بر همین منطق استوار شده بود. ناتو به‌طور مشخص در مقابل خود، کشورها و دولت‌های مشخص و تعریف‌شده‌ای را می‌دید که همگی متکی به

قدرت نظامی کلاسیک خود بودند. اما همان‌گونه که در صفحات قبلی توضیح دادیم با فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی و گسترش روند جهانی شدن سرمایه‌داری لیبرال، ماهیت تهدیدات تغییر کرد و به همین دلیل فلسفه دفاعی ناتو نیز در حال متحول شدن است.

نکته‌ای که باید توجه کرد، این است که شکل‌گیری تهدیدات جدید امنیتی علیه سیستم سرمایه‌داری لیبرال و کشورهای عضو ناتو، نتیجه مستقیم فروپاشی شوروی و کمونیسم به شمار نمی‌آید. تهدیدات جدید نتیجه مستقیم تحولات درونی کشورهایی است که همگی دوران گذار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را در مقابل گسترش بی‌امان و بدون کنترل سرمایه‌داری لیبرال در سطح جهانی تجربه می‌کنند. مطالعه تاریخ گسترش سرمایه‌داری لیبرال در چند قرن پیش در اروپا نیز نشان می‌دهد که در مقابل این سیستم در آن‌جا نیز مقاومت‌ها و دشمنی‌های زیادی شکل می‌گرفت که بی‌شباهت با مخالفت‌های کنونی در خاورمیانه و جهان اسلام نیست. اما آن‌چه روند کنونی را با سابقه تاریخی اروپا متمایز می‌کند، در چند نکته قابل توضیح است. نخست این‌که سرمایه‌داری لیبرال برای کشورهای خاورمیانه و جهان اسلام بیشتر یک پدیده خارجی است و نتیجه مستقیم تحولات درونی اقتصادی ـ سیاسی کشورهای اسلامی به شمار نمی‌آید.

بنابراین عنصر مقاومت ناسیونالیستی را در این کشورها برعلیه این روند به حرکت در می‌آورد. دوم آن‌که برخلاف اروپا که این روند در طول بیش از دو قرن به نتیجه نهایی رسید، کشورهای اسلامی به‌طور عام و خاورمیانه به‌طور خاص با یک روند بسیار سریع و شتابان مواجه هستند. لذا نیروهای

داخلی فرصت کافی برای هضم روند و هماهنگ شدن با آن را ندارند و در نتیجه نتایج مثبتی که باید شکل بگیرد تا گروه‌های بیشتری را موافق این روند سازد، شکل نمی‌گیرد و مردم را آماده پذیرش استدلال مخالفان روند در جهت مقابله با آن می‌کند. نکته سوم وجود یک فرهنگ و سیستم اعتقادی بسیار غنی و نیرومند در این کشورهاست که به راحتی و سادگی در مقابل فرهنگ لیبرالی عقب‌نشینی نمی‌کند. نکته چهارم آن است که وجود نفت[۶۱] یعنی مبنای قدرت مالی، از یک سو به نیروها و عناصر ملی اجازه می‌دهد تا هزینه‌های گزاف مقابله با گسترش سرمایه‌داری لیبرال را بپردازند و از سوی دیگر به‌دلیل نیاز جهان سرمایه‌داری به استفاده از نفت این کشورها، کشورهای صنعتی را در مقابل برخی از کشورهای اسلامی، محافظه‌کار و در مقابل برخی دیگر، بسیار تهاجمی می‌کند. جمع شدن تمام این عوامل به‌اضافه سابقه استعمارگری کشورهایی که اینک پرچمدار سرمایه‌داری لیبرال هستند، مقاومت‌های عمومی را در کشورهای اسلامی و خاورمیانه تقویت کرده است. در نتیجه بستر برای جذب نیروها که غالباً نیز جوان هستند، به طرف عکس‌العمل‌های رادیکال با اتکا به اعتقادات مذهبی ـ سیاسی آماده شده است. به دلیل این‌که در نقطه مقابل، کشورهای سرمایه‌دار لیبرال از تمام شاخص‌های قدرت برخوردار هستند، احتمال انحراف مقاومت‌های داخلی به سوی عکس‌العمل‌های رادیکال و تروریسم بیشتر شده است. لذا ناتوانی در مواجهه و مقابله نظامی در چارچوب مقاومت‌های کلاسیک و بر مبنای ابزارهای سخت‌افزاری، نیروها و دولت‌های مخالف روند کنونی را درگیر یک بحران عمومی می‌کند و آن‌ها را به سوی استفاده از ابزارهای نرم‌افزاری

و مقابله غیرمستقیم، یعنی تروریسم وادار می‌کند. بر اساس مباحث نظری که در صفحات قبلی توضیح دادیم، یعنی رابطه تنگاتنگ ماهیت عملیاتی تهدیدات با روش مقابله با آن، می‌توان نتیجه گرفت که سیستم و استراتژی دفاعی ناتو از حوزه نظامی ـ امنیتی به حول محور امنیتی ـ نظامی تغییر پیدا کرده است.

بر این اساس، عنصر اساسی موفقیت این استراتژی باید سیاست‌های پیشگیرانه و یا از بین‌بردن منبع تهدید قبل از فعال شدن آن باشد. در واقع همان استراتژی جدید آمریکا که توسط جورج بوش در سال ۲۰۰۱ اعلام شد.(۶۲)

پی‌نوشت‌ها

1. Iain Mclean, **Oxford Concise Dictionary of Politics**, New York, Oxford University Press 1996. PP. 221-223
2. Sean M. Lynn-Jones.ed. **Global Dangers: changing Dimensions of International Security**, Cambridge, the MIT Press, 1995
3. Ibid
4. Stephen, George, **politics and Policy in the European Union**, New York, Oxford University Press 1996, PP. 14-16.
5. For example the current United States, Defense Strategy known as "Preemptive Action"
6. Sean M. Lynn, P.8
7. Ibid, P.14
8. Richard H. Ullman, "Rode fining Security" in **Global Dangers: Changing Dimensions of International Security** Cambridge, the MIT Press, 1995: P. 25
9. Ibid, P. 35
10. See Franc's foreign minister presentation in United Nation Security Council Session on resolution 1441
11. George Bush Speech in United Nation, Sep.2002
12. Stephen, George, P.60
13. David N. Balaam and Michael Veseth, **Introduction to International Political Economy**, New Jersey, Prentice Hall, Inc, 1996: PP. 21-35

14. Ibid, P.438
15. Robert Gilpin, **Global Political Economy**, (Princeton, Princeton University Press, 2001), P. 97-102
16. Mc George Bundy, "Nation building: Historical Precedent and the Basis for US Intervention", in **World Affairs**, winter 1994: PP. 33-45
17. Robert Gilpin, PP.46-60
18. Ibid
19. Ibid, p.148-180
20. Ibid
21. Deirdre Murphy, "Thinking about Security in the Post Cold-War Era", in **Political & Economic Review**, Limerick, Ireland, 1997: PP. 151-153
22. Ibid, PP.158-160
23. David N. Balaam, p.195-200
24. Louis Putterman, "China's Transition Under Communism" in **World Affairs**, winter-1994: PP. 103-112
25. Ibid
26. Robert Gilpin, Ibid
27. David N. Balaam, PP. 21-35
28. Louis Putter man, Ibid
29. Case China military Sales to Iran, Ibid
30. Robert Gilpin, PP.46-70
31. Kenneth M. Pollack, "Next Stop Baghdad", in **Foreign Affairs**, March-April 2002, PP. 32-40
32. In August 2003 NATO Sent 5000 troops to Afghanistan in Protecting Kabol regim against Taleban insergences
33. David N. Ballaan, PP. 195-210
34. Ibid, PP. 50-51
35. Robert Gilpin, P.293
36. Graham E. Fuller, "The Future of political Islam" in **Foreign Affairs** March-April 2002: PP. 48-60
37. Gerauld Conway, "The Secularisation of the State" in **Political & Economic Review**, limerick, limerick University Press, 1996, PP. 25-38
38. Robert Gilpin, p.97-102
39. David N. Ballaan, p.311-320
40. V. P. Gagnon, Jr. "Ethnic Nationalism and International conflict: the case of Serbia" in **Global Dangers**, Cambridge, the MIT Press 1995, PP. 331-360
41. The best case is Iran experiences from the Revolution 1979, to Present time

42. Ibid
43. Graham E. Fuller. PP. 48-60
44. V.P. Gagnon
45. Ibid
46. Ibid
47. Mihaly Simai, P. 69
48. Henry Kissinger, Does America Need A Foreign Policy?, **Toward a Dictionary for the 21th** Century, Siomon & Schuster Publications 2001, P. 355
49. Ibid, PP, 350-380
50. Ibid
51. Ibid
52. Ibid
53. Ibid
54. Graham E. Fuller. PP.48-52
55. These Countries were, Iran, Egypt, Saudi Arabia, Algeria and Malysia
56. Henry Kissinger, PP. 30-38
57. Ibid, P. 330
58. Robert Gilpin, Ibid
59. Graham E. Fuller, P.49
60. See Several Speech of the United state President George Bush (the son)
61. In August 2003 for first Time NATO deployed forces to Afghanistan in battle against terroris...
62. Preemptive Action Military strategy of the United State Since Sept. 11. 2001

ترکیه و اتحادیه اروپا؛ معضلی دوجانبه

رحمان قهرمانپور*

چکیده:

عضویت ترکیه در ناتو موجب شده است که ایران به همسایه پیمان آتلانتیک شمالی تبدیل شود. اما هنوز راهی طولانی تا پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا و همسایگی ایران با آن اتحادیه باقی مانده است.

در مقاله حاضر، تلاش شده است تا با بررسی ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجود در جامعه ترکیه، عوامل مؤثر بر تحول روابط ترکیه و اتحادیه اروپا برشمرده شوند و هر یک از موانع پیش رو جهت پیوستن ترکیه به این اتحادیه سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌الملل مورد بحث و تحلیل قرار گیرند.

آثار مترتب بر ایران در صورت پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا، از دیگر مباحث مطروحه در این مقاله می‌باشد.

---

* دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

پیوستن به اروپا و غربی شدن را می‌توان ستارهٔ قطبی سیاست خارجی ترکیه از زمان تشکیل جمهوری تا کنون دانست، ستاره‌ای که گاه کم‌سو و گاه پرسو بوده ولی هیچ‌گاه باعث نشده تا مسافری به‌نام ترکیه در مقصدی به‌نام جامعه اروپا یا اتحادیه اروپا پذیرفته شود. اکنون پس از چهار دهه روابط پر فراز و نشیب میان ترکیه و اروپا، به نظر می‌رسد این رابطه به یکی دیگر از نقاط عطف خود نزدیک شده است.

پیوستن یا نپیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا تأثیری عمیق بر رویکرد ترکیه به جهان خارج و نیز مناطق اطراف این کشور خواهد داشت. رویکردی که می‌تواند روابط با همسایگان متعدد و متنوع را نیز تحت تأثیر قرار دهد.

واقعیت آن است که به‌رغم گذشت نزدیک به هشتاد سال از اعلام جمهوریت و تشکیل دولت مدرن در ترکیه، ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشور تفاوت‌های بارزی با کشورهای اروپای غربی به عنوان اصلی‌ترین و مؤثرترین اعضای اتحادیه اروپا دارد. از منظر کشورهای اروپای غربی، ترکیه به لحاظ داخلی، تحولاتی را تجربه می‌کند که آن کشورها در اواخر قرن نوزدهم تجربه کرده‌اند: دولت‌سالاری و بروکراسی بر جامعه مسلط بوده و مانع رشد و تقویت جامعه مدنی است، ناسیونالیسم با معیارهای اواخر قرن نوزدهم تعریف می‌شود و بافت جامعه از نظر فرهنگی هنوز کاملاً مدرن نیست.

در مقابل ترکیه و نخبگان آن می‌کوشند با اتکا به موقعیت جغرافیایی خاص این کشور، نپیوستن خود به اتحادیه اروپا را معادل افزایش تهدیدات امنیتی اروپا و به خطر افتادن منافع حیاتی غرب جلوه دهند. از دید ناظر سوم

ادعاهای هر یک از طرفین تا حد زیادی صادق است ولی در عین حال شکی نیست که هماوردی ترکیه با اروپا نمی‌تواند صرفاً متکی بر موقعیت جغرافیایی این کشور و منافع متقابل حاصل از آن برای ترکیه و اروپا باشد. از این منظر مسئله‌ای به‌نام پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا فراتر از منافع امنیتی و اقتصادی متقابل بوده و به برخورد و تقابل دو جهان‌بینی و دو هویت مربوط است. نبود پویایی لازم در جامعه و نظام سیاسی ترکیه مانع از آن است که این کشور در تقابل مزبور به عنوان پلی میان شرق ـ غرب عمل کند. از همین رو این تقابل تا زمانی که متغیرهای کنونی بر حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی طرفین غالب است وجود خواهد داشت.

این نوشتار با فرض تداوم تقابل میان ترکیه و اتحادیه اروپا و تشریح دلایل این امر، درصدد است تا پتانسیل‌های لازم برای تغییر این وضعیت را مورد بررسی قرار دهد. پرسش اصلی این است که آیا ترکیه می‌تواند در آینده نزدیک به عضویت کامل اتحادیه اروپا درآید یا نه و اگر نه چرا؟ پرسش‌های فرعی دیگری نیز در این راستا مطرح می‌شود از جمله این‌که چرا اتحادیه اروپا مثل مورد مراکش تقاضای عضویت ترکیه را صریحاً و با استناد به مسلمان بودن این کشور رد نمی‌کند؟ آیا ترکیه قادر است خواست‌های اروپا را عملی کند؟ و آیا در این صورت اتحادیه اروپا عضویت کامل ترکیه را خواهد پذیرفت یا خواست‌های جدیدی مطرح خواهد کرد؟ فرضیه اصلی مقاله حاضر این است که عدم پویایی ساختارهای داخلی ترکیه از یک طرف و احساس تهدید هویتی کشورهای اروپایی از طرف دیگر مهم‌ترین موانع پیوستن کامل ترکیه به اتحادیه اروپاست. این مانع در آینده نزدیک قابل رفع

نیست و در بهترین شرایط، تعامل نیروهای فراملی، منطقه‌ای و ملی باعث نزدیکی بیشتر ترکیه به این اتحادیه و نه عضویت کامل در آن خواهد شد. مقاله از دو بخش اصلی تشکیل شده است. در بخش نخست دلیل تداوم تقابل میان ترکیه و اتحادیه اروپا به‌عنوان اصلی‌ترین مانع هم‌گرایی طرفین مورد بررسی قرار می‌گیرد و بخش دوم اختصاص به بررسی عوامل تغییر احتمالی این وضعیت دارد و گزینه‌های پیش روی ترکیه را به اختصار مورد توجه قرار می‌دهد.

۱ـ ساختارهای موجود در جامعه ترکیه

پیش از شکل‌گیری دولت ـ ملت‌های مدرن، خود جوامع بستر و منبع بسیاری از تحولات بودند و عامل خارجی به‌صورت پیوسته بر جامعه نظارت نداشت. با ورود به دوران مدرن با پدیده جدیدی به‌نام دولت مواجه می‌شویم که پس از تعاملات ایجاد شده میان دولت و جامعه سرانجام در شکل دولت ـ ملت تحکیم پیدا می‌کند. عبارت دولت ـ ملت اشاره به این امر دارد که میان دولت و جامعه در بهترین حالت یک نوع توازن وجود دارد، به این معنا که دولت نمی‌تواند به دلخواه خود متغیرهای ناخواسته‌ای را وارد جامعه کند، متغیرهایی که جامعه آن‌ها را به‌دلایل مختلف و از جمله هنجار بودن نمی‌پذیرد. از این منظر وجود ساختاری خاص در یک جامعه (به این معنا که تغییرات ساختار، بطئی و کند است) می‌تواند ناشی از سه وضعیت باشد:

۱ـ این ساختار توسط دولت به‌وجود آمده و چندان با گذشته جامعه ارتباطی ندارد

۲ـ ساختار بر اثر توافق جامعه و دولت شکل گرفته است

۳ـ ساختار خاص جامعه است و دولت قدرت چندانی برای نفوذ در آن ندارد.

دولت ـ ملت‌های مدرن غربی توانسته‌اند در یک فرایند طولانی‌مدت تقریباً یک‌صد ساله، میان سه حالت ذکر شده نوعی هماهنگی کارکردی ایجاد کنند. با افزایش تعاملات میان کشورها، پدیده جدیدی ظهور کرد و آن نقش نیروهای فراملی در ایجاد این هماهنگی بود. در نتیجه این امر، فرایند طبیعی دولت ـ ملت‌سازی در غرب و مشخصاً اروپای غربی ابعادی جهانی به خود گرفت.

جمهوری کنونی ترکیه از دل امپراتوری عثمانی به‌وجود آمد و از برخی جهات میراث‌خوار بسیاری از خصوصیت‌های این امپراتوری و از جمله اقتدارگرایی است. شکی نیست که این ویژگی‌ها ماحصل زیستن در یک فضای اجتماعی، روانی و تاریخی بوده و به آسانی نمی‌توان آن‌ها را کنار گذاشت. این ویژگی‌ها را می‌توان در حوزه مفهوم سیاست بقا مورد بررسی قرار داد. مخصوصاً در مورد کشورهایی مثل ایران و ترکیه که در منطقه حساسی از نظر نظام سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند، این سیاست بازتاب خرد جمعی بوده و نسل به نسل منتقل شده است. از نظر متدولوژی، فهم جامعه‌شناسی تاریخی کشورهایی مثل ترکیه حائز اهمیت به‌سزایی است. زیرا نشان می‌دهد که اولاً دولت چگونه و چرا ظهور کرده؟ ثانیاً ماهیت آن چیست و ثالثاً وضعیت کنونی آن در مقایسه با پدیده دولت ـ ملت در جوامع دیگر چگونه است؟

به این ترتیب فهم وضعیت کنونی داخلی و خارجی ترکیه جز از راه بررسی نقش دولت در ایجاد تحول در جامعه مزبور (مدرنیزاسیون) میسر نیست. بسیاری از مسائل کنونی ترکیه که مانع پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا است، نظیر اسلام‌گرایی، ناسیونالیسم کردی و حقوق بشر ریشه در فرایند مدرنیزاسیونی دارد که در دوران امپراتوری عثمانی آغاز و در زمان آتاتورک از بالا به پایین تشدید شد. نویسنده‌ای به درستی خاطر نشان می‌کند که ترکیه نمی‌تواند با چالش‌های کنونی خود مقابله کند، مگر این‌که نخبگان کمالیست آن بپذیرند. میان سنت‌های عثمانی و تشکیل دولت ترکیه ارتباط تنگاتنگی وجود دارد، به عبارت دیگر بسیاری از موانع پیش‌روی ترکیه در دموکراتیزه کردن جامعه ترکیه ریشه در دوران عثمانی و بستر اجتماعی و تاریخی شکل‌گیری جمهوری ترکیه دارد.(۱) حال با توجه به آن‌چه گفته شد، می‌کوشیم ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ترکیه را به اختصار مورد بررسی قرار دهیم.

۱ـ۱: ساختار سیاسی

منطق[1] سیاست در ترکیه متأثر از چهار متغیر کلان است:

۱ـ ریشه‌های شرقی و اسلامی جامعه ترکیه

۲ـ نخبه‌گرایی و دولت‌سالاری به ارث رسیده از عثمانی

۳ـ داشتن اتصالات تاریخی با کشورهای مناطق پیرامون خود

٤ـ اتصالات فراملی که می‌توان نمود اصلی آن را در شعار غرب‌گرایی یا

---

1. Rational

پیوستن به اتحادیه اروپا مشاهده کرد.

دولت به شدت نخبه‌گرای ترکیه همواره در تلاش بوده تا میان این متغیرها، نوعی تعادل و توازن برقرار کرده و از این طریق به هدف اصلی خود که همانا صنعتی شدن و غربی شدن است، دست پیدا کند. با گذشت زمان مؤلفه‌های تشکیل دهنده هر یک از متغیرها دچار تغییرات زیادی شده‌اند، تا حدی که توانسته‌اند سرعت توسعه را در ترکیه کاهش دهند. برخلاف جوامع اروپایی که در آن‌ها متغیرهای فوق به ترتیب زمانی تبدیل به مسئله‌ای برای دولت و جامعه شده‌اند، در کشورهای در حال توسعه و از جمله ترکیه، این متغیرها با هم به‌صورت یک‌جا ظاهر شده‌اند و این باعث تحلیل توان نخبگان برای رسیدن به اهداف خود شده است. به عنوان مثال وقتی اتحادیه اروپا از مسئله قومیت‌ها در ترکیه سخن می‌گوید، فراموش می‌کند که در اوائل این قرن، کشورهای اروپایی هم با این معضل روبه‌رو بودند و تنها بر اثر تعدیل‌های صورت گرفته (با روش‌های اجباری و غیراجباری) توانستند به اصول ملی دست یابند. به گفته ولیمسکی[1] در جریان تعدیل‌های قومی صورت گرفته در اروپای بعد از جنگ جهانی اول و دوم، بیست میلیون نفر جابه‌جا شدند.(۲)

به این ترتیب می‌توان گفت، ساختار سیاسی ترکیه با پارادوکس‌هایی اساسی روبه‌روست که ریشه در پیچیدگی تعامل متغیرهای متعدد دارد. حل این پارادوکس‌ها و حتی مدیریت آن‌ها، مستلزم زمان و انرژی زیادی هست. از این منظر اتحادیه اروپا می‌تواند همواره و در زمان‌های مختلف این

---

1. Velimsky

پارادوکس‌ها را بهانه‌ای برای نپذیرفتن عضویت کامل ترکیه قرار دهد. به همین دلیل از نظر برخی پژوهشگران احتمالاً EU در آینده نیز با طرح پیش‌شرط‌های سیاسی و اقتصادی جدید مانع از عضویت کامل ترکیه خواهد شد.[۳] به‌رغم گذشت نزدیک به هشتاد سال از اعلام جمهوری در ترکیه، هنوز منطق سیاست در این کشور دچار تحولات اساسی نشده است. به‌عنوان مثال، ترکیه از دهه ٤٠، گذار به دموکراسی را آغاز کرده است. یعنی جزو موج دوم دموکراسی و نه موج سوم بوده است ولی به‌دلیل مداخله نظامیان، این گذار سه بار با اخلال مواجه شده و در حال حاضر هم دموکراسی ترکیه با دموکراسی‌های نمایندگی پیشرفته، فاصله بسیاری دارد.[٤] همین طور مطبوعات به عنوان رکن چهارم دموکراسی، در برخی دوران‌های تاریخی به جای تحکیم دموکراسی در این کشور موجب تضعیف آن شده‌اند.[٥] برای درک این پارادوکس‌ها باید توجه داشت که ارکان دموکراسی نظیر مطبوعات و احزاب در ترکیه درون یک نظام سیاسی عمل می‌کنند که قابلیت تحول و تغییر آن چندان زیاد نیست. بزرگ‌ترین هنر نخبگان ترک این بوده که توانسته‌اند در یک محیط پرتلاطم، نظام سیاسی سکولار بر پا شده توسط آتاتورک را حفظ کنند و مانع از فروپاشی نظام سیاسی شوند. در عین حال بزرگ‌ترین ضعف آن‌ها نیز این بوده که قادر به مدیریت کارآمد تغییر در جامعه ترکیه نبوده‌اند.

نخبگان ترک در هیأت نظام سیاسی این کشور کوشیده‌اند با درک تحولات دنیای پیرامون و نیز تحولات داخلی و واکنش نشان دادن به آن‌ها، منطق سیاست را تداوم بخشند.

با عنایت به این واقعیت است که برخی تغییر سیاست خارجی ترکیه نسبت به خاورمیانه بعد از جنگ خلیج‌فارس را رد می‌کنند. زیرا بر این باورند که زمانی می‌توان از تغییر سخن گفت که در محیط از قبل موجود یک کنش جدید صورت گیرد و یا برعکس کنش ثابت بماند ولی محیط دچار تغییر شود.[۶] به عبارت دیگر وقتی نخبگان می‌کوشند واکنش‌های خود را با تحولات پیرامون تطبیق دهند، نمی‌توان از تغییر سخن گفت. از این منظر ماهیت دولت در ترکیه هم‌چنان اقتدارگرا بوده و مانع اصلی رشد جامعه مدنی است. این در حالی است که اقتدارگرایی یکی از ویژگی‌های اصلی فرهنگ سیاسی ترکیه است. به عنوان مثال در بررسی انجام گرفته در سال ۱۹۹۷ مشخص شد که ۷۱ درصد از مردم از نقش نظامیان در حمایت از دموکراسی دفاع می‌کنند.[۷] در مورد احزاب نیز چنین پارادوکس‌هایی قابل مشاهده است. دولت‌های ائتلافی ترکیه از ترس برنده نشدن در انتخابات، نمی‌توانند اصلاحات اقتصادی و سیاسی لازم را پی‌گیری کنند. همه این‌ها در حالی است که برنامه‌های احزاب ترکیه اسیر رهبران سیاسی هستند.[۸]

به‌طور خلاصه، منطق سیاست در ترکیه که متأثر از متغیرهای کلان چهارگانه ذکر شده در بالاست. با منطق سیاست در کشورهای اروپایی تفاوت‌های بارزی دارد. این منطق که معطوف به تداوم است تا تغییر، از لحاظ تاریخی ویژگی اصلی دولت ـ ملت‌های اروپای اواخر قرن نوزدهم است؛ ایجاد هویت ملی از طریق همسان‌سازی و توجه نشان ندادن به حقوق اقلیت‌ها، حساسیت نسبت به حاکمیت سرزمینی و تلاش برای ایجاد یک دولت اقتدارگر و دموکراسی هدایت شده از بالا. واقعیت امر این است که در

صورت پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا این منطق باید دچار تحول شود، حال آن‌که نخبگان نظامی و سیاسی تمایلی به این کار ندارند. گذشته از این‌ها تضعیف حاکمیت ملی بر اثر اعمال قوانین فراملی EU، حتی در کشوری مثل انگلیس با مقاومت مواجه می‌شود، چه برسد به ترکیه که در آن بدبینی نسبت به قدرت‌های خارجی یکی از مولفه‌های اساسی فرهنگ سیاسی است. اتحادیه اروپا خواهان تغییر این منطق است. در حالی که نخبگان ترکیه می‌کوشند با تکیه بر هنر خود ضمن عمل به خواست‌های EU، از تغییر منطق سیاست در ترکیه جلوگیری کنند.

۲-۱: ساختار اقتصادی ترکیه

به دلیل غلبه منطق سیاست بر منطق اقتصاد در بسیاری از کشورهای در حال توسعه مشکلات اقتصادی این کشورها در بسیاری از موارد ریشه‌های سیاسی دارد. در مورد ترکیه نیز این امر صادق است. گرچه امید زیادی به تحول در حوزه سیاست در ترکیه وجود ندارد، ولی حوزه اقتصاد امیدوارکننده‌تر است، آن‌هم به این دلیل که در آن میراث آتاتورک نمود چندانی ندارد و ضعیف عمل کرده است[۹] (در بخش دوم مقاله اشاره خواهیم کرد که چگونه برنامه آزادسازی تورگوت اوزال در دهه ۸۰، موجب تقویت موقعیت اسلام‌گرایان در صحنه سیاسی و به چالش کشیده شدن کمالیسم شد). در این‌که رهبران سیاسی و نظامی ترکیه تا چه نسبت به تحولات بیرونی حساس بوده و در تصمیم‌گیری‌های خود آن‌ها را لحاظ می‌کنند، جای تردید است. ولی در حوزه اقتصاد فشارهای نظام بین‌الملل به

مراتب قوی‌تر و مشهودتر بوده است. ترکیه در این حوزه در نهایت با نظام سرمایه‌داری و نهادهای بین‌المللی مالی آن روبه‌روست که آرمان‌های ملی‌گرایانه دولت‌سالاری را مانعی جدی در برابر حضور خود در این کشور می‌داند.

بحران‌های اقتصادی اخیر در ترکیه را از یک منظر می‌توان تأثیری بر این ادعا دانست که توسعه اقتصادی مقتدرانه و از بالا در یک مرحله خاص، ناگزیر از توجه به توسعه سیاسی است. به بیان دیگر آزادسازی سیاسی انجام گرفته در فرایند توسعه از بالا را، باید در یک مرحله خاص دموکراتیزاسیون (دخالت دادن واقعی مردم در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با سیاست‌گذاری عمومی) مورد توجه قرار داد وگرنه جامعه با بحران‌های خاصی مواجه خواهد شد. توسعه دولت محوری در ترکیه که از دو دهه پیش و هم‌زمان با جهانی شدن اقتصاد، شکل بارزتر و منسجم‌تری به‌خود گرفت، موجب شد تا ساختارهای اقتصادی، متناسب با نیازهای اقتصاد بازار (رقابت آزاد و شفافیت) نباشد. این در حالی است که نخبگان ترک امیدوارند با پیوستن به اتحادیه اروپا ساختارهای اقتصادی خود را به سمت ساختار اقتصاد بازار سوق دهند.

به‌رغم موفقیت‌های قابل توجه در توسعه اقتصادی و نرخ رشد ۵ درصدی طی دهه ۸۰ و ۹۰ که بیشترین نرخ توسعه در میان کشورهای OECD محسوب می‌شود، ساختارهای اقتصادی ترکیه در مقایسه با ساختار اقتصادی کشورهای عضو EU، از ضعف‌های آشکاری رنج می‌برد. در اقتصاد جهانی، ترکیه جزو کشورهای ضعیف نیمه پیرامون محسوب می‌شود. گرچه

صنایع تولیدی این کشور در پانزده سال گذشته با رشد چشم‌گیری مواجه بوده و ۲۵ درصد GDP را به خود اختصاص داده است. با این وجود هنوز هم بیش از ٤۰ درصد نیروی کار این کشور در بخش کشاورزی شاغل است که تنها ۱۵ درصد از کل GDP را در اختیار دارد. در حالی که صنایع نساجی ترکیه در بازارهای جهانی به‌اندازه‌ای قدرتمند ظاهر شده که کشورهای EU و آمریکا را به اجرای قانون ضد انحصار تحریک کرده، اما اغلب صنایع دیگر از لحاظ قابلیت تولید، کار و میزان سرمایه‌گذاری توانایی حضور در بازارهای جهانی را ندارند و به‌رغم آزادسازی‌های تجاری و اصلاحات اقتصادی انجام گرفته از دهه ۸۰ هنوز میزان صادرات ترکیه قابل مقایسه با کشورهای آسیای شرقی نیست. میزان جذب سرمایه‌گذاری خارجی (FDI) نیز در ترکیه هنوز محدود است.[۱۰]

اقتصاد زیرزمینی و باندهای مافیایی به شدت اقتصاد ترکیه را تحت تأثیر قرار داده‌اند و موجب فساد سیاسی گسترده در بین مقامات رده بالا شده است. حادثه سوسورلوک که در سوم نوامبر ۱۹۹٦ اتفاق افتاد، اوج فضاحت سیاسی برای برخی مقامات امنیتی ترکیه بود. در این حادثه عبدالله چاتلی، یک قاتل بین‌المللی مورد تعقیب به همراه یک افسر پلیس سابق که در بخش ویژه مبارزه با تروریسم فعالیت می‌کرد، بر اثر تصادف کشته شدند و همراه آن‌ها تفنگ‌های خودکار، کوکائین، دو پاسپورت سیاسی و اوراقی کشف شد که این قاتل معروف را افسر پلیس استانبول معرفی می‌کرد. سیدات بوجاک تنها بازمانده زخمی این حادثه، یکی از رهبران سنتی کردها و نماینده مجلس حزب راه راست بود. در پی این حادثه مشخص شد که محمت آغیر وزیر

کشور ترکیه شخصاً پاسپورت چاتلی را امضا کرده است. لذا وی مجبور به استعفا شد. خلاصه، این حادثه پرده از راز بزرگی در ترکیه برداشت؛ برنامه‌های آزادسازی تجاری و خصوصی‌سازی به‌دلیل نبود شفافیت در آن (که ریشه در دولت‌سالاری حاکم بر ترکیه داشت) منجر به فساد اقتصادی در میان مقامات و رهبران سیاسی این کشور شده است.[11] رهبران احزاب ترکیه نظیر مسعود ییلماز، تانسو چیلر و حتی اربکان، بارها متهم به فسادهای مالی شده‌اند، ولی به‌دلایل مختلف و از جمله مصونیت پارلمانی از تعقیب در امان مانده‌اند. یکی از دلایل موفقیت حزب DSP و شخص اجویت در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۹، عدم اشتهار وی به فساد اقتصادی بود.

به این ترتیب می‌توان گفت کشورهای اروپایی به عنوان بخشی از نظام سرمایه‌داری نمی‌توانند با ساختار کنونی اقتصادی ترکیه و نخبگان حاکم بر آن کار کنند. این ساختار به شدت متأثر از ساختار سیاسی چندلایه‌ای این کشور است که نخبگان از اصلی‌ترین طرفداران حفظ آن به شمار می‌روند. تحولات چشمگیر اقتصادی در ترکیه در برخی دوره‌های تاریخی (مثل سال‌های ۱۹۸۰ ـ ۲۰۰۰) معلول سر کار آمدن افراد تکنوکراتی چون تورگوت ارزال و کمال درویش بوده که با منافع نظام سرمایه‌داری آشنایی کافی داشتند و قادر به کار کردن با آن بودند. اما دادن چنین چراغ سبزهایی از سوی نظامیان نه یک قاعده بلکه استثناست.

۳-۱: ساختار اجتماعی ـ فرهنگی

برای درک ساختار اجتماعی ـ فرهنگی ترکیه باید از منظر جامعه‌شناسی

تاریخی، تعامل دولت و جامعه را مورد بررسی قرار داد. اگر این مفروض میگدال را بپذیریم که ترکیه جزو دولت‌های قوی است، در آن‌صورت می‌توانیم ادعا کنیم تعارضات موجود در ماهیت و کارکرد دولت ترکیه مهم‌ترین متغیر در تداوم ساختار نامنسجم اجتماعی ـ فرهنگی ترکیه بوده است. آثار این عدم انسجام را می‌توان در بحران‌های هویت ملی و قومی، تعارض میان سنت و مدرنیته، ظهور بنیادگرایی مذهبی و ناسیونالیستی و تداوم فرهنگ پدرسالاری مشاهده کرد. بعد از دهه ۸۰ و شروع آزادسازی تجاری و خصوصی‌سازی در ترکیه، متغیر دیگری به‌نام اقتصاد نیز بیش از پیش ساختارهای اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده و در نتیجه، پیچیدگی‌های جامعه ترکیه را به میزان قابل توجهی افزایش داده است. انتظار می‌رود با روند کنونی میزان تأثیر متغیرهای اقتصادی بر ساختار اجتماعی در مقایسه با تأثیر متغیرهای سیاسی به‌صورت چشمگیری افزایش پیدا کند.

درک تعارضات موجود میان ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، ترکیه و اروپا از آن رو اهمیت دارد که به اعتقاد بسیاری از تحلیل‌گران، مانع اساسی پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا ساختار اجتماعی ـ فرهنگی این کشور است. یعنی به‌رغم آن‌که مذاکرات رسمی در مورد پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا حول ضعف اقتصادی و سیاسی این کشور است، ولی مسئله اصلی در پشت درهای بسته، همانا موانع مذهبی و فرهنگی است. افکار عمومی اروپا اغلب از گسترش اتحادیه اروپا ناراضی بوده و مخصوصاً از ترکیه در مقایسه با دیگر نامزدها حمایت کمتری به عمل می‌آورند.[۱۲] جمعیت ترکیه برابر مجموع جمعیت اسپانیا، پرتغال و یونان است. در صورت پیوستن این کشور به EU، قانون

مبادله آزاد کارگر شامل این کشور نیز خواهد شد و از همین رو مهاجرت ترک‌های مسلمان به اروپا از معضلات EU خواهد بود. از طرف دیگر ساختار جمعیتی ترکیه جوان است و مملو از نیروی کار و لذا اگر EU بخواهد با کمک مالی، ترکیه را به سطح متوسط یک کشور اروپایی برساند، بار سنگین مالی را متحمل خواهد شد.[۱۳] تشدید اسلام‌گرایی در اروپا و تهدید ارزش‌های غربی می‌تواند به مراتب، مشکلات بیشتری را بر EU تحمیل کند.

واقعیت‌های موجود اجتماعی ـ فرهنگی ترکیه تأییدکننده تصویر ارائه شده از ترکیه توسط نخبگان این کشور نیست، مدرنیزاسیون نتوانسته مظاهر فرهنگ سنتی را از بین ببرد و مذهب را به حاشیه براند، ارزش‌های لیبرال تنها در میان درصد کمی از مردم مقبولیت پیدا کرده و در حالت کلی جامعه غربی نشده است. تحولات دهۀ گذشته چه در سطح جهانی و چه در سطح داخل ترکیه، هم کشورهای اروپایی و هم نخبگان ترک را به سمت واقع‌گرایی هر چه بیشتر سوق داده است. یکی از این واقعیت‌های بنیادی این است که حضور اسلام در صحنه سیاسی ترکیه چیز عجیبی نیست، زیرا اسلام یکی از اجزای سازنده بافت فرهنگی و اجتماعی این کشور است. از لحاظ تاریخی و فرهنگی نیز ترکیه یک کشور مسلمان است و بسیاری از بدفهمی‌های ایجاد شده در مورد رابطه آن با اسلام ناشی از عدم توجه نخبگان کمالیست به این واقعیت اساسی است. به گفته تیلور آن‌چه نخبگان کمالیست قادر به درک آن نیستند، این واقعیت است که در ترکیه اسلام چیزی فراتر از یک دکترین، اعتقاد شخصی و عبادت است. اسلام یک چارچوب نهادی و فرهنگی است که بر تمامی ابعاد روابط میان افراد

حکومت می‌کند. از همین رو تحکیم دموکراسی در ترکیه بدون توجه به عنصر اسلام ممکن نیست.[۱۴]

نه تنها جامعه ترکیه غربی نشده، بلکه حتی نتوانسته تبدیل به پلی میان شرق و غرب شود. واضح است که ایجاد تلفیق میان شرق و غرب یا به تعبیر ایرانی آن «گفت‌وگوی میان تمدن‌ها» در اصل بازتاب آرمان‌های کشورهایی مثل ایران و ترکیه است. کشورهایی در این سطح ـ سطح متوسط از قدرت ـ در بهترین حالت می‌توانند یک بازیگر منطقه‌ای باشند.

عدم موفقیت نخبگان ترکیه در عربی کردن این کشور ناشی از عدم توجه به متغیرهای کلان چهارگانه‌ای است که قبلاً ذکر کردیم. ریشه‌های اسلامی شرقی جامعه ترکیه و نفوذ تحولات از کشورهای همسایه این کشور، دو مانع بسیار عمده در مقابل غربی شدن ترکیه است و متغیر کلانی به‌نام دولت به این دلیل که کارکردهای متعددی دارد، نمی‌تواند همه انرژی خود را مصروف غربی کردن جامعه کند. بگذریم از این‌که مشکلاتی مثل گسترش نفوذ مارکسیست‌ها در ترکیه، باعث پناه بردن نخبگان ترک به اسلام و استفاده از آن برای مقابله با خطر مارکسیسم شد. سنت قوی دولت‌سالاری این توهم را در میان برخی از نخبگان ترک ایجاد کرده که می‌توان جامعه را به شکل دلخواه مهندسی کرد، آن‌هم با تکیه کردن بر امکانات محدود.

از نخستین روزهای غربی شدن در ترکیه، ترک‌ها از لحاظ روانی همیشه تحت فشار شدید ناشی از عدم تعادل بین تمدن غربی و فرهنگ ترکی بودند. زنان نیز همیشه بین سنت و مدرنیته گیر کرده‌اند. از آن‌ها خواسته می‌شود که ظاهری مدرن داشته باشند و این در حالی است که در جامعه هنوز فضایلی

چون حجب و حیا رواج دارد. این تنش را می‌توان در سایر حوزه‌های اجتماعی هم مشاهده کرد. ترک‌های وطن دوست می‌کوشند با ایجاد تعادل میان مادی‌گرایی غرب و معنویت‌گرایی شرق، این مشکل را حل کنند، لیکن موفقیت در این کار بسیار سخت است، زیرا ترکیب تمدن غرب با فرهنگ شرق، در ظاهر امری غیرقابل حل به‌نظر می‌رسد.[۱۵] آزادسازی اقتصادی چنان‌چه گفتیم این تضاد را تشدید کرده است.

کلام آخر این‌که تا وقتی عدم توازن کنونی میان دولت و جامعه ترکیه برقرار است، ساختارهای کنونی اجتماعی، فرهنگی نیز تداوم یافته و به‌نوبه خود چرخه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را تقویت خواهند کرد، چرخه‌ای که نه تنها فاصله ترکیه را با EU کاهش نمی‌دهد، بلکه به‌دلیل ایجاد پارادوکس‌های متعدد، باعث افزایش این فاصله می‌شود.

نتیجه‌ای که از این قسمت می‌توان گرفت این است که جامعه ترکیه برخلاف تصور نخبگان آن دارای شکاف‌های ساختاری با اغلب کشورهای عضو اتحادیه اروپاست و منطق کنونی سیاست در ترکیه نیز در راستای کاهش این شکاف‌ها حرکت نمی‌کند. اگر هویت را در ساده‌ترین شکل آن، تعریف یک جامعه از خودش بدانیم که در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن متجلی است، می‌توان گفت، تعریف جامعه ترکیه و نخبگان آن از خود، عامل اصلی صورت‌بندی کنونی سیاست، اقتصاد و فرهنگ در این کشور است. این تعریف دارای تضادهای بنیادی با تعریف جوامع و حکومت‌های غربی از خود است. از همین رو حداقل در سطح ملی، امکان همگرایی میان ترکیه و EU بسیار ضعیف و حتی ناممکن است.

۲ـ عوامل مؤثر بر تحول رابطه ترکیه و EU

در بخش قبلی کوشیدیم نشان دهیم عوامل ثابتی که مانع همگرایی ترکیه و اتحادیه اروپا می‌شوند، کدام‌اند. اما شکی نیست که بر اساس منطق معرفت‌شناسی نمی‌توانیم صرفاً بر عوامل ثابت تکیه کنیم، زیرا در این‌صورت تحول، معنای خود را از دست می‌دهد و پیشرفت و توسعه بی‌معنا می‌شود. ترکیه نیز همانند بسیاری از کشورها، در سال‌های اخیر و مخصوصاً پس از پایان جنگ سرد شاهد تحولات گسترده‌ای در سطح اجتماعی و نخبگان دولتی بوده است. این تحولات به‌نوبه خود تأثیرات عمیق و قابل توجهی در رویکرد نخبگان و مردم نسبت به خود و جهان بیرون داشته است. افزون بر این‌ها موقعیت جغرافیایی ویژه ترکیه باعث شد تا حتی در دوران پس از جنگ سرد نیز این کشور اهمیت خود را برای غرب و آمریکا از دست ندهد. همسایگی ترکیه با سه منطقه ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک دنیا یعنی خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز و بالکان که در دوران پس از جنگ سرد اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده‌اند، باعث شده تا وضعیت دوگانه و متضادی در روابط EU و ترکیه به‌وجود آید، از یک طرف پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا، مرز این اتحادیه را تا عراق، سوریه و ایران گسترش می‌دهد و این امر معضلاتی جدی برای EU به همراه دارد. از طرف دیگر نپیوستن ترکیه به EU و منزوی شدن آن می‌تواند منافع قدرت‌های بزرگ و به‌خصوص آمریکا و تا حد زیادی اتحادیه اروپا را با خطرات جدی مواجه کند.

بر اساس آن‌چه گفته شد، می‌توان سه عامل را در تغییر رویکرد ترکیه و اتحادیه اروپا نسبت به یکدیگر شناسایی کرد:

۱ـ محیط داخلی متغیر ترکیه
۲ـ تحولات مناطق پیرامون این کشور
۳ـ نقش EU و آمریکا در نظام بین‌الملل.

میان این سه متغیر نوعی تعامل برقرار است ولی در تحلیل نهایی وزن متغیر نخست از همه بیشتر است. ولی این بدان معنا نیست که محیط داخلی چندان متأثر از خارج نیست، برعکس این محیط در مقایسه با محیط کشورهایی نظیر عراق، سوریه و ایران به مراتب نفوذپذیرتر است.

۱-۲: محیط داخلی در حال تغییر

اگر بخواهیم از میان عوامل مختلفی که محیط داخلی ترکیه را در بیست سال گذشته متحول کرده‌اند، مهم‌ترین عامل را برگزینیم، به احتمال زیاد این عامل، برنامه‌های اقتصادی یا همان تعدیل ساختاری شروع شده از اوایل دهه ۱۹۸۰ خواهد بود. عمق تأثیر این برنامه‌ها، تأییدکننده این ادعای مطرح شده در صفحات قبلی است که مهم‌ترین حوزه تحول در ترکیه، حوزه اقتصاد است. برنامه‌های توسعه اقتصادی در عین متحول کردن جامعه ترکیه، رویکرد نخبگان این کشور نسبت به کشورهای منطقه و نظام بین‌المللی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. اتخاذ موضع بی‌طرفی در قبال جنگ ایران و عراق، پیوستن به نیروهای مؤتلفین در جنگ خلیج‌فارس، تقویت روابط با اعراب و کاهش سطح روابط با اسرائیل در اوایل دهه ۱۹۸۰، اتحاد نظامی با اسرائیل در سال ۱۹۹۶ و بالاخره پیوستن این کشور به ائتلاف ضد تروریسم را می‌توان به نحوی متأثر از منطق نهفته در پس نیازهای توسعه اقتصادی و

صنعتی شدن دانست. همین طور تمایل ترکیه برای پیوستن به اتحادیه اروپا را نیز می‌توان به این عامل نسبت داد. از نظر نخبگان ترک، قطار توسعه اقتصادی این کشور تنها با پیوستن به اتحادیه اروپا به مقصد خود خواهد رسید.

در کنار عامل فوق، عوامل دیگری نیز جامعه ترکیه را تحت‌تأثیر قرار داده‌اند که در رأس آن‌ها می‌توان به تحولات جامعه ترک‌های مقیم آلمان و سایر کشورهای اروپایی، دستگیری عبدالله اوجالان و تضعیف PKK و تبدیل شدن آن به یک حزب سیاسی، رد عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا در نشست ۱۹۹۷ لوکزامبورگ و سپس پذیرفتن نامزدی این کشور در نشست ۱۹۹۹ هلسینکی و رد دوباره آن در اجلاس ۲۰۰۲ کپنهاگ، ظهور کشورهای ترک‌تبار در آسیای مرکزی و قفقاز پس از فروپاشی شوروی، منازعات قومی در بالکان و جنگ قره‌باغ اشاره کرد. همه عوامل فوق باعث شده‌اند تا شاهد چهار تحول اساسی در جامعه ترکیه باشیم که به اختصار آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

الف) ظهور بخش خصوصی قدرتمند

رشد صنعتی دهه ٦۰ باعث شد تا یک بخش خصوصی نسبتاً قدرتمند در ترکیه ایجاد شود و در نتیجه آن تکیه بر دولت در میان نسل جوان این کشور تا حد قابل توجهی کاهش پیدا کند. این مسئله علاوه بر تبعات داخلی، روابط ترکیه با کشورهایی نظیر روسیه و اتحادیه اروپا و آمریکا را نیز تحت تأثیر قرار داده است. از همین رو می‌توان گفت، نقش این بخش در آینده روابط ترکیه و اتحادیه اروپا حائز اهمیت فراوانی خواهد بود. آثار عمده داخلی و خارجی ظهور این بخش را می‌توان به‌صورت زیر خلاصه کرد.

۱ـ تقویت اسلام‌گرایی در داخل ترکیه

بسیاری از فعالان اسلام‌گرای ترکیه در بخش خصوصی فعالیت می‌کنند و همین امر به آن‌ها امکان داده است تا با انجام فعالیت‌های مدنی غیردولتی میزان محبوبیت خود را در جامعه ترکیه افزایش دهند. فعالیت‌های حزب رفاه در مناطق کردنشین ترکیه نمونه بارز این مورد بود. قدرت اقتصادی اسلام‌گرایان نظامیان را نیز ترسانده است. تا حدی که پس از زلزله سال ۱۹۹۹ کوشیدند مانع از حضور سازمان‌های غیردولتی اسلامی در مناطق زلزله‌زده شوند. آن‌ها این کار را از طریق ملزم کردن این سازمان‌ها به ثبت رسمی و نیز اخراج گروه‌های کمک‌رسان انجام دادند. در حالی که بسیاری از سازمان‌های دیگر با توافق وزرا و نظامیان در مناطق زلزله‌زده ماندند، ولی بسیاری از گروه‌های اسلام‌گرا مجبور به ترک آن‌جا شدند.[۱۶]

۲ـ تضعیف دولت‌سالاری و نقش نظامیان و نخبگان کمالیست

با ظهور بخش خصوصی و مشخص شدن کارآمدی آن، یکی از پایه‌های شش‌گانه کمالیسم یعنی دولت‌گرایی با تهدیدات جدی مواجه شده است. بهبود روابط ترکیه و روسیه را نمی‌توان توجیه کرد مگر با توجه به نقش فعال بخش خصوصی. به‌خصوص در سیاست انرژی و در منطقه خزر، قفقاز و روسیه این بخش نقش بسیار مهمی ایفا کرد و حتی توانست نظام تصمیم‌گیری سنتی در سیاست خارجی ترکیه را تحت تأثیر قرار دهد. در مورد احداث خط لوله نفت باکو ـ جیحان، وزارت انرژی که تحت نفوذ بازیگران غیر دولتی فعال در عرصه انتقال انرژی بود، توانست در مورد تصویب احداث این خط لوله، نقش اول را در تصمیم‌گیری ایفا کند و این در

حالی است که مدل تصمیم‌گیری و سیاست خارجی ترکیه بیشتر به یک مدل بوروکراتیک نزدیک است که در آن وزارت خارجه و سپس نظامیان بانفوذترین بازیگران هستند. اما در فرایند احداث خط لوله باکو ـ جیحان، مقامات وزارت خارجه (که به‌طور عمده از کمالیست‌ها هستند)، به صورت بی‌سابقه‌ای با چالش مواجه شدند.[۱۷] گرچه سنت دولت‌سالاری در ترکیه ریشه‌دار است و به این زودی تضعیف نخواهد شد، ولی امکان دارد با گسترش نفوذ بخش خصوصی، نقش نخبگان کمالیست و نظامیان دولت‌گرا در تحولات جامعه ترکیه و نیز پیوستن به اتحادیه اروپا تا حد قابل توجهی تضعیف شود.

۳ـ بهبود روابط با آمریکا و EU

تقویت بخش خصوصی باعث شده تا بازیگران عرصه روابط ترکیه با آمریکا و EU افزایش یابد. در حال حاضر علاوه بر نظامیان و سکولارها، اسلام‌گراها و TUSIAD (انجمن تجار و صنعتگران ترکیه) نیز وارد صحنه شده‌اند. فعالیت مشترک شرکت‌های خصوصی ترک با یونان در بالکان و برخی مناطق دیگر، نظامیان و سکولارها را در بهبود روابط با این کشور و به تبع آن اتحادیه اروپا، تحت فشار قرار داده است. در کنار فشارهای اعمال شده از طرف آمریکا برای بهبود روابط میان ترکیه و یونان در دو سال اخیر، جامعه مدنی دو کشور نیز نقش قابل توجهی ایفا کرده‌اند. زلزله‌های یونان و ترکیه و واکنش مثبت هر دو کشور در امر کمک‌رسانی، یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد جو روانی مناسب میان دو کشور و حمایت یونان از عضویت کامل ترکیه در اتحادیه اروپا بود. این امر باعث ایجاد حرکت‌های از پایین به

بالا در هر دو جامعه و در نتیجه فشار بر رهبران شد.

اعتماد متقابل جدید میان دو کشور ریشه در جامعه مدنی دارد.[۱۸] هرچند این جامعه مدنی در ترکیه ضعیف‌تر از یونان است. افزون بر این‌ها غرب امیدوار است با تقویت بخش خصوص در ترکیه، توجه به ابعاد اقتصادی در سیاست خارجی ترکیه افزایش یابد. در دهه گذشته این امر در مورد رابطه با EU و روسیه مشهود بود.

ولی در روابط ترکیه و آمریکا هنوز مسائل اقتصادی و ژئواکونومیک نظیر سرمایه‌گذاری در بخش انرژی، خط لوله خزر، بازسازی بالکان، همکاری در مبارزه با جنایات بین‌المللی، روز به روز اهمیت بیشتری پیدا کرده و وزنه امنیتی را در روابط دوجانبه تقویت می‌کند. خلاصه کلام، غرب امیدوار است تحرک موجود در بخش خصوصی، تأثیر زیادی بر تحرک در جامعه ترکیه داشته باشد[۱۹]، تا زمینه همکاری هر چه بیشتر نظام سرمایه‌داری با ترکیه فراهم شود.

٤ـ تقویت نقش منطقه‌ای ترکیه

اصل قرار گرفتن توجه به غرب در سیاست خارجی ترکیه باعث کم‌توجهی این کشور به مناطق پیرامون خود و به‌خصوص خاورمیانه شده است. به اعتقاد فیلیپ رابینز، علاوه بر ذهنیت‌های تاریخی حاکم بر روابط ترک‌ها و اعراب که ریشه در دوران امپراتوری عثمانی دارد، دو مسئله اسلام‌گرایی و ناسیونالیسم کردی به عنوان مسائل خاورمیانه‌ای، بخش‌های جدایی‌ناپذیر از سیاست داخلی ترکیه هستند و رویکرد نسبت به این منطقه متأثر از دو عامل مزبور است.[۲۰] به‌همین دلیل نظامیان و برخی نخبگان

سکولار، درگیر شدن ترکیه در خاورمیانه را به معنای افزایش بی‌ثباتی در داخل کشور تلقی می‌کنند. اما فعالیت بخش خصوصی در بالکان، آسیای مرکزی و قفقاز و جهان عرب در حال به چالش کشیدن این دیدگاه سنتی است.

ب) افزایش شکاف سنت ـ مدرنیته در جامعه ترکیه

در بخش‌های قبلی خاطرنشان کردیم که تضاد میان سنت و مدرنیته همواره یکی از شاخصه‌های اصلی جامعه ترکیه بوده است. توسعه اقتصادی و برنامه تعدیل ساختاری در دو دهه گذشته این شکاف را تشدید کرده است. البته این به معنای غلبه مدرنیسم بر سنت، آن‌گونه که نظریه‌پردازان مدرنیزاسیون تصور می‌کردند، نیست. اسلام‌گرایی را شاید بتوان جلوه بارزی از گرایش به سنت در جامعه ترکیه دانست. جنجال‌های ایجاد شده در مورد مسئله حجاب در دانشگاه‌ها و ادارات دولتی، بستن مدارس اسلامی امام خطیب، ورود مروه کاواکچی با روسری به پارلمان ترکیه و مسائلی نظیر این‌ها را می‌توان دلیلی بر تشدید شکاف میان سنت و مدرنیته دانست که به‌نوبه خود می‌تواند رویکرد نخبگان سکولار نسبت به جامعه را دچار تحول کرده و احترام به حقوق بشر و حتی حقوق اقلیت‌ها را تقویت کند. اسلام‌گرایان و کردها به عنوان دو بازیگر مهم در عرصه شکاف سنت و مدرنیته از طرفداران پیوستن ترکیه به EU هستند، چون بر این باورند که در نتیجه این امر، فشار نظامیان بر آن‌ها کم خواهد شد. تقویت این شکاف نیز می‌تواند منجر به تضعیف جایگاه نخبگان کمالیست و نظامیان در عرصه

سیاست داخلی شده و زمینه را برای تأمین خواستهای اتحادیه اروپا فراهم کند.

ج) تقویت ناسیونالیسم

عواملی چون دستگیری عبدالله اوجالان، قضایای بالکان، بدرفتاری با ترکهای مقیم آلمان، ظهور کشورهای ترکتبار در آسیای مرکزی و قفقاز و بدبینی جامعه ترکیه نسبت به حسن نیت غرب نسبت به ترکیه باعث تقویت دگرباره ناسیونالیسم در صحنه سیاسی ترکیه شده است. این جریان در یک برآورد کلی میتواند پیوستن ترکیه به EU را به تأخیر انداخته و موجبات انزوای خودخواسته این کشور را فراهم آورد. در این صورت امکان حل و فصل اختلافات میان یونان و ترکیه و نیز همکاری میان غرب و ترکیه تا حد بسیار زیادی تضعیف میشود و این تهدید جدی منافع غرب را به همراه دارد. به عنوان مثال در سالهای گذشته مخالفت با حضور نظامیان آمریکایی در ترکیه افزایش یافته و این موجب اعمال فشار بر احزاب شده است.

ظهور دوباره حزب حرکت ملی (MHP) در ترکیه، نگرانیهای غرب را در مورد ناسیونالیسم تشدید کرده است. هاکان یاوز قدرت گرفتن MHP را ناشی از سه عامل مکمل میداند،

۱) سیاستهای اقتصادی نئولیبرال دهه ۸۰ که فرصتهای جدیدی را در رسانهها، آموزش، سیاست و بازار بهوجود آورد.

۲) این فرصتها موجب تقویت گروههای مذهبی و قومی و درخواست تجدیدنظر در ایدئولوژی دولتی شد.

۳) نهادهای دولتی و در رأس آن‌ها نظامیان و بروکراسی موجود، به این پدیده واکنش نشان داده و آن‌را امنیتی کردند و این نیز به‌نوبه خود موجبات سیاسی شدن هر چه بیشتر جامعه را فراهم آورد.

در نتیجه MHP از قطبی شدن اجتماعی ـ فرهنگی قومی (کردها در مقابل ترک‌ها) و مذهبی (اسلام علوی در مقابل اسلام سنی) نهایت استفاده را کرد[۲۱] و توانست رأی قابل توجهی را به‌دست آورد و در دولت ائتلافی اجویت به عنوان دومین حزب حضور داشته باشد. ناسیونالیست‌های ترکیه از اصلی‌ترین مخالفان پیوستن این کشور به EU هستند.

د) رشد اسلام‌گرایی

گرچه با کنار رفتن اربکان و انحلال حزب رفاه، موج اسلام‌گرایی در ترکیه تا حدی فروکش کرد، اما ساده‌انگاری است اگر این روند را معلول عواملی زودگذر بدانیم. اسلام‌گرایی (و نه الزاماً اسلام سیاسی در معنای متداول آن) تبدیل به یکی از عناصر بنیادی دموکراسی در ترکیه شده است. فساد سیاسی و اقتصادی نخبگان کمالیست و ضعف دولت در تأمین رفاه اجتماعی از عوامل مهم گرایش مردم به اسلام‌گراهاست. همزمان با تحول در احزاب سکولار، به نظر می‌رسد صحنه سیاسی ترکیه شاهد ظهور نسل جدیدی از اسلام‌گراها باشد که در مقایسه با احزابی چون فضیلت، رفاه و سعادت از جنبه‌های اقتصادی و پراگماتیک بیشتری برخوردارند.

قدرت اقتصادی اسلام‌گراها که عمدتاً ریشه در فعالیت‌های آن‌ها در بخش خصوصی دارد، تضمین‌کننده تداوم حضور آن‌ها در عرصه سیاسی

است. پیروزی حزب عدالت و توسعه (AKP) نیز در همین راستا قابل فهم است.

۲-۲: تحولات مناطق پیرامون ترکیه

همسایگی ترکیه با دو منطقه بسیار مهم ژئواکونومیک قفقاز و خاورمیانه و نیز منطقه پرتنش بالکان اهمیت ویژه‌ای به این کشور داده است. برخلاف تصور برخی‌ها که معتقد بودند، دوران پس از جنگ سرد، شاهد کاهش تنش‌ها در مناطق فوق و در نتیجه کاهش اهمیت ژئوپولیتیکی ترکیه خواهد بود، چنین اتفاقی نیفتاد.

تحولات دهه گذشته و نیز حوادث ۱۱ سپتامبر نشان داد که خاورمیانه همچنان منطقه‌ای مهم در معادلات سیاسی و اقتصادی غرب است. طرح مسئله تروریسم بعد از یازدهم سپتامبر و تمایل غرب و به‌خصوص آمریکا به حل مشکلات خود با دو همسایه مهم ترکیه یعنی ایران و عراق، اهمیت این کشور را دیگربار افزایش داده است.

در نگاه غرب به ترکیه، این کشور از سه جنبه حائز اهمیت است:

۱) به عنوان مدلی برای دولت‌های قفقاز، آسیای مرکزی و بالکان

۲) ظهور یا افول جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه

۳) آزمون تأثیر بخش خصوصی فعال در ثبات و اصلاحات سیاسی.[۲۲]

غرب و نظام سرمایه‌داری در این سه مورد دارای منافع حیاتی است و حضور خود را در مناطق پیرامون ترکیه تا حد زیادی وابسته به این سه عامل می‌داند.

در صورتی که ترکیه نتواند در این سه هدف موفق شود، منافع غرب با خطرات و تهدیدات جدی مواجه خواهد شد. در کنار این‌ها همکاری ترکیه و اروپا در زمینه‌های زیر از اهمیت حیاتی برای غرب برخوردار است:

۱) تأمین امنیت انتقال انرژی از مناطق قفقاز، خلیج‌فارس و آسیای مرکزی به بازارهای جهانی

۲) مبارزه با تسلیحات کشتارجمعی به‌ویژه در خاورمیانه

۳) جلوگیری از گسترش ناامنی‌های ناشی از تحولات روسیه از جمله مهاجرت، منازعات قومی و نیز ناامنی در دریای سیاه.[۲۳]

واقعیت‌های موجود گویای آن است که حداقل تا دو دهه بعد مناطق پیرامون ترکیه اهمیت خود را در نظام بین‌الملل از دست نخواهند داد و این امتیازی برای ترکیه است تا از این طریق EU را تحت فشار قرار دهد. افزون بر این‌ها، پیشبرد جریان بارسلونا به‌عنوان اصلی‌ترین دغدغه EU در مدیترانه جنوبی، مستلزم همکاری ترکیه است.

۳-۲: نقش آمریکا و اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل

یکی از دغدغه‌های مهم آمریکا در روابط با ترکیه پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا است. به همین دلیل این کشور در دوره‌های مختلف فشارهایی را بر EU وارد کرده است، از جمله در مورد پیوستن ترکیه به اتحادیه گمرکی با اروپا در سال ۱۹۹۵. طی چند سال گذشته نیز آمریکا به یونان فشار آورده تا از طریق مذاکره، مشکلات خود را با ترکیه حل کند. گرچه این اقدامات منجر به اصطکاک در روابط آمریکا و برخی کشورهای اروپایی شده است،

ولی از نظر این کشور پیوستن ترکیه به EU، می‌تواند منافع استراتژیک آمریکا را در منطقه تضمین کند. زیرا در نتیجه این امر، توسعه اقتصادی و دموکراسی در ترکیه تقویت شده و زمینه‌های ایجاد یک نظام با ثبات سیاسی در یک منطقه حیاتی فراهم خواهد شد.[۲٤] روابط آمریکا و ترکیه حوزه وسیعی از منافع را دربر می‌گیرد؛ از شمال عراق گرفته تا اروپا و قفقاز، خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی و تأسیس نیروگاه‌هایی برای تأمین نیاز ترکیه به انرژی. اگر بتوان راه‌حلی برای مسئله قبرس تصور کرد، بدون میانجیگری آمریکا چنین راه‌حلی وجود ندارد. توسعه در جنوب شرق ترکیه جز با همکاری آمریکا میسر نیست. نظام آموزش عالی آمریکا همچنان برای ترکیه حائز اهمیت و منافع حیاتی است. اما اصلی‌ترین منفعت آمریکا در ترکیه همان است که قبلاً بود، ترکیه باید دارای ثبات سیاسی، اقتصاد پویا و نظام سکولار باشد و بکوشد ضمن حرکت به سوی دموکراسی، همگرایی خود را با غرب هر چه بیشتر تقویت کند.[۲۵]

نگاه اروپا به تحولات جهان، بیشتر یک نگاه اقتصادی است تا سیاسی. از نظر اتحادیه اروپا پایان جنگ سرد، تهدیدات را از مرز این قاره به سمت مناطق دیگر سوق داده و لذا اروپا با تهدیدات مستقیم امنیتی مثل دوران جنگ سرد مواجه نیست. از همین رو ترکیه در بهترین حالت می‌تواند مانع گسترش ناامنی از خاورمیانه به اروپا شود که در وضعیت کنونی جزو اولویت‌های درجه اول اتحادیه اروپا نیست. زیرا این اتحادیه می‌کوشد وظایف نظامی و امنیتی خاورمیانه را برعهده آمریکا بگذارد. از طرف دیگر روابط آمریکا و EU (بر خلاف روابط آمریکا با تک تک کشورهای اروپایی

و نیز ترکیه)، یک رابطه مبتنی بر اقتصاد سیاسی است.[۲۶] در حالی که روابط ترکیه و EU و نیز آمریکا و ترکیه بیشتر جنبه سیاسی و دیپلماتیک دارد.

تحولات پس از یازدهم سپتامبر گویای بهبود وضعیت آمریکا در نظام بین‌الملل نسبت به گذشته است. حمله این کشور به افغانستان و سپردن فرماندهی نیروهای امنیت بین‌المللی به ترکیه در این کشور و نیز حمله آمریکا به عراق، باعث تضعیف قدرت چانه‌زنی اتحادیه اروپا در مقابل آمریکا شده است و از همین رو انتظار می‌رود که در آینده فشار آمریکا برای همگرایی بیشتر ترکیه با اتحادیه اروپا افزایش پیدا کند. در وضعیت کنونی چند عامل در مثلث آمریکا ـ ترکیه ـ EU دارای اهمیت حیاتی بوده و می‌توانند آینده پیوستن ترکیه به EU را به شدت تحت‌تأثیر قرار دهند. این عوامل عبارت‌اند از:

۱) موفقیت آمریکا در افغانستان

۲) موفقیت آمریکا در عراق

۳) افزایش تنش در روابط ایران و آمریکا

٤) احتمال ظهور احزاب راست در EU و به‌خصوص در آلمان و فرانسه

٥) احداث خط لوله باکو ـ جیحان

٦) آینده روابط روسیه با غرب.

بهره گرفتن نخبگان ترکیه از تحولات فوق مستلزم همسویی عوامل مختلفی از جمله شرایط مناسب داخلی و اجماع‌نظر میان نخبگان این کشور است.

با این حال بعید به نظر می‌رسد EU در مقابل فشارهای آمریکا کاملاً

تسلیم شود. مشکلات ترکیه در پیوستن به EU، آن اندازه زیاد است که حتی در صورت موافقت EU با خواست‌های آمریکا، حداقل یک دهه طول خواهد کشید تا این مشکلات حل شوند. اما در عین حال ممکن است EU بر اثر فشار آمریکا ترکیه را در مواردی همچون امنیت مشترک اروپایی و نیز موارد دیگر اقتصادی مشارکت دهد.

۳ـ گزینه‌های پیش‌روی ترکیه

ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ترکیه عامل اصلی تداوم عدم همگرایی میان این کشور و اتحادیه اروپاست. تعریف نخبگان ترک از خود و جامعه، بیشتر با معیارهای اروپای اواخر قرن نوزدهم سازگار است تا اروپای اوایل قرن بیستم. با این وجود طی دو دهه گذشته تحولات مهمی در صحنه سیاست داخلی صورت گرفته و منطق سیاست در ترکیه را تا حد زیادی تحت تأثیر قرار داده است. هرچه عمق این تحولات بیشتر شود، احتمال نزدیکی ترکیه به EU بیشتر خواهد شد. در وضعیت کنونی، در داخل ترکیه یک جریان غالب که به سوی تقویت شرایط پیوستن این کشور به EU، جهت‌گیری شده باشد، وجود ندارد. از همین رو عملکرد نخبگان و نیز فشار ایالات‌متحده آمریکا همراه با تحولات مناطق پیرامون ترکیه و نظام بین‌الملل، اصلی‌ترین متغیر در نزدیکی بیشتر ترکیه به EU است. تحت بهترین شرایط، ترکیه می‌تواند در دهه پیش‌روی همکاری‌های مشترک خود را با EU گسترش دهد. اگر EU تصمیم به پذیرش کامل ترکیه بگیرد، احتمالاً در فرایند گسترش EU، این کشور آخرین کشوری خواهد بود که به اتحادیه اروپا می‌پیوندد.

مهم‌ترین انتخاب‌های پیش روی ترکیه عبارتند از: ۱ــ اروپایی ۲ــ اوراسیایی، ۳ـ خاورمیانه‌ای ٤ـ آمریکا ٥ـ چند بعدی.

محتمل‌ترین گزینه برای ترکیه در سال‌های پیش‌روی، گزینه آخر است. در ضمن نخبگان ترک به این واقعیت پی‌برده‌اند که حل مشکلات داخلی در پیوستن به اتحادیه اروپا، اولویت اول این کشور است. در پیش گرفتن یک استراتژی چندبعدی یا چندمنطقه‌ای (خاورمیانه، قفقاز و آسیای میانه، بالکان) به ترکیه این امکان را خواهد داد تا از مصرف کردن بیهوده انرژی برای پیوستن سریع به EU جلوگیری کند. در کنار این‌ها، این استراتژی موجب پرداختن به مشکلات دیرینه‌ای خواهد شد که ناشی از اتصالات تاریخی جامعه ترکیه با مناطق پیرامون آن است. حتی با فرض اتخاذ این استراتژی، مسائل دیگری هستند که هنوز بی‌پاسخ مانده‌اند، آیا ترکیه توانایی غلبه بر مشکلات پیش روی این استراتژی را خواهد داشت؟ آیا تحولات دو دهه گذشته، نخبگان را وادار به اتخاذ روش‌های جدید خواهد کرد یا فقط موجب بازبینی در روش‌های گذشته و در نتیجه تداوم منطق کنونی سیاست در ترکیه خواهد شد؟

٤ـ تحولات اخیر و تأثیر آن بر روابط ترکیه و اتحادیه اروپا

با پذیرش فرضیه این مقاله، حمله آمریکا به عراق و پیروزی سریع آن نمی‌تواند تحولی اساسی در روابط ترکیه و اتحادیه اروپا ایجاد کند. از طرف دیگر نارضایتی‌های آمریکا از نخبگان ترک به‌دلیل عدم همکاری لازم ترکیه با آمریکا در این جنگ، انگیزه این کشور را برای فشار به EU جهت پذیرش

ترکیه کاهش خواهد داد. اما از سویی دیگر، اقدام ترکیه موجب کاهش مخالفت فرانسه، سرسخت‌ترین مخالف پیوستن ترکیه به EU خواهدشد. شرکت نکردن ترکیه در جنگ عراق این امیدواری را در میان فرانسه و آلمان ایجاد کرده که در صورت تکرار موارد مشابه می‌توانند از ترکیه برای تضعیف نسبی قدرت چانه‌زنی آمریکا استفاده کنند. از سویی دیگر قدرت گرفتن دوباره اسلام‌گرایان به رهبری اردوغان، نگرانی اروپا را در مورد اسلام‌گرایی و ریشه‌دار بودن آن در ترکیه تشدید کرده است.

گذرا بودن تحولات کنونی در روابط میان آمریکا ـ ترکیه و آمریکا ـ اتحادیه اروپا مانع از ترسیم فضای آینده تعاملات ترکیه و اروپا می‌شود، اما آن‌چه می‌توان بر آن تأکید کرد، عدم تحول اساسی در این رابطه است. حتی اگر اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰٤ گفت‌وگوهای الحاق را با ترکیه آغاز کند، این کشور حداقل تا پایان دهه کنونی قادر به برطرف کردن موانع پیوستن به EU نخواهد بود.

تصمیم پارلمان ترکیه برای لغو مجازات اعدام و آزادی استفاده از زبان کردی در آستانه اجلاس کپنهاگ هم نتوانست اعضای EU را متقاعد به پذیرش ترکیه کند. آمریکایی‌ها به‌خوبی واقف بودند که شرکت ترکیه در جنگ عراق، در نهایت به زیان نظامیان ترک بود و می‌توانست روند گذار به دموکراتیزاسیون را در ترکیه تقویت کند. اما این اتفاق نیفتاد و نظامیان ترک بر خلاف نظامیان کشورهای خاورمیانه تضعیف نشدند و به عنوان یکی از مخالفان پیوستن ترکیه به EU (با شرایط تحمیلی این اتحادیه) موضع خود را حفظ کردند. به‌رغم همه این‌ها، آینده روابط فراآتلانتیکی نقش بسیار مهمی

در روابط ترکیه و اتحادیه اروپا خواهد داشت. گرچه این به معنای رفع همه موانع پیوستن ترکیه به EU نیست.

الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا و آثار آن بر ایران

در چارچوب آن‌چه گفته شد، چنین به نظر می‌رسد که حداقل تا دو دهه بعد پیوستن ترکیه به EU تحقق پیدا نخواهد کرد. رجب طیب اردوغان اخیراً در یک نگاه خوش‌بینانه سال ۲۰۱۲ را سال الحاق ترکیه به EU اعلام کرده است. حتی اگر پیش‌بینی نخست‌وزیر ترکیه درست باشد، این درستی شامل الحاق کامل ترکیه به EU نخواهد بود بلکه به معنی افزایش تعاملات حقوقی، تجاری و تا حدی سیاسی خواهد بود تا زمینه را برای الحاق کامل ترکیه فراهم کند. به‌رغم همه این‌ها اگر فرض کنیم، الحاق ترکیه به EU سرانجام تحقق پیدا خواهد کرد، پرسشی که پیش می‌آید این است که آثار احتمالی این امر بر روابط دو کشور چه خواهد بود؟

می‌توان آثار فوق را در ابعاد مختلف مورد توجه قرار داد. اما در ادامه آن‌چه که پیش از این گفته شد، می‌توان این ادعا را مطرح کرد که مهم‌ترین تأثیر الحاق ترکیه به EU بر روابط این کشور با ایران، تغییر منطق سیاست در ترکیه و به تبع آن نزدیک شدن دو کشور به یکدیگر و افزایش همکاری و تا حدی همگرایی میان آن‌ها خواهد بود. واقعیت این است که بسیاری از مشکلات کنونی در روابط ایران و ترکیه نظیر ناسیونالیسم کردی، نگرانی از گسترش پان‌ترکیسم و پان اسلامیسم و کمالیسم ریشه در همان منطقی دارد که مانع پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا می‌شود. به عنوان مثال مسئله کردها و

اسلام‌گرایان مهم‌ترین عوامل تنش‌زا در روابط دو کشور در دهه ۱۹۹۰ بودند و این در حالی است که ایران و ترکیه به عنوان دو کشور با سابقه و قدرتمند در خاورمیانه، دشمنی تاریخی و حتی اختلاف مرزی با یکدیگر ندارند. این در حالی است که هم ترکیه و هم ایران با اغلب همسایگان خود مشکل مرزی دارند. ایران با امارات، عراق، افغانستان و کشورهای حوزه دریای خزر و ترکیه با سوریه، عراق و یونان دارای مشکلات مرزی هستند.

اما تغییر منطق سیاست در ترکیه تبعات دیگری نیز به همراه خواهد داشت. تضعیف موقعیت نظامیان در عرصه سیاسی، مهم‌ترین نتیجه تغییر منطق سیاست در ترکیه خواهد بود. این امر نیز به‌نوبه خود موجب حل و فصل نسبی مسئله کردها و اسلام‌گرایی شده و زمینه را برای گذار ترکیه به دموکراسی فراهم خواهد کرد. در چنین حالتی ایران با یک وضعیت دوگانه مواجه خواهد شد، یعنی اگر در دهه ۹۰ نخبگان ترک نگران تحریک اسلام‌گرایان و ناسیونالیست‌های کرد از سوی ایران بودند، این بار ایران باید نگران گسترش افزایش مطالبات حقوقی کردها در ایران و نیز گسترش اسلام سازگار با غرب از سوی اسلام‌گرایان ترکیه باشد. در چنین حالتی مطلوبیت جمهوری اسلامی به عنوان یک الگوی حکومتی موفق در جهان اسلام باز هم کاهش خواهد یافت و ترکیه تبدیل به الگوی دموکراتیک برای کشورهای خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز خواهد شد. از طرف دیگر آزادی کردهای ترکیه در تدریس زبان کردی و استفاده از آن در مطبوعات و به‌ویژه رسانه‌های خصوصی، کردهای ایران را تشویق خواهد کرد تا مطالبات حقوقی دموکراتیک خود را از حکومت مرکزی افزایش دهند. این وضعیت باعث

خواهد شد تا ترکیه در عرصه رقابت با ایران در آسیای مرکزی و قفقاز به یک برگ برنده مهم دست پیدا کند و قدرت چانه‌زنی خود را در برابر ایران افزایش دهد.

مسئله پان ترکیسم و ناسیونالیسم از دیگر موضوعات قابل توجه در صورت پیوستن ترکیه به EU خواهد بود. در کوتاه‌مدت، تضعیف نظامیان کمالیست به عنوان اصلی‌ترین مقاومت‌کنندگان در برابر پان‌ترکیسم و و ناسیونالیسم فرامرزی، می‌تواند زمینه را برای قدرت گرفتن دوباره طرفداران پان‌ترکیسم فراهم کند. همین طور ممکن است این فرایند واکنشی نسبت به تضعیف حاکمیت ملی ترکیه از سوی ناسیونالیست‌ها باشد. اما شکی نیست که در بلندمدت تغییر منطق سیاست و اقتصاد، باعث تضعیف ناسیونالیسم احساسی و جایگزینی آن با ناسیونالیسم عقلانی خواهد شد، چیزی که به نفع ایران است. نخبگان ترک به‌خوبی واقف هستند که مسئله قومیت‌ها پاشنه آشیل آن‌ها در پیوستن به EU است. ترکیه در این راستا حتی از طرح گسترده مطالبات قومی ترک‌های مقیم بلغارستان و یونان و آلبانی اجتناب می‌کند، زیرا چنین امری می‌تواند موجب توجه افکار عمومی جهانی به مسئله کردها شود. در مورد ناسیونالیسم آذری در ایران (اگر بتوان این مفهوم را به معنای علمی به‌کار برد) نیز همین امر صادق است. یعنی ترکیه هر چه بیشتر به سمت اتحادیه اروپا حرکت کند، از ماجراجویی آن در قبال مسئله آذربایجان ایران کاسته خواهد شد. زیرا در این حالت منافع اقتصادی به مراتب مهم‌تر از ماجراجویی سیاسی در روابط دو کشور خواهد بود.

هر چه ترکیه بیشتر به سمت EU حرکت کند، به‌همان اندازه خواهد

کوشید بیشتر به ایران نزدیک شود. زیرا در چنین وضعیتی منطق حاکم بر روابط دو کشور بیش از آن‌که سیاسی باشد، اقتصادی خواهد بود. احیای دوباره توسعه اقتصادی با شتاب در ترکیه در صورت پیوستن به EU، باعث خواهد شد تا موقعیت بخش خصوصی تقویت شده و به تبع آن روابط با ایران از انحصار نخبگان کمالیست خارج شود.

تبدیل شدن ترکیه به یک قطب اقتصادی در خاورمیانه می‌تواند ایران را نیز تشویق کند تا به مسائل اقتصادی بیش از پیش اولویت دهد. این شاید به معنای تحقق وعده برخی صاحب‌نظران باشد که قرن بیست و یکم خاورمیانه را قرن ترک‌ها و ایرانی‌ها می‌دانند، نه قرن اعراب. اگر ترکیه عضو EU شود، در آن صورت نقل و انتقال کالا و نیروی کار از مرزهای این کشور به اروپا بدون تعرفه گمرکی و مشکلات کنونی خواهد بود و این یعنی نزدیک شدن بیش از پیش ایران به اتحادیه اروپا و متأثر شدن از تحولات این قاره که به‌نوبه خود فرصت‌ها و تهدیدات جدیدی را متوجه ایران خواهد کرد.

قدرتمندتر شدن ترکیه از لحاظ اقتصادی و سیاسی در صورت پیوستن به EU موجب خواهد شد تا روابط کنونی ترکیه و اسرائیل که در حد ائتلاف استراتژیک است تا حد قابل توجهی تضعیف شود. زیرا پیوستن به EU بسیاری از مشکلاتی را که باعث روی آوردن ترکیه به اسرائیل شده است، حل خواهد کرد و در نتیجه، وجود چنین رابطه‌ای حداقل در سطح نظامی، مناسبت خود را از دست خواهد داد. زیرا اختلاف ترکیه و سوریه و نیز ضعف اقتصادی ترکیه و مسئله کردها از جمله اصلی‌ترین دلایل گرایش ترکیه به طرف اسرائیل است. بدین ترتیب یکی از اصلی‌ترین نگرانی

کشورهای عربی و ایران در مورد گسترش همکاری ترکیه - اسرائیل تا حدی رفع خواهد شد و این نیز به‌نوبه خود زمینه را برای نزدیک‌تر شدن آن‌ها به یکدیگر فراهم خواهد کرد.

سرانجام این‌که همسایه شدن ایران با اروپا در صورت پیوستن ترکیه به EU موجب خواهد شد که از یک طرف، درک اروپایی‌ها از شرایط خاورمیانه واقعی‌تر شود و از طرف دیگر مسائل ایران برای اروپا از اهمیت بسیار زیادی نسبت به گذشته برخوردار باشد که این نیز می‌تواند روابط فراآتلانتیکی در مورد ایران را تحت تأثیر قرار دهد.

پی‌نوشت‌ها:

1. Dietrich Jung with Wolfango Piccoli, Turkey at the Cross roads London New York : Zed Books, 2001, P. 3.
2. Rita Jalali & Seymour Martin Lipset, "Racial and Ethnic Conflict: A Global perspective," in Sociology of Development P. 438.
3. See Erkan Erdoydu, "Turkey and Europe, Undivided But not united," MERIA Journal, Vol.6, No.2 – June 2002
4. Ergan Özbudun, Contemporary Turkish Politics: Challenges to Democratic Consolidation, Boulder London Lynne Rienner Publishers 2000.P.1.
5. Metin Heper and Tanel Demirel, "The Media and Consolidation of Democracy in Turkey," in Turkey: Identity, Democracy, Politics edited by Sylvia Ke dourie, London: Frank Cass, 1996. P. 109.
6. See Bilge Criss and Pinar Bilgin, "Turkish Foreign Policy Toward the Middle East, "MERIA. Vol.1, No.1 – January 1997.
7. Paul Kubicek, "The Earthquake, Europe, and Prospects for political Changes in Turkey, "MERIA. Vol.5, No.2, June 2001.
8. Erik Cornell, Turkey in the 21 st century: Opportunities. Challenges and Threats. Surrey: Curzon Press. 2001. P. 15.
9. Malcolm Cooper, "The Legacy of Ataturk: Turkish political Structure and Policy – Making." International Affairs, Vol. 78, No.1.Januory, P. 12

10. Mine Eder. "Becoming western: Turkey and the European Union." In Regionaliam across the North – South Divide: State Strategies and Globalization, edited by Jean Grugel and W.ll hout. Condon & New York: Routledge, 1999. P. 79.
11. Dietrich Jung. Op. cit. PP. 111 – 112.
12. Gamze Avei, "Putting the Turkish EU Candidacy into Context," European Foreign Affairs Review, 7, 2002, P. 91.
13. Zia Öniş, "Turkey in the Post – cold war Era: In search of Identity, "Middle East Journal, Vol. 44, No. 1, Winter 1995. P. 54.
14. Mustafa Erdogan. "Islam in Turkish Politics: Turkey's Quest for Democracy Without Islam," Critique, No. 15, Fall, 1999, PP. 29-30
15. Ayşe kadioglu, "The paradox of Turkish Nationalism and the Construction of official Identiry," in Turkey: Identity, Democracy, Politics, op cit, P. 178.
16. Paul Kubicek, op. cit.
17. M.Fatih Tayfur and korel Goymen. "Decision – Making in Turkish Foreign policy, The Caspian Oil pipeline Issue," Middle Eastern Studies, Vol. 38, No.2. April 2002, P. 119.
18. Zia Öniş, "Greek – Turkish Relations and the European Union: A critical perspective," Mediterranean Politics, Vol.6, No.3. Autumun 2001, P. 38.
19. See Ian O.Lesser. "Changes on the Turkish Domestic scence and the Foreign policy Implications," in the Future of Turkish – Western Relations: Toward a strategic plan, edited by Zalmay khalilzad and etal. Washington: RAND publications, 2000.
20. Philip Rabins, Turkey and the Middle East, New York: the Royal Institute of International Affairs, 1991, P. 28.
21. M.Hakan Yavuz, "The politics of Fear: The Rise of Nationalist Action party (MHP) in Turkey, "Middle East Journal, Vol. 56, No.2, Spring 2002, P. 201.
22. Zalmay khalizad and etal, op. cit
23. Ibid.
24. Kemal kirişçi, "Turkey and the United States: Ambivalent Allies.," MERIA, Vol.2, No.4, November 1998.
25. Morton Abramowitz(ed), Turkey's Transformation and Ameican Policy, New York: The century Foundation Press, 2000. P. 21.
26. Terrence R.Guay, The United States and the European Union the political Economy of a Relationship, Sheffield: Sheffield Academic Press. 1999. PP. 11-12.

هویت امنیتی اروپا و ناتو

حسین دهشیار*

چکیده:

تغییر نظام حاکم بر روابط بین‌الملل از وضعیت دو قطبی به دوران جدید، موجب شده است که بازنگری در رهیافت‌های پیشین در زمینه نقش هر یک از بازیگران اصلی این عرصه، امری اجتناب‌ناپذیر گردد.

تلاش‌های اتحادیه اروپا به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل و تطبیق کشورهای عضو این اتحادیه جهت انطباق خود با فضای جدید سیاسی حاکم بر معادلات جهانی، تحلیل‌گران و اندیشمندان این قاره را بیش از پیش بر آن داشته تا با بررسی مجدد هویت اروپا در عصر حاضر، تعریفی مجدد از فضای امنیتی پیرامون خود ارائه دهند.

بحث اصلی مقاله حاضر، بررسی ابعاد تغییر و تحولات پدید آمده در نگرش‌ها و عملکردهای کشورهای اروپایی در این زمینه است.

---

* دکترای علوم سیاسی و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

بسترسازی

با توجه به ماهیت حیات سیاسی در دو سوی آتلانتیک، پرواضح است که این انتظار وجود داشته باشد که واحدهای سیاسی مستقل درصدد دستیابی به بیشترین میزان منافع در تمامی جنبه‌های مترتب بر یک رابطه باشند. با توجه به انتظارات متفاوت، پیشینه تاریخی متمایز، کیفیت گوناگون قدرت و تفاوت در جایگاه بازیگران دو سوی آتلانتیک در ساختار نظام بین‌الملل، بسیار منطقی است که بازیگران منافع خود را پیگیری کنند. این بدان معنا است که در عین همسویی کلی ساختارهای سیاسی، شباهت‌های تئوریک حاکم بر عملکرد نهادهای اقتصادی و همبستر بودن ارزش‌های همه‌گیر فرهنگی، در مواردی منافع ملی بازیگران گسل‌های رفتاری را الزامی می‌سازد. آمریکا و متحدان اروپایی که از بسیاری جهات درهم تنیده هستند، نشان داده‌اند که از این استعداد برخوردار هستند که راه‌های جداگانه‌ای را برای تحقق خواست‌های خود تجربه کنند. آن‌چه که دونالد رامسفلد از آن به‌عنوان «اروپای قدیم» یاد کرد، در واقع بازتاب این واقعیت است. اروپای قدیم یک مفهوم جغرافیایی نیست بلکه به مفهوم وجود تضاد نگرش‌ها است. این موضوع در ذات خود نمایشگر یک جغرافیای ارضی نیست بلکه بیانگر یک «جغرافیای ذهنی» است که ریشه در تضاد منافع دارد. این مسئله بسیار طبیعی است که واحدهای سیاسی مستقل، برداشت‌های متفاوتی از واقعیت‌ها و پدیده‌های یکسان داشته باشند. چنین شرایطی به هیچ عنوان به مفهوم جدایی و واگرایی نیست بلکه پیامدهای طبیعی استقلال در شکل دادن به سیاست‌ها به‌وسیله تصمیم‌گیرندگان است.

شرایط جهانی دگرگون شده و وضعیت داخلی از نظر کیفی متفاوت می‌شود، که لزوماً به این معنا است که ارزیابی‌ها، تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌ها باید متحول شوند تا بتوان این تغییرات را لحاظ کرد.

امروزه جهان کاملاً متفاوت از روزهای نخست پس از پایان جنگ جهانی دوم است که این موضوع خود به‌روشنی بیانگر این مسئله است که چرا در بعضی از موارد، شاهد اختلافات آمریکا و متحدان اروپایی به شکلی آشکارتر و شدیدتر هستیم. ماهیت تهدیدات و حقیقت فرصت‌ها به‌گونه‌ای آشکار متحول شده است که این امر قطعاً بر روابط متحدان اروپایی و آمریکا تأثیر می‌گذارد. همان‌طور که می‌دانیم این قدرت یک کشور نیست که باعث نزدیکی می‌شود، چراکه در بسیاری از مواقع، شدت تهدیدات پیش روی است که نزدیکی را شکل می‌دهد. شورای امنیت و همکاری اروپا(۱) و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی(۲) و دیگر سازمان‌ها و نهادهای فراملی سعی در ایجاد فرصت‌های همکاری برای از بین بردن معضلات کرده‌اند. «اکنون عوامل و علت‌های بروز جنگ در اروپا از میان رفته است. جنگ‌های اروپا عمدتاً از عوامل داخلی و نظامی ریشه می‌گرفت که اکنون دیگر وجود ندارند. عوامل داخلی و اجتماعی که با گسترش دموکراسی از میان رفته‌اند»(۳).

محو مبارزات ایدئولوژیک در اروپا، روابط تحقیقاً شکلی متفاوت را دربرخواهند گرفت. با توجه به شرایط به‌نظر نمی‌آید دوباره شاهد حوادثی باشیم که قبل از ۱۹٤۵ در اروپا متداول بود. از سوی دیگر با توجه به ماهیت هرج‌ومرج‌گونه نظام بین‌الملل، بسیار غیرعقلایی است که انتظار یک صلح

همه‌گیر و دائمی را داشته باشیم. آن‌چه بسیار محتمل به‌شمار می‌آید، این واقعیت است که ما ضرورتاً با اصلاح نهادهای موجود مثل ناتو مواجه باشیم تا مشکلات مسائل از طریق همکاری جمعی حل شوند.[۲] این امر نیز بستگی به این دارد که کشورهای اروپایی تا چه اندازه همکاری و حضور آمریکا را در تأمین امنیت خود برجستگی دهند و آن را مفید بدانند. آن چه واضح به‌نظر می‌رسد، این واقعیت غیرقابل انکار و اجتناب است که در صحنه جهانی، تضاد و منافع بین دوسوی آتلانتیک وجود دارد که حوادث عراق و عملکرد آلمان و فرانسه آن را به وسیع‌ترین شکل خود به نمایش گذاشت. اما آن‌چه باید مورد توجه واقع شود، این است که آیا ایجاد یک هویت اروپایی ضرورتاً در تضاد با همکاری بین آمریکا و اروپا است و یا این‌که می‌توان در بطن همکاری گسترده‌تر، هویت اروپایی را شکل داد، بدون این‌که ماهیت و اهمیت ناتو به مخاطره افتد؟ این خود چالش بزرگی است، چراکه قدرت آمریکا طبیعتاً حسادت فراوانی[٤] را در بین بعضی از کشورهای اروپایی مخصوصاً فرانسه به دلایل عدیده به‌وجود آورده است و این بدان معنا است که فشارهای داخلی و خارجی به شکل‌های گوناگون در چگونگی همکاری اروپا و آمریکا، در ابعاد متفاوت آن بسیار تأثیرگذار است.

از یک سو شاهد هستیم که: «نیروهای داخلی توجه وسیع‌تر و نقش گسترده‌تری در فعالیت‌های خارجی و یا حکومت برعهده گرفته‌اند. هر چه نقش نیروهای داخلی در شکل دادن به سیاست خارجی فعال‌تر باشند، خصلت‌ها و منافع ملی وضوح فراوان‌تری خواهد داشت که این اجماع در سطح اروپا را به چالش می‌گیرد».[۵]

از طرف دیگر، پرواضح است که اروپا به این مسئله وقوف دارد که به لحاظ موقعیت اقتصادی اتحادیه، در صحنه جهانی از اهمیت و اعتبار برخوردار است[۶] که منجر به این مسئله شده است که انتظارات اروپا از رابطه با آمریکا بسیار متفاوت‌تر از دوران بعد از جنگ دوم باشد. به همان ترتیب هم، آمریکا از دیدگاهی بسیار متفاوت، به اروپا و نقش او در مباحث امنیتی توجه می‌کند. در همین رابطه است که پل ولفوویتز "Paul Wolfowitz" معاون وزیر دفاع اعلام کرد که: «نوع مأموریت است که می‌بایستی ماهیت ائتلاف را معین می‌سازد نه این‌که ماهیت مأموریت، خصلت ائتلاف را تعیین سازد».[۷]

در چارچوب این منطق است که مشاور امنیت ملی آمریکا در قبل از به قدرت رسیدن جورج دبلیو بوش به قدرت، اعلام کرد که، «کار ابرقدرت تمیز کردن پنجره نمی‌باشد». به جهت این‌که امروزه آمریکا بیش از هر زمان دیگری به تکنولوژی نظامی برای حل مشکلات در صحنه جهانی روی آورده است، به نظر طبیعی می‌رسد که به گسل تکنولوژیک ـ Technological gap ـ بین اروپا و آمریکا به‌عنوان معیار نگاه کند و بر همین اساس توجه کمتری را معطوف این مسئله کند که به همکاری با اروپا از نظر حقوقی و مجازی مشروعیت ببخشد. بر اساس همین نگاه است که امروزه آمریکا صحبت از تقسیم وظایف ـ Task sharing ـ می‌کند. آمریکا وظایف سخت‌افزاری (Hard) را عهده‌دار شود، یعنی عملیات امنیتی را اجرا کند و اروپا وظایف نرم‌افزاری (Soft) را تقبل کند، یعنی Post-conflict construction و Peace keeping را انجام دهد. بر همین

اساس است که جک استراو، وزیر خارجه انگلستان در ماه آگوست سال ۲۰۰۳ اعلام کرد که آمریکا می‌بایستی در عراق راهبردی نظامی را بر عهده داشته باشد. باید اذعان داشت که روابط آمریکا و اروپا از نقطه‌نظر مفاهیم و تعاریف امنیتی دچار تحول شده است که این امر بسیار طبیعی می‌نماید. حال سؤال این است که نقش ناتو در چارچوب جدید که به‌منظور تلاش برای شکل دادن به هویت اروپایی از نقطه‌نظر امنیتی به‌وجود آمده است، چگونه خواهد بود؟

فضای جدید و سیاست‌های قدیم

به‌دنبال دگرگونی در فضای ارزشی اروپا در سال ۱۹۹۱، ایالات متحده آمریکا با چالش گسترده‌ای در روابط خود با هویت جدید اروپایی مواجه شد. ضرورت تدوین یک استراتژی جایگزین برای استراتژی سد نفوذ شوروی که بر اساس دکترین ترومن در سال ۱۹٤۷ شکل گرفت، به‌وضوح احساس شد. این الزام بودکه در فضای متفاوت و متمایز اروپا، روابط آمریکا با مجموعه جغرافیایی اروپا از دید امنیتی با توجه به ملاحظات و واقعیات جدید از یک سو تعریف شود و از سوی دیگر دفاع شد. سقوط دیوار برلین به مفهوم همسان شدن مشکلات امنیتی در دو سوی شرق و غرب اروپا است که این مسئله، خود استنباط متفاوتی را چه از زاویه دید آمریکا و چه از منظر اروپا فراهم می‌سازد. بدین لحاظ است که تحول و تکامل روابط دو سوی آتلانتیک منشأ توجه می‌شود. این تحولات، تعریف جدی برای مأموریت ناتو و تدوین یک استراتژی جدید برای ناتو و ماهیت هویت امنیتی اروپا فراهم می‌کند.

سؤالاتی که در این بستر مطرح می‌شوند، عبارت‌اند از ماهیت تکامل روابط امنیتی آمریکا و اروپا و اصول اصلی سیاست آمریکا نسبت به اروپای متحد، جویای تعریفی جدید از امنیت و توسعه هویت امنیتی است. البته این‌ها، مسائل جدیدی نیستند بلکه فضای متفاوت امروزی آنان را ویژگی بیشتری می‌دهند. این معضل امنیتی در طول سال‌ها همچنان پابرجا بوده است. آمریکایی‌ها از یک طرف همیشه گویای این بودند که اروپا می‌بایست سهم بیشتری از بار دفاع امنیتی از اروپا را بر گردن بگیرد و از سوی دیگر تمایل به آن نداشتند که آنان نقش وسیع‌تری در تصمیم‌گیری و در کنار آن، مسئولیت فزون‌تری را بر عهده بگیرند. توافقات آمریکا با شوروی در اواخر دهه ۱۹۸۰ که بین ریگان و گورباچف در «ریکیاویک» به‌وقوع پیوست، بدون کمترین اطلاع و داده از طرف اروپا بود.[۸] حذف رقابت در اروپا به‌دنبال اضمحلال بلوک شرق، پرواضح است که تضاد و تنش بین دو سوی آتلانتیک را افزایش خواهد داد. چنان‌چه امروزه در موضوعات مختلف جهانی شاهد آن هستیم و اصولاً این ضرورت هرگونه افزایش قدرت در اروپا به‌دنبال یکپارچگی اقتصادی در این قاره است. «واقعیت این است که کشورهای قابلی باید بپذیرند که همگرایی اروپا به آنها صدمه خواهد زد. ضرورتی برای همگرایی نمی‌بود اگر این مسئله حادث نمی‌شد».[۹]

به‌دنبال سقوط نظم حاکم بر اروپا بر اثر تخریب دیوار برلین، اتحادیه اروپا را نمی‌توان تنها به‌عنوان یک قدرت غیرنظامی ـ Civilian power ـ[۱۰] که تنها مسئولیت رفاه اقتصادی را بر عهده دارد در نظر گرفت، بلکه باید تأکید وسیع‌تری بر نگرانی‌های امنیتی و تلاش برای کسب هویت امنیتی کرد. شاید

اغراق نباشد اگر گفته شود، بسیاری از مروجان اتحادیه اروپا بیش از این‌که دغدغه اقتصادی را در دل داشتند، نگاه به مسائل امنیتی داشتند.[۱۱] تلاش کشورهای اروپایی در بطن ناتو به‌منظور ایجاد و قوام سیاست دفاعی و امنیتی مشترک اروپایی ـ Common European Security and Defense Policy (ESDD) ـ حکایت بر این تلاش دارد. هر چند که حوادث در بالکان در اوایل دهه ۹۰ تنها نمایانگر عدم توانایی اروپا برای حرکت در راستای یک سیاست امنیتی یکپارچه بود اما تلاش رهبران اروپایی در جهت شکل دادن به یک سیاست دفاعی و امنیتی که بیشتر رنگ اروپایی و کمتر رنگ آتلانتیکی داشته باشد، خط مشی چند دهه گذشته بوده است. از نظر رهبرانی که نگاه امنیتی اروپایی را ترویج کرده‌اند، «نیروی دفاعی اروپایی به نفع همه است ـ مسئولیت آمریکا در اروپا را کاهش می‌دهد، اروپا را یک متحد تواناتر می‌سازد و این امکان را برای اروپایی‌ها فراهم می‌سازد تا مشکلات امنیتی را روبه‌رو شوند هر زمان و هر وقت که آمریکا نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند درگیر شود».[۱۲]

این‌که چرا تلاش اروپا برای ایجاد یک هویت امنیتی اروپایی تا حالا به موفقیت نرسیده است و ناتو همچنان نقش قاطع را در منطقه حفظ کرده است، محققاً دلایل عدیده‌ای دارد.

ترتیبات امنیتی خارج از چارچوب ناتو تاکنون جواب نداده است چرا که عدم حضور رهبری سیاسی قدرتمند، ظرفیت عملیاتی ضروری در حیطه نظامی و عدم اشتیاق افکار عمومی اروپا به‌شدت احساس می‌شود. حوادث بالکان و روآندا نمایانگر این بودند که چرا تلاش‌های سه‌گانه اروپایی در طول سال‌ها برای تحقق همکاری نزدیک‌تر امنیتی ثمره لازم را

فراهم نیاورده است.(۱۳) ایجاد یک نیروی دفاعی ۶۰ هزار نفری همچنان در حد شعار است و توافقی در خصوص آن انجام نشده است. این‌که ناتو توانسته است تاکنون ضرورت‌های شکل‌گیری خود را تحقق دهد به دلایلی است که فقدان آن در تلاش‌های امنیتی کشورهای اروپایی برای همکاری وسیع‌تر و نزدیک‌تر بین آنان کاملاً واضح است. ناتو موفق بوده است چراکه رهبری قاطع آمریکا، حمایت وسیع افکار عمومی و توان بالای نظامی را تجربه کرده است. از این روی برای اروپاییان منطقی است که در عین رقابت با ناتو که نهایتاً شکل خواهد گرفت، سعی در الگوبرداری از منطق حاکم بر این مجموعه نظامی کنند و آن را سرمشق خود قرار دهند. بر این اساس ضروری است که اروپاییان در سیر شکل دادن به یک هویت نظامی قاره‌ای، ناتو را که کانالی برای حضور فراقاره‌ای آنان است، به‌طور مستمر و قاطع حفظ کنند. حضور بیش از ۵۰۰ نظامی ناتو در جهت برقراری نظم در افغانستان بیانگر آن است که اروپا حتی در صورت شکل دادن به ساختارهای نظامی قاره‌ای، می‌بایست از اهمیت ناتو در جهت نمایش اقتدار اروپا در صحنه جهانی غافل نشود. توسعه روابط فراآتلانتیکی که ناتو اتصال امنیتی فعال آن است، مطلوب‌ترین و بهینه‌ترین چارچوب برای اروپا در جهت تحقق دو هدف است. از یک سو این روابط منجر به این می‌شود که ناتو همچنان امکان تجاوز به هر واحد جغرافیایی در اروپا را عملاً غیرممکن سازد مگر این‌که متجاوز اضمحلال را طلب کند. از سویی دیگر تداوم حضور ناتو این فرصت را برای اروپا فراهم می‌کند که با کمترین هزینه انسانی، مادی و تبلیغاتی نقش جهانی را در قلمرو امنیت جهانی به‌عهده

بگیرد که محققاً خارج از چارچوب ناتو برای آن امکان‌پذیر نخواهد بود. برخلاف مردم آمریکا که حضور جهانی این کشور را یک الزام اخلاقی ـ اقتصادی می‌یابند، مردم اروپا حضور نظامی را در خارج از مرزهای اروپا و تلاش برای شکل دادن به نظمی مبتنی بر منافع اروپا، اعتبار نمی‌دهند. به این لحاظ مشخص است که اروپا تنها در صورتی قادر به تحقق بخشیدن به نقش تاریخی خود به‌عنوان یک مجموعه جغرافیایی که دارای برد جهانی است که همچنان خواستار این باشد که ناتو به‌عنوان یک ساختار نظامی آتلانتیکی فعال باقی بماند. با توجه به ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی که آمریکا دارا است، این موضوع پرواضح است که تنها ساختار نظامی قادر است نقش جهانی داشته باشد که آمریکا یک عضو برجسته آن باشد. تنها ناتو است که دارای چنین ویژگی است. اروپا باید در جهت تحقق هویت اروپایی در حیطه امنیتی بکوشد اما منافع کشورهای اروپایی که در اتحادیه اروپا گردهم آمده‌اند تنها به بهترین صورت شکل می‌گیرد که ناتو همچنان نقش تاریخی خود را ایفا کند. گفته می‌شود که واسلاو هاول(Vaclav Havel) بعد از فروریزی دیوار برلین اعلام کرده است که تاریخ اروپا دوباره به حرکت افتاد. آن‌چه نباید فراموش شود این واقعیت است که این مهم به‌وقوع پیوست به‌خاطر این‌که ناتو حضور و حمایت آمریکا را از حذف مرزها ممکن ساخت. ناتو به‌شدت منجر به تسهیل یکپارچگی اروپا از طریق پذیرش وظیفه سخت‌افزاری موضوعات امنیتی شد. این فرصت را برای جامعه اروپایی (بعداً اتحادیه اروپا) فراهم ساخت که تا منابع خود را کاملاً معطوف به یکپارچگی سیاسی و اقتصادی گرداند. وقایع بالکان به‌وضوح نمایانگر این واقعیت است که هر چند اروپا در حیطه‌های

سیاسی و اقتصادی موفق به برداشتن گام‌های مهم شده است اما از منابع و اراده یکپارچه برای مدیریت اروپایی و امنیت در اروپا برخوردار نیست. ناتو این امکان را فراهم آورد که آلمان ضرورتی برای اتمی شدن و فرانسه نیازی به هراس از آلمان به خود راه ندهد. با توجه به این مهم است که به‌نظر می‌آید، اتحادیه اروپا تنها در بطن اتحادیه آتلانتیکی قادر به تحقق اهداف بلندمدت خود در حیطه موضوعات امنیتی است.(۱٤) بسیار واضح است که با توجه به شرایط حاکم جهانی و تنش‌های گسترده قومی، زبانی، مذهبی و ملی که پیامدهای بارز آن را در مرکز اروپا در اوایل دهه ۹۰ شاهد بودیم، باید نگاهی بنیادی‌تر به مسئله امنیت داشت.

داشتن اعتبار به این معناست که اتحادیه نیازمند قدرت در پشت دیپلماسی خود است و داشتن قدرت برای این‌که هر زمان دیپلماسی شکست خورد وارد عمل شود.

امنیت در انتزاع شکل نمی‌یابد بلکه بستگی تام به شرایط جهانی و امکانات داخلی دارد. شرایط جهانی ایجاب می‌کند که برای تحقق نظم غربی نیاز به قدرت نظامی آمریکا است چراکه تنها این کشور به لحاظ قدرت اقتصادی، قادر است که به نمایش قدرت (Projection of Power) در گوشه و کنار جهان بپردازد. در عین حال نباید نادیده گرفت که اتحادیه اروپا به‌عنوان یک مجموعه جغرافیایی که در ماه مارس سال ۲۰۰٤ شامل ۲۵ کشور خواهد بود، فاقد توانایی‌های داخلی و حمایت افکار عمومی برای به عهده گرفتن نقش جهانی مستقل است. امنیت اروپا هنگامی امکان‌پذیر است که اتحادیه قادر به نمایش قدرت در سطح جهان باشد و این با توجه به واقعیات

حاکم امکان‌پذیر به‌نظر نمی‌رسد. با توجه به این واقعیات است که اتحادیه اروپا نیازمند ناتو برای ایفای نقش جهانی و آمریکا نیازمند نقش وسیع‌تر اروپا در قالب تلاش برای کسب هویت امنیتی است. تنیدگی امنیتی دوسوی آتلانتیک آن‌چنان گسترده است که می‌بایست هویت آتلانتیکی را در کنار هویت اروپایی، ضرورتی قابل پیش‌بینی تصور کرد.

هویت اروپایی و ناتو

در ماه اکتبر سال ۲۰۰۳ در گردهمایی رهبران اروپایی برای تبادل‌نظر در خصوص پیش‌نویس قانون اساسی اتحادیه اروپا به صراحت اعلام کردند که انگلستان در یک ساختار نظامی اروپایی که باعث به خطر افتادن نقش محوری ناتو شود، تحت هیچ شرایطی شرکت نمی‌کند. ناتو در طول دوران جنگ سرد تحت رهبری آمریکا، شرایطی را شکل داد که آلمان برخلاف عملکرد تاریخی خود، تهاجم نظامی در حیطه سیاست خارجی را امکان‌ناپذیر بیابد و ثبات‌سازی را هدف خود قرار دهد. ناتو در عین حال بزرگ‌ترین چالش در برابر امنیت کشورهای اروپای غربی ـ که هسته اصلی شکل‌دهنده اتحادیه اروپا هستند ـ یعنی اتحاد جماهیر شوروی را کاملاً خنثی کرد. بر اساس درک این سابقه تاریخی است که تونی بلر، ناتو را در فضای جدید اروپا همچنان ضروری و حیاتی می‌یابد. با توجه به نقش مهم انگلستان است که ژاک شیراک، رئیس‌جمهور فرانسه اعلام کرد که بدون حضور انگلستان تصور ایجاد یک نیروی امنیتی ـ دفاعی اروپایی غیرقابل تصور است. هرچند که تونی بلر و ژاک شیراک به عنوان نمایندگان دو طرز تفکر

متفاوت در خصوص اهمیت هویت امنیتی اروپا شناخته می‌شوند، اما هر دو وقوف به این واقعیت دارند که به لحاظ وجود «گسل بین انتظارات و توانایی»[۱۵] ــ Capabilities - expections Gap ـ که اروپاییان از آن متأثر هستند، نیاز به درک متقابل است. این بدان مفهوم است که ناتو که در چارچوب دکترین ترومن در ٤ آوریل ۱۹٤۹ شکل گرفت، نقطه عطف همکاری آسیا و اروپا محسوب می‌شود. با در نظر گرفتن قدرت اقتصادی آلمان، این امکان همیشه وجود دارد که آلمان به سیاست‌های ثبات‌زدا روی آورد. در ضمن نباید از خاطر دور داشت که به دلیل حضور ناتو بود که هیچ‌گاه قطعیت در خصوص امنیت اروپا تردید واقع نشد.

منطق نگاه تونی بلر بیان می‌کند که دموکراسی‌های اروپایی از سطح بالایی از اطمینان به لحاظ نظم سیاسی مبتنی بر «اقتصادهای سرمایه‌داری و جوامع لیبرال»[۱٦] بهره می‌برند و این امر را مدیون چتر دفاعی ناتو بوده‌اند. در نتیجه از نظر او این ضرورت وجود دارد که ناتو به نقش خود به عنوان چارچوب امنیتی ـ دفاعی اصلی در اروپا ادامه دهد. از طرف دیگر عملکرد ژاک شیراک و رهبرانی که مانند او، خواستار ایجاد یک ساختار دفاعی ـ امنیتی اروپایی هستند، بازگوی تلاش‌های کشورهای اروپایی در پنج دهه گذشته در خصوص ضرورت استقلال دفاعی به‌شمار می‌آید. از این روی واضح است که می‌بایست با توجه به کاستی‌های ظرفیت بین‌المللی اتحادیه اروپا و دگرگونی ماهیت نقش آمریکا در ناتو، سیاست‌های دفاعی ـ امنیتی اتحادیه اروپا شکل گیرد.

انگلستان بر اساس گفته معروف پالمرستون که: «ما فاقد متحدین و

دشمنان دایمی هستیم ... ما تنها دارای منافع دائمی هستیم و وظیفه ماست که در پی این منافع باشیم».[۱۷]

منفعت اتحادیه اروپا می‌داند که سیاست دفاعی ـ امنیتی خود را با اولویت‌دهی به ناتو دنبال کند، چرا که: «منافع ما هستند که می‌بایستی تعهدات ما را حیات دهند، نه این‌که تعهدات به منافع شکل دهند».[۱۸]

این نگاه در تضاد با سیاست‌هایی است که در تلاش برای اولویت دادن به ساختار دفاعی ـ امنیتی اروپایی به عنوان موتور نظامی اصلی در اروپا است چرا که از این دید، اتحادیه اروپا یک نوع جدید از بازیگر بین‌المللی است. «اروپا یک بازیگر زیرک هر چند نه‌چندان مقتدر در امور بین‌المللی است».[۱۹]

برای تحقق جلوه‌گری به عنوان یک بازیگر مستقل در حیطه و قلمرو سیاست‌های دفاعی ـ امنیتی باید توجه را به آغازین سال‌های جنگ سرد معطوف کرد.

در طول دوران حدفاصل ۱۹٤۵ تا ۱۹۹۱ کشورهایی اروپای غربی در قالب سه حرکت متفاوت سعی کردند که در خارج از ساختار ناتو به همکاری نزدیک دفاعی ـ امنیتی موفق شوند. در ۲٤ اکتبر ۱۹۵۰ وزیر خارجه فرانسه "Rene pleven" پیشنهاد ایجاد «جامعه دفاعی اروپا» را ارائه کرد که این به جهت تأثیرپذیری فراوان از نظرات "Jean Monnet" بود. در این طرح ضرورت داشتن وزیر دفاع در کنار ایجاد یک ارتش اروپایی از اهمیت و اولویت برخوردار شده بود.[۲۰]

در این مقطع زمانی است که اتحاد جماهیر شوروی با موفقیت بمب اتم را آزمایش می‌کند که به‌طور کلی و برای همیشه حیات امنیتی اروپا را

دگرگون ساخت. در چنین فضای بی‌ثباتی است که پیشنهاد وزیر خارجه فرانسه مطرح می‌شود و پرواضح است که از کمترین شانسی هم به لحاظ وضعیت دگرگون شده اروپا برخوردار نیست. مسلح شدن اتحاد جماهیر شوروی، اتکای شدیدتر به آمریکا را الزامی و حضور این کشور را در نقش رهبری در اروپا اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. جنگ کره در سال ۱۹۵۰ نشانگر این مسئله بود که ضرورت حفظ امنیت نیازمند همکاری با آمریکا به‌شمار می‌آید. در گردهمایی ناتو در سپتامبر ۱۹۵۰، «دین آچسن» تقاضای "One Package Proposal" را مطرح می‌کند[۲۱] و پیشنهاد تشکیل دوباره ارتش آلمان مطرح می‌شود[۲۲] که این با توجه به جو ایجاد شده به دنبال آزمایش اتمی شوروی کاملا منطقی جلوه می‌کرد. هر چند که فرانسه به لحاظ تاریخی مخالف این اقدام بود، اما تاکید شد که به دنبال تشکیل ارتش مستقل اروپایی این یک واقعیت خواهد بود که آلمان جذب آن خواهد شد. در این چارچوب است که وزیر خارجه آمریکا «جان فاستر دالاس» اعلام کرد که «ممکن است هرگز این فرصت دوباره شکل نگیرد که همگرایی در بطن آزادی به‌وجود آید».[۲۳]

پیشنهاد "Rene Pleven" در مجلس فرانسه بدون حتی مباحثه‌ای رد و با آن مخالفت شد. حمایت آمریکا از این طرح در بین مردم عادی و نخبگان فرانسوی این احساس را شکل داد که علت حمایت این است که فرانسه در چارچوب چنین ارتشی تحت کنترل آلمان قرار گیرد و نقش رهبری اروپا هم در نتیجه به عهده انگلستان قرار گیرد. با توجه به این‌که انگلستان از همان ابتدا اعتقاد به رهیافت بین‌حکومتی (Intergovernmental) درمورد مسئله

امنیت اروپایی داشت، منجر به این شد که فرانسوی‌ها که اعتقاد به رهیافت فراملی داشتند، نسبت به پیشنهاد انگلستان در خصوص الحاق آلمان به ناتو حساسیت نشان دهند. در واقع انگلستان به همراه آمریکا، مشکل آلمان را با یک جواب آتلانتیکی ـ الحاق به ناتو ـ پاسخ و از شکل‌گیری یک پاسخ اروپایی برای حل مشکل آلمان جلوگیری کردند و این کاملا در تضاد با سیاست‌های فرانسه بود که درصدد تحقق یک هویت اروپایی در چارچوب ساختارهای اروپایی و جدا از یک ساختار آتلانتیکی بود.

به دنبال محور شارل دوگل در ژوئن ۱۹٦۵ به قدرت و تلاش برای توازن قدرت آمریکا به حرکت دیگری از سوی فرانسه در بطن تشکیل (EPU)منجر شد. این حرکت فرانسه با توجه به وقوع دگرگونی در شرایط بین‌المللی و تشدید نقش و قدرت اروپا در صحنه جهانی کاملاً طبیعی جلوه می‌کرد.[۲٤] پایان جنگ دوم و این که دو جنگ بزرگ در اروپا اتفاق افتاده بود و در شرایطی که آمریکا به دلایل ملاحظات سیاسی داخلی لزوماً حضور موثر را ضروری نمی‌یافت، منجر به این شده بود که از نظر دفاعی ـ امنیتی کشور آمریکا از طریق ناتو نقش برجسته‌ای در حفظ امنیت اروپا بازی کند. با آرامش خاطری که کشورهای اروپای غربی به‌دست آورده بودند، فرصت برای کسب استقلال اقتصادی در بستر توسعه و رونق اقتصادی فراهم شد. کسب قدرت مانور اقتصادی حرکت به سوی استقلال دفاعی ـ امنیتی را اجتناب‌ناپذیر ساخت. بحران کانال سوئز، اولا بیش از پیش واضح ساخت که منافع آمریکا به‌عنوان یک قدرت جهانی متفاوت از کشورهای اروپای غربی می‌تواند باشد و ثانیاً واضح شد که

اروپا به تنهایی قادر به ایفای یک نقش نظامی در فرادست‌ها نیست.[۲۵] البته با موفقیت شوروی در سال ۱۹۵۷ در فرستادن اسپاتنیک به فضا، مشخص شد که قدرت آمریکا هم حدی دارد و آسیب‌پذیری این کشور یک واقعیت غیرقابل انکار است که این خود می‌تواند در تعهدات آمریکا نسبت به وظایف دفاعی ـ امنیتی در اروپا خلل به‌وجود آورد.[۲۶] اروپاییان و آمریکا به این محدودیت قدرت وقوف کامل داشتند، اما مسئله مهم این بود که در خصوص چگونی کم‌اثر کردن پیامدهای این محدودیت اجماع و اتفاق‌نظر وجود نداشت. آمریکا کارآمدترین و عقلانی‌ترین شیوه را تقویت ناتو و استحکام این نهاد امنیتی می‌دانست در حالی‌که کشورهایی از قبیل فرانسه، کاهش پیامدهای محدودیت قدرت آمریکا در رابطه با امنیت اروپا را در شکل دادن به یک ساختار امنیتی با هویت اروپایی بیان می‌کردند.

با توجه به شکست‌های دو کوشش قبلی که به علت عدم وجود اجماع در بین کشورهای اروپای غربی در خصوص ضرورت یک چارچوب مستقل دفاعی ـ امنیتی برای نمایش هویت مستقل اروپایی به‌وجود آمد، شش کشور عضو در دهه ۱۹۷۰ در قالب (EPC) گردهم آمدند و سه هدف را مطرح کردند که عبارت بودند از: ۱ـ بزرگ کردن ۲ـ تقویت کردن ۳ـ کامل کردن. با توجه به تجارب و تلاش قبلی تصمیم گرفته شد که برنامه‌های همه‌جانبه دنبال نشود و سیاست کلی بر اساس مبادله اطلاعات بین کشورهای عضو در خصوص مسائل دفاعی و امنیتی باشد.[۲۷] این یعنی تفوق نگاه انگلستان که یک رهیافت بین‌دولتی دنبال شود و تلاش برای ایجاد یک ساختار Super national که هدف فرانسه

بود تحت هیچ شرایطی دنبال شود. تصور بر این بود که در صورت وجود چارچوب‌های بین‌دولتی و رابطه دولت با دولت، این به شکل وسیع‌تری وجود دارد که سیاست خارجی واحد اروپا که به مفهوم تأثیرگذاری وسیع‌تر در صحنه جهانی است قادر به شکل گرفتن باشد. تأثیرگذاری هنگامی تحقق پیدا می‌کند که چهار شکل عمده تأثیرگذاری که تنها در بستر یک سیاست خارجی یکپارچه قابل پیاده شدن است، امکان هستی بیابند. این چهار نوع وسیله عبارت‌اند از:[۲۸]

۱ـ تبلیغات، جهت دادن زیرکانه، سمبل‌های کلامی

۲ـ دیپلماسی

۳ـ اقتصاد و یا منابع که به‌طور تقریبی بازتاب قیمت‌ها در بازار است.

٤ـ ارتش

نگاه واحد در سیاست‌های دفاعی ـ امنیتی این فرصت را ایجاد خواهد کرد که بتوان در حیطه سیاست خارجی هم از توانمندی‌های فزونتری برخوردار شد که اساساً همان چیزی است که سیاستمداران معتقد به هویت دفاعی اروپایی از ابتداد درصدد توجیه آن بودند.[۲۹] چنین حرکت بین‌دولتی که بیشتر براساس مبادله اطلاعات و عدم مخالفت صریح با نقش رهبری ناتو بود، منجر به این شد که آمریکا در مخالفت با آن اقدامی نکند. فشار خارجی و بیرونی عملاً شکل نگرفت و فرایند عملکرد EPC همانگونه که تصویر شده بود، شکل گرفت. تحریم بر علیه شوروی به دنبال اقدام دولت وابسته لهستان در اعدام "Martial Haw"، حکومت نظامی در ۱۹۸۲، تحریم بر علیه آفریقای جنوبی در ۱۹۸٦ به لحاظ اعمال سیاست‌های تبعیض نژادی و اقدام

بر علیه دولت آرژانتین به دنبال اشغال جزایر فالکلند "Falkland" از اقدامات برجسته‌ای است که در دهه ۱۹۸۰ دنبال شدند.[۳۰] البته با توجه به این‌که فرانسه از همان ابتدا EPC را فاقد ماهیت فراملی می‌دانست، جایگزینی Western European Union (WEU) را به شدت دنبال کرد. WEUبعد از سال‌ها عدم توجه، در سال ۱۹۸۲ دوباره احیا شد[۳۱] و در سال ۱۹۹۱ در "Masstricht" از تمامی کشورهای اروپایی درخواست شد که به آن ملحق شوند. تلاش بر این قرار گرفت که این نهاد به‌عنوان چارچوب اصلی باشد که مباحث امنیتی اروپا در بستر آن شکل بگیرد و در نهایت پیاده شود. اما تاریخ یک دهه گذشته نشان داده است که WEU فاقد ظرفیت لازم برای متجلی ساختن خواسته حامیان آن است. این موضوع مخصوصاً در بحران یوگسلاوی در اوایل دهه ۱۹۹۰ محرز شد. با آن‌که آمریکا به دلایل استراتژیک تصمیم بر عدم دخالت در بحران گرفت و آن را یک موضوع اروپایی مطرح کرد، اما WEU مورد استفاده قرار نگرفت. عدم دخالت آمریکا که به مفهوم عدم استفاده از NATO بود، که به نیکی نشان داد که اتحادیه اروپا دارای بازوی نظامی متناسب نیست و NATO ضرورتاً به لحاظ نقش قاطع آمریکا در رهبری آن همچنان چارچوب اصلی دفاعی ـ امنیتی در اروپا است. هر چند که هدف فرانسه از تقویت WEU این بود تکیه اروپا را بر آمریکا کم کند اما به نظر می‌رسد که رهیافت انگلستان که WEU موجب حضور وسیع‌تر آمریکا از طریق ناتو خواهد شد، از اعتبار بیشتری برخوردار باشد.[۳۲] برخلاف نظر کسانی که تعهدات آمریکا را نسبت به اروپا به زیر سوال برده بودند،[۳۳] تداوم حضور چتر اتمی آمریکا در دوران حضور

شوروی در اروپای شرقی و عملکرد قاطعانه آمریکا در چارچوب ناتو برای مقابله با تشنج‌زدایی یوگسلاوی در قلب اروپا، بیش از پیش، استدلال‌های انگلستان را در خصوص اهمیت ناتو عقلایی جلوه داد. آمریکا به‌عنوان کشوری که به لحاظ ضروریات نظام بین‌المللی دارای مسئولیت‌های جهانی است، تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند این اجازه را بدهد که ثبات در اروپا به خطر افتد، حتی اگر هم کشورهای اروپایی به دلایل داخلی و فقدان ظرفیت‌های نظامی قادر و یا مایل به ثبات‌سازی نباشند.

«ایالات متحده دارای منافع و مسئولیت‌های جهانی است. متحدین اروپایی دارای منافع منطقه‌ای هستند. این دو ضرورتاً در تضاد نیستند اما در عصر جدید این دو طبیعتاً یکسان هم نیستند».

برای ایفای نقش دفاع از ثبات منطقه‌ای و در شکل وسیع‌تر ثبات جهانی، نه تنها نیاز به هویج (Carrot) است، بلکه ضرورت وجود چماق (Stick) هم لزوماً وجود دارد که اتحادیه اروپا نتوانسته است آن را در قالب یک چارچوب مستقل اروپایی حیات دهد. گفت‌وگوی سیاسی در صورتی می‌تواند اقناع و ترغیب را سبب شود که فضای مطلوب برای ارائه «هویج» وجود داشته باشد.[۳٤] توانایی هسته‌ای فرانسه و انگلستان محققاً نشانه‌ای مبنی بر توانایی بازدارندگی هسته‌ای اتحادیه است.[۳۵] اما آنچه ضرورت دارد، نمایش قدرت در فرای مرزهای اتحادیه است که بازدارندگی آن را مهیا نمی‌سازد. البته نباید فراموش کرد که به لحاظ الزامات قدرت آمریکا موظف به تعقیب یک سیاست جهانی است در حالی‌که اروپا چنین ضرورتی را احساس نمی‌کند. به همین دلیل است که آمریکا سیاست تنش‌زدایی

"Détente" را در راستای ایجاد توازن قوا در جهان دنبال کرد که منافع اروپاییان را نیز دربرداشت و مورد حمایت آنان قرار گرفت و لیکن در خصوص سیاست «امپراتوری شیطانی» "Evil Empire" ریگان این اجماع[۳۶] به لحاظ ملاحظات فراآتلانتیکی آمریکا مورد تأیید اروپاییان نبود. حرکت به سوی یک سیاست امنیتی ـ دفاعی مشترک اروپایی که جدا از ایالات متحده و اتحادیه آتلانتیک (NATO) باشد، در واقع یک رهیافت گلیستی "Gaullist" است که هدف را توسعه یک هویت واحد اروپایی در حیطه نظامی قرار داده است. سیاست امنیتی و خارجی مشترک اتحادیه اروپا "(CFSP) Common Foreign and Security Policy" هم عملاً در راستای همگامی با این ایده و خواست به‌وجود آمد تا این‌که اروپا با یک صدای واحد در حیطه سیاست‌های دفاعی و خارجی سخن بگوید. تلاش شدید برای پیوستن کشورهای اروپای شرقی و مرکزی به اتحادیه اصولاً در این جهت انجام شد که صلابت و وجاهت بیشتری به این صدا داده شود.[۳۷] در گردهمایی وزیران خارجه کشورهای اروپایی در فوریه ۱۹۹۲ در ماستریخت تاکید فراوان بر توسعه تدریجی یک سیاست خارجی و دفاعی مشترک شد. هر چند که واضح بود که اروپاگرایان "Europeanist" هدفشان از این تاکید، تقویت ساختارهایی از قبیل WEU است تا ستون امنیتی اروپا باشد، در حالی‌که آتلانتیک‌گرایان "Atlantist" هدفشان این است که چنین نهادهایی پلی بین اتحادیه اروپا و ناتو باشند. این همان نظری است که آمریکا از آن حمایت می‌کند. از نظر آمریکاییان، آتلانتیک‌گرایی دارای دو ستون است که متشکل از NATO و EC است.

سقوط کمونیسم به مفهوم کاهش نقش ناتو نباید در نظر گرفته شود بلکه در فضای جدید حاکم بر اروپا، می‌بایست نقش سیاسی ناتو تقویت شود و اتحادیه اروپا در موازات آن حرکت کند CFSP بیش از آن‌که یک ضرورت سیاست خارجی باشد، یک ضرورت سیاسی است که این برای آمریکاییان قابل درک و در عین حال قبول است، اما تاکید بر این است که CFSP نباید محوریت ناتو را کاهش دهد.

«تلاش در جهت شکل دادن به یک ستون اروپایی با تعریف دوباره و محدودگرای نقش ناتو از طریق تضعیف ساختار آن اشتباه خواهد بود».[۳۸]

ماهیت اتحادیه دگرگون شده است و از این روی نیاز به یک مفهوم استراتژیک جدید است که یکپارچه شدن اروپا را مورد توجه قرار بدهد. از این جهت ضروری است که کانال‌های ارتباطی بین EC و NATO به‌وجود آید و تقویت شود تا رقابت برای تامین نیازهای دفاعی و امنیتی اروپا به‌وجود نیاید. به لحاظ الزامات سازمانی و ساختاری پرواضح است که این رقابت‌ها به‌وجود می‌آید اما می‌توان از طریق ایجاد نقاط ارتباطی وسیع‌تر این واقعیات سازمانی را کنترل کرد. NATO آمریکا را قادر می‌سازد در شکل دادن به مباحثات امنیتی و دفاعی در اروپا تاثیر بگذارد و EC هم این فرصت را در اختیار اروپا قرار می‌دهد که تأثیرگذاری آمریکا را در چارچوب منافع خود و نقش جهانی که برای اروپا قائل است، سازمان‌دهی کند. از نظر آتلانتیک‌گرایان، WEU می‌تواند به‌طور مستقل از NATO و در خارج از آن عمل کند ولیکن نباید تلاش بر این شود که جایگزینی برای آن باشد. همانگونه که این سازمان، آلمان را به اروپا متصل ساخت و نقش ثبات‌سازی

در اروپا را در زمان اضمحلال شوروی برعهده گرفت، از این توانایی برخوردار است که کانالی برای حضور اروپا در ثبات‌سازی در جهان باشد. حضور نیروهای اروپایی در قالب ناتو در افغانستان نشانه این امکان است. یوگسلاوی فرصتی بود که اهمیت ناتو و در حال ضعف اروپا را در شکل دادن به یک سیاست امنیتی ـ دفاعی مشترک به نمایش گذاشت. حوادث یوگسلاوی[۳۹] نشانه‌هایی از فدرالیسم اروپایی بود و این‌که سیاست کمک‌های اقتصادی یکی از ابزارهای یک سیاست دفاعی و امنیتی موفق است و نباید جایگزینی برای آن باشد.[۴۰] این حوادث نشان داد که هنوز چنین درکی در اروپا ایجاد نشده است و نیز این‌که ناتو ضرورتی است که ثبات در داخل اروپا و حضور اروپا در فرای مرزهای خود در چارچوب آن تحقق می‌یابد. با توجه به این‌که ناتو یک بازیگر مستقل نیست، نقش و عملکرد آن تا حدود زیادی بستگی دارد به آنچه که ایالات متحده خواهان آن است.[۴۱]

دو سوی آتلانتیک می‌بایست با توجه به دگرگونی محیط امنیتی در اروپا به یک تعریف جدید و معتبر از چگونگی حیات ناتو بپردازند که دربرگیرنده هویت اروپایی هم باشد. از نظر آمریکا می‌بایست چهار اصل روابط بین اتحادیه اروپا و یک هویت دفاعی مستقل اروپایی را هدایت کند.

۱ـ اقدامات اتحادیه در نهایت باید کارآمدی ناتو را تقویت کند.

۲ـ تصمیمات اتحادیه ضرورت دارد که با تاکید بر ارزش‌های مشترک و منافع مشترک باشد.

۳ـ در مباحثات امنیتی مرتبط با اروپا باید تمامی اعضا ایفای نقش کنند.

٤ـ معیار اقدام جمعی در دفاع تحت هیچ شرایطی نباید خدشه‌دار شود.

این اعتقاد وجود دارد که همانطور که آمریکا با غیرملی کردن دفاع در اروپای غربی، فرصت ترقی اقتصادی و حرکت به سوی یکپارچگی را در بطن ناتو فراهم کرد،[٤٢] امروزه هم با حضور خود این فرصت را فراهم ساخته است که اتحادیه، ماهیت اروپایی بگیرد.[٤٣] امروزه ناتو در یک محیط امنیتی خوش‌خیم فعالیت می‌کند که با دوران جنگ سرد در اروپا بسیار متفاوت است. تعداد مناقشات و شدت مناقشات در اروپا که اوج آن در ۱۹۹۳ و ۱۹۹۸ بود، امروزه تقریباً نادر است. امروزه NATo و EU در مسیری گام برمی‌دارند که یک جامعه امنیتی را شکل داده‌اند که در آن جنگ به‌عنوان یک گزینه برای حل و فصل مناقشات از بین رفته است و ناتو در وسیع‌ترین شکل آن به Coercive Peace Enforcement در ۱۹۹۸ در کوزوو دست زد و در محدودترین شکل آن در بوسنی در ۱۹۹۳ به فعالیت پرداخت. منظور از جامعه امنیتی توجه به فرایند تعاملات اجتماعی است. در چنین محیطی نهادها هرج و مرج را تعدیل می‌کنند و با کاهش دادن هزینه‌های تعامل، امکان همکاری را افزایش می‌دهند و حل و فصل مناقشات شکل توزیعی می‌گیرد.[٤٤] در بطن تعامل است که منافع شکل می‌گیرند و پدیدار می‌گردند چرا که در بسیاری از اوقات از ابتدا این منافع وجود خارجی ندارند.[٤٥] با توجه به این واقعیت است که امروزه منافع اعضای ناتو حکم می‌کند که اهداف غیرنظامی دنبال شوند[٤٦] که بر اثر گسترش ناتو و تعاملات جدید به‌عنوان منفعت مطرح شده است. تعامل وسیع‌تر به لحاظ فرصت‌سازی ناتو

در اروپا منجر به وابستگی گسترده‌تر، کشف منابع جدید و به رسمیت شناختن هویت‌های مشترک شده است که این توسل به خشونت را برای حل بحران به شدت کاهش داده است.(۴۷)

در محیط امنیتی جدید که محرک‌های وسیع‌تری برای تحقق ESPD و CFSP احساس می‌شود، به ناتو از دو منظر باید توجه کرد، در درجه اول شاهد دگرگونی (Transformation) در ناتو به دنبال اضمحلال شوروی بوده‌ایم و در درجه دوم با Enlargement در ناتو با توجه به کشورهای شرقی و مرکزی اروپا برای حمایت امنیتی مواجه بوده‌ایم. این دو فرایند به دلایل صرف نظامی پدیدار نشده‌اند هر چند که علت اصلی ایجاد ناتو، ضرورت‌های نظامی دوران جنگ سرد بود. این دو فرایند در بطن نیازمند تثبیت و تداوم دموکراسی و حضور یکپارچه در اروپا هستند. آنچه مهم به‌نظر می‌رسد، این موضوع است که هر دو دارای پیامدهای گسترده نظامی هستند و براین اساس است که آمریکا هر دو فرایند را تشویق و تقویت کرده است، ماموریت ناتو در عین حال که دفاع جمعی از اعضایش است امروزه شامل Conflict Prevention و Conflict Management هم شده است که در حوادث آسیایی و یوگسلاوی به وضوح نمایان شد. ناتو به‌عنوان یک سازمان پویای نظامی به رهبری آمریکا در جهت جلوگیری از بی‌ربط شدن در فضای جدید در کنار هدف سنتی خود، اهداف جدیدی را نیز پذیرا شده است. این اهداف حفظ صلح، دموکراسی و امنیت به‌شمار می‌آیند. حالا دیگر ناتو از یک سازمان دفاعی به یک نهاد اشاعه‌دهنده یک‌سری ارزش‌ها و مفاهیم و نهادهای خاص به‌طور همزمان تبدیل شده

است. این ویژگی تهاجمی منجر به این شده است که دو حرکت در اروپای شرقی شکل بگیرد، اولاً منجر به ایجاد فضای الزام‌آور برای توسعه دموکراسی در داخل شده است و ثانیاً منجر به مشروعیت‌بخشی به تلاش برای همکاری در صحنه بین‌الملل شده است. این بدان معنا است که ناتو از Carrot و Stick استفاده می‌کند، اگر کشورها می‌خواهند عضو ناتو شوند باید در داخل اصلاحات سیاسی و دموکراتیک انجام دهند و دیگر پذیرش فعالیت‌های ناتو در جهت جلوگیری از ایجاد منازعه و مدیریت مناقشات است. آنچه آمریکا و اروپا را در دوران جنگ سرد به سوی شکل‌دهی ناتو سوق داد اولاً وجود تهدید امنیتی مشترک و ثانیا وجود سیستم‌های دموکراتیک در سوی آتلانتیک بود. ناتو در این دوران دارای سه وظیفه بود: ۱ــ War fighting ۲ــ Deterrence ۳ــ Collection Defence. اما امروزه به لحاظ دگرگونی در تعریف امنیت در اروپا این ضرورت ایجاد شد که ناتو به تعریف جدیدی از ماموریت خود بپردازد. با توجه به این اصل است که امروزه تاکید بر Collective Secority و ترویج "Zone of Stability Peace" در اروپا شده است. این تحول در قالب استراتژی Transformation انجام شده است. ناتو با درگیر شدن در فرایند Transformation نشان داده است که از قدرت تطبیق فراوانی برخوردار است. این بدان مفهوم است که نباید بین گزینه‌ها به انتخاب پرداخت بلکه با توجه به دگرگونی شرایط، تاکیدها را متحول ساخت.[۴۸] در کنار این سیاست، مشروعیت‌دهی به Enlargement تلاشی است در جهت تقویت امنیت اروپا و نهادینه‌سازی فرایندهای دموکراتیزه کردن و اصلاحات اقتصادی باید مورد توجه واقع شود. در واقع به بزرگ

شدن یک حرکت مکمل در راستای امنیت‌سازی باید نگاه شود چون‌که اصلاً ایجاد ناتو یک حرکت اصلی در این جهت بود.[۴۹] ایجاد ناتو یک واکنش تهدیدمحور بود، در حالی‌که بزرگ شدن آن یک واکنش اجتماعی کردن است. به این معنا که یک سری عادات و روش‌ها در خصوص چگونگی حل منازعات و مناقشات و در عین‌حال در سیاست‌گذاری به‌وجود آید.[۵۰] این سیاست‌های متفاوت از دوران جنگ سرد، در این چارچوب طراحی شده‌اند که در عین این‌که به هویت‌سازی امنیتی و دفاعی اروپایی، به‌عنوان یک ضرورت احترام گذاشته می‌شود ولیکن باید مسلم شود که در یک چارچوب آتلانتیکی تحقق می‌یابد از منظر آمریکا «به‌عنوان یک متحد قدرتمند در کنار آسیا، اروپا مؤثرتر خواهد بود و این تلویحاً به مفهوم، نزدیکی با اروپا در ناتو است».[۵۱]

وقوع دو جنگ بزرگ در اروپا و ضرورت رقابت با شوروی منجر به این شد که آمریکا حضور دائمی در اروپا را دارای اهمیت والایی تعریف کند. امروزه هم آمریکا بیش از آن قدرتمند است که بتواند از دنیا و بالاخص اروپا دور شود و اروپا هم بیش از آن ضعیف است که رهبری را برعهده بگیرد.[۵۲] در قالب ناتو، آمریکا در طول دوران جنگ سرد رهبری را در اروپا برعهده داشت و امروزه هم درصدد است که این روند ادامه یابد. رهبری مستلزم وجود بینش مشترک "Shared Vision" بین اعضا و وجود اطمینان بین آنان است.[۵۳] این رهبری به جهت نقصان بینش مشترک به خطر افتاده است و نیز به لحاظ این خطر است که موقعیت ناتو منجر به مباحثات درون‌اروپایی

و بین‌آتلانتیکی شده است. آمریکا همچنان سعی بر این دارد که فرایند دموکراتیزه کردن و تداوم ثبات حفظ شود، در همین راستا است که در بحران یوگسلاوی ناتو تحت رهبری آمریکا نقش قاطع بازی کرد که این البته بعد نظامی اهمیت آمریکا را نشان می‌دهد. در بعد اقتصادی هم بین ۱۹۹۲ و ۱۹۹۹ آمریکا ۷/۶۷ میلیارد دلار کمک در اختیار روسیه قرار داد. اما نمی‌توان نادیده انگاشت که فاصله بین آمریکا و اروپا وسیع‌تر هم می‌شود.

به این لحاظ است که تلاشی مستمر وجود دارد که از طریق استدلال عمل امنیتی و دفاعی فرصت ایجاد یک سیاست خارجی مشترک و مستقل اروپایی فراهم شود. اقدام در جهت قوام یک هویت مستقل اروپایی در حیطه امنیتی در این راستا است که از لحاظ دیپلماتیک، اروپا را در صحنه جهانی کارآمدتر سازد. این هم تنها زمانی انجام می‌شود که «دیپلماسی همراه اعتقاد به استفاده از زور باشد» امکان تجلی پیدا کند. دیدگاه آتلانتیکی که انگلستان و آمریکا پیشقراولان آن هستند، اعتبار جهانی اروپا را تنها در بستر تقویت ناتو ترسیم می‌کنند در حالی‌که کشورهایی از قبیل فرانسه و آلمان آن را در چارچوب CFSP و ESDP امکان‌پذیرتر می‌یابند. تقابل این دو رهیافت آتلانتیکی و اروپایی شرایطی را شکل داده است که تقویت هویت مستقل اروپایی در حیطه امنیتی ـ دفاعی به مفهوم تضعیف ناتو جلوه می‌کند. آمریکا به لحاظ نیاز به حفظ موقعیت خود در اروپای متحد، ناتو را یک باید تلقی می‌کند و اروپا هم برای ایفای نقش جهانی در قالب اتحادیه اروپا، وجود یک

دیدگاه اروپایی را در زمینه خارجی یک ضرورت می‌یابد. هر دو الزام غیرقابل اجتنابی هستند اما مسئله این است که آیا امکان تحقق همزمان هر دو وجود دارد؟

پی‌نوشت‌ها

1. Council on Security and Cooperation
2. The North Atlantic Treaty Organization
3. Evera, Van, "Primed from Peace: Europe After the Cold War", International Security, Volume 15, Winter 1990/91, p.9
4. Howard, Michael, "Remaking or Europe", Survival, March/ April/1990, p.106
5. Joffe, Josef, "Axis of Envy", Foreign Policy, September-October- 2002
6. Allen, D. "The Europe Rescue of National Foreign Policy?", in C. Hill, ed, The Actors in Europe's Foreign Policy. London: Rout ledge, 1996, P. 32
7. Bretherton, C. and J. Vogler. The European Union as a Global Actor. London: Rout ledge, 1999
8. Wolfowitz, Poul, Speech to the 38th Munich Conference on Security Policy, 4 February 2002
9. Cromwell, William C. 1992. The United States and the European Pillar: The Strained Alliana. London: Macmillian, P. 159
10. Thurow, Lester, 1992. Head to Head. The Coming Economic Battle Among Japan, Europe and America. New York; William Morrow and Company, P. 69.
11. Bull, Hedley, "Civilian PowerEurope?" Journal of Common Market Studies, winter 1982, p.150
12. Laffan, Brigid, Rory O'Donnell and Michael Smith, 2000, Europe's Exprimental Union: Rethinking integration. London: Rout ledge
13. Gordon, Philip H, "Their own Army 2 Making European Defense work", Foreign Affairs, July/ August 2002, Vol. 79, p.16
14. Krenzler, Horst - Gunte and Hennig C. Schreider, "The Question of Consistency" in Foreign Policy of the European Union, Form EPC to CFP and Beyond, eds. Elfriede Regelsberger, Philip de Schoutheete de tervarent and wolf gang wessels, Boulder: Lynne Rienner Publisher,

1997, p. 145

15. Hill, C, "The Eu's Capacity for Conflict Prevention", European Affairs Review, 2001, Vol. 3, pp. 315-333
16. Davy, R. "The Central European dimension", in the Dynamics of European integ, atiun, ed. W. Wallace. London; Printer 1990, p. 14
17. Kupchan, Charles and Clifford Kupchan, "the promise of collective security", international security, Summer 1996, Vol. 20, pp. 56-61
18. Broek, Hans Van den, "Why Europe Needs a Common Foreign and Security policy", European Foreign Affairs Review, July 1996, Vol. 1, p.4
19. Hill, Christopher, "The Capability. Expeditions Gap, or Conceptualizing Europe's International Role", Journal or Common market Studies, 1993, Vol, 31, pp.305-328
20. Deudney, Daniela G. John Ikenberry. "The Logic for the West", world Policy Journal winter 1993/94, pp.17-25
21. Meunier, Sophie, "What single voice? European Institutions and EU-US. trade Negotiations", International organization, 2000, Vol. 54, p.105
22. Kissinger, Henry, 1994, Diplomacy. New York: Simon and Schuster, p. 21
23. Ibid, p.96
24. Hoff mann, Stanley, ed, 1995. The European Sisyphus: Esay on Europe 1964-1994.. Boulder: west view, p.6
25. Fursdon, Edward, 1980. The European Defence Community: A history. London: Macmillan, pp 3-10
26. Ache son, Dean. 1969. Present at the creation: My years at the state Department. London: Hamish Hamilton, p.435
27. Duchene, Francois and Jean Monnet. 1994. The First Stofesman of Interdependence. New York: W.W.Vorton and Company, p. 227
28. Van der Beugal, Ernst H. 1966. form Marshall Aid to Atlantic Partnership. London: Elsevier, p.293
29. Winand, pascaline. 1993. Eisenhower, Kennedy and the United state of Europe. New York: St. Martin's Press, p.168
30. Grosser, Alfred, 1980. The Western Alliance: European American Relations since 1945. London: Macmillan, p.140
31. Schwartz, David N. 1983. NATO's Nuclear Dilemmas. Washington, D.C.: The Brookings Institute, p.61
32. Regelsberger, Elfriode, efal. 1997. Foreign Policy of the European Union: Form EPC to CFSP and Beyond Boolder, Co.: Lynne Rienner Publisher.

33. Baldwin, David. 1985. Economic statecraft. Princeton: Princeton University Press, pp.13-14
34. Macleod, Iain, Ian Hendry, and Stephen Hyett, 1996. The External Relation of Law and practice. Oxford: Clarendon Press, pp.215-220
35. Holland, Martin, ed. 1991. The future of European Political Cooperation. London: Macmillan, p.180
36. Cahen, Alfrod. 1989. The wesdern European Union and NATO. London: Brassey's, p.91
37. Jopp, Mathias, Reinhardt Rummel and Peter Schmitt, eds. 1991. Integration and Security in Western Europe. Boulder, Co: West View Press, p.32
38. Cromwell, William C. 1992. The United State and the European pillar. London: Macmillan p.42
39. Kissinger, Henry. 1986. Years of Upheaval, Boston: Little, Brown, p.153
40. Nuttall, Simon, 1992, European political Cooperation. Oxford: Clarendon, Press, pp.283-287
41. Cogan, Charles G. 1994. Oldest Allies, Guarded Friends, The United States and France since 1940. west port, conn: Praeger, p.167
42. Gill, Stephen. 1989. Atlantic Relations, Beyond the Reagan Era. London: Harvester Wheat sheaf, p. 169
43. Gordon, Philip H.1993. A Cortain Idea of France, French Security Policy and the Gaullist Legacy, Princeton: Princeton University Press, p. 172
44. Winn, Neil, "CFSP, CESDP and the Eastern Enlargement of the European Union: Evolution in the Brussels institutions?" World Affairs, 2003, Vol.7
45. Van Eekelen, Wiliem Frederik. 1998. Debating European security, 1948-1998. The Hague - Brussols: sdv publishing, p.340
46. owen, David, "the Future of the Balkan. Foreign Affairs, Spring 1993, Vol.72, p.6
47. Eyal, Jonathan. 1993. European and Yugoslavia: Lessons from an failure. London: Royal United Service institute for Defence studief, p.14
48. Vanhoonarker, sophie. 2001. The Bush Administration and the Development of a European Security identity Burlington: Ashgate, p.228
49. Wolfforth, William C. "The stability of a Unipular world", International Security, Summer 1999, Vol.24, p.5-41
50. Lake, David A. "Ulysses's Triumph: American Power and the new

world order", security studies, summer 1999, Vol.8, pp.44-78
51. Keohane, Robert and Lisa Martin, "the Promise of institutional Theory", International security, summer 1995, Vol.19, p.47
52. Checkel, Jeffrey T.", The constructivist Turn in international Relations Theory", World politics January 1998, Vol.50, P.326
53. Yost, David S, "the New NATO and Sllecfine Security", Survival, Summer 1998, Vol.40, pp.135-160

تبعات فرهنگی ـ اجتماعی و اقتصادی مهاجرت ایرانیان به اروپا و سیاست اتحادیه اروپایی در قبال مهاجرت

سعید خالوزاده*

چکیده:

حضور مردمانی از فرهنگ‌های مختلف در جوامع و سرزمین‌های گوناگون، همواره زمینه‌ساز تبادل فرهنگی و نزدیکی هر چه بیشتر ملت‌ها به یکدیگر بوده است. با این‌همه، از هنگامی‌که مرزهای جغرافیایی جای خود را به تقسیم‌بندی‌های سیاسی داده‌اند، دیگر امکان مراودات آسان میان مردمان جهان چندان به سهولت امکان‌پذیر نمی‌باشد. در این میان، مسافرت‌های توریستی، مهاجرت‌ها و حتی پناهندگی‌های سیاسی و اجتماعی کارکرد ویژه‌ای در زمینه‌سازی حضور ملیت‌های مختلف در کنار یکدیگر دارا می‌باشد و در عین حال، مشکلات مختلفی را در روابط دیپلماتیک میان دولت‌ها پدید می‌آورد. در این مقاله تلاش خواهد شد تا ضمن بررسی

---

* دکترای علوم سیاسی از دانشگاه سوربن فرانسه.

سیاست‌های اتحادیه اروپا در قبال مهاجرت، تبعات فرهنگی ـ اجتماعی و اقتصادی مهاجرت ایرانیان به اروپا مورد بحث قرار گیرد و راه‌های کنترل آن بررسی شوند.

تاریخچه معاصر پناهندگی

در ۲۸ ژانویه سال ۱۹۵۱ پیمانی توسط سازمان ملل متحد در خصوص تعریف پناهندگی به امضا رسید که طبق آن از اشخاصی که (نه به صورت جمعی) با ذکر علت از تحت شکنجه قرار گرفتن هراس دارند، حمایت کند. حق پناهندگی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹٤۸ بیان شده، در این پیمان گنجانده نشده است. در این میان دو بحران بزرگ هنوز اثرات خود را بر جای دارند:

در سال ۱۹٤۷ جدایی پاکستان از هند موجب مرگ حدود یک میلیون نفر و آوارگی و تبعید ۱۱ میلیون نفر دیگر شد؛ در سال‌های ۵۰ــ۱۹٤۸ در فلسطین ۸٦۰ هزار نفر به‌طور هم‌زمان خانه و وسیله امرار معاش خود را از دست دادند؛ این خیل عظیم انسان‌های آواره و تبعیدی تحت حمایت آژانس اختصاصی سازمان ملل به نام آژانس امداد و خدمات ملل متحد (UNRWA) قرار گرفتند.

سرکوب شورش بوداپست در سال ۱۹٥٦ موجب تبعید حدود ۲۰۰ هزار مجاری شد. جنگ سرد نیز باعث مهاجرت‌های عظیم به کره و نیز هنگ‌کنگ شد (یک هیأت اعزامی پس از بررسی، تعداد ۳۸۵ هزار پناهنده چینی که تقریباً ۳۰ درصد کل جمعیت ساکنان بوده‌اند را شمارش کرده است). برای

غرب تمامی اشخاص گریزان از کشورهای بلوک شرق، سابق همانند یک پناهنده تلقی می‌شدند. به‌دنبال جنگ‌های داخلی افغانستان، عراق و آذربایجان بیش از ۳ میلیون پناهنده وارد ایران شدند و سال‌های زیادی در این کشور به سر بردند. به‌طوری که ایران در یک مقطع زمانی خاص تبدیل به بزرگ‌ترین کشور مأمن پناهندگان شد و حدود یک پنجم از کل پناهندگان جهان در ایران اقامت کردند.

البته شرایط بسیار تغییر کرده است. کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان ـ که در سال ۱۹۸۰ می‌توانست برای هر یک از پناهندگان ٦٠ دلار هزینه کند ـ در اواخر سال ۱۹۹۰ نمی‌توانست بیش از ٤٠ دلار به هر پناهنده اختصاص دهد.[1] کشورهای ثروتمند همیشه برای ممانعت از ورود پناهندگان، درصدد مسدود کردن تمامی روزنه‌های مرزهایشان هستند، از جمله این موارد می‌توان به ایجاد مرکز سانگات در نزدیکی تونل مانش (این مرکز اخیراً بسته شده است) که از طریق آن کردها و افغانی‌ها درصدد راه‌یابی به انگلستان بودند، همچنین فاجعه (WOOMERA) در استرالیا و کمپ محبوسین متقاضیان پناهندگی که مورد بازجویی گارد ساحلی استرالیا قرار گرفتند، اشاره کرد.

تعریف پناهنده

چگونه می‌توان پناهندگان و متقاضیان پناهندگی را تعریف کرد و بر مبنای چه معیارهایی، دولت‌ها و یا کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان (HCR) آن‌ها را تحت حمایت خود قرار می‌دهند؟ در واقع چه وجه اشتراکی

بین یک کشاورز فلسطینی طرد شده از میهن خود در سال ۱۹۴۸ و یک دانشجوی بومی کشوری که جنگ در آن بیداد می‌کند و یا یک ایرانی که برای زندگی بهتر عازم کشورهای اروپایی شده است، وجود دارد؟

در تمامی فرهنگ‌ها، مهمان‌نوازی به نوعی یک وظیفه مقدس محسوب می‌شود. با این وجود فقط در اواسط قرن بیستم بود که یک واکنش بین‌المللی تنظیم شده در این خصوص به‌وجود آمد. در سال ۱۹۵۰ سازمان ملل متحد، کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان را تأسیس کرد و با دادن حکمی سه ساله، مأموریت استقرار دوباره ۴۰۰ هزار پناهنده بازمانده از جنگ دوم جهانی را به آن محول کرد. این سازمان تا اول ژانویه سال ۲۰۰۲، در بیش از ۱۲۰ کشور جهان دفتر نمایندگی دایر کرد و ۱۹/۸ میلیون نفر دیگر نیز تا اکنون زیر پوشش این سازمان بوده‌اند.[۲] در میان این افراد، ٦١ درصد از پناهندگان در آن سوی مرزهای ملی خود زندگی می‌کنند، ۲٦ درصد اشخاصی هستند که در داخل کشور خود جابه‌جا شده‌اند و برای ۵ درصد دیگر از این متقاضیان هنوز قانونی قطعی جهت تعیین وضعیت آن‌ها وضع نشده است.[۳]

بر اساس کنوانسیون سازمان ملل متحد در امور پناهندگان که در سال ۱۹۵۱ در ژنو تصویب و در پروتکل سال ۱۹٦۷ نیز اصلاح شد، پناهنده به این صورت تعریف می‌شود که: پناهنده به شخصی اطلاق می‌شود که به واسطه هراس منطقی، تفاوت نژادی، مذهبی، قومی، ترس از گروهی و یا به‌دلایل سیاسی در خارج از کشور خود به سر می‌برد و به‌دلیل چنین هراسی مایل نیست به کشور خود بازگردد. این تعریفی است بین‌المللی از یک پناهنده اما پناهندگانی هم هستند که تعریف مشخصی از خود نیافته‌اند.

جمعیت پناهنده

از نظر پیمان‌های سازمان ملل متحد (UNO) در سال ۱۹۵۱، و سازمان وحدت آفریقا (ONU) در سال ۱۹۶۹، پناهنده به شخصی اطلاق می‌شود که از یک مرز عبور کرده باشد و همچنین اشخاصی که تحت حمایت موقت هستند و یا با یک قانون بشردوستانه مورد قبول واقع شده‌اند.

پناه‌جویان با مسائل متعددی مواجه هستند. در سراسر جهان به مناسبت روز جهانی پناهندگان[٤]، برنامه‌هایی در حال طراحی است. هدف از نام‌گذاری چنین روزی، بالا بردن آگاهی مردم جهان نسبت به رنج‌هایی است که قربانیان جنگ و افراد تحت تعقیب و آزار دچار آن هستند.

کوفی‌عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، در آستانه روز جهانی پناهندگان گفته است: «کمک‌های بشردوستانه، رنج‌های پناه‌جویان را کاهش داده اما این کمک‌ها هرگز نمی‌تواند جای حل مسائلی را که باعث آوارگی آن‌ها شده است را بگیرد.»

در حال حاضر به علت جنگ‌ها، سرکوب‌های سیاسی، مشکلات اقتصادی و اجتماعی، حداقل ۲۰ میلیون انسان به دور از محل تولد و یا کشور خود زندگی می‌کنند، بدون آن‌که توانایی بازگشت به موطن اصلی خود را داشته باشند. با این همه، متقاضیان پناهندگی سیاسی بیش از پیش با عدم استقبال کشورهای میزبانی مواجه می‌شوند که آن‌ها را متهم به کتمان کردن یک مهاجرت اقتصادی در زیرپوششی سیاسی می‌کنند.[٥]

دلایل مهاجرت

به‌طور عمده مهاجرت افراد به یکی از دلایل ذیل صورت می‌پذیرد:(٦)

الف. اقتصادی: برای یافتن یک زندگی بهتر برای خود و خانواده.

ب. سیاسی: برای فرار از رنج و ستم و شکنجه زندگی در کشورهایی که آسایش سیاسی، اجتماعی و فردی کمتر وجود دارد.

ج. عاطفی: برای پیوستن به سایر افراد خانواده.

باید توجه داشت که در نهایت، دلیل مهاجرت و ترک از وطن هر شخص، از دست دادن امید به آینده در کشور زادگاه خویش است چون فقط جبر زمان و مکان می‌تواند انسان را به بریدن تمام علائق انسانی و کنار گذاشتن عرق ملی وادار کند و به غربت بفرستد. بنابراین هر چند می‌توان علل مهاجرت را به‌منظور آمارگیری در سه سطح بالا تقسیم کرد ولی علت نهایی همان ناامیدی از آینده است که باعث می‌شود نخبگان مملکت به خانه و زندگی خود پشت پا بزنند و به دیار غربت پناه آورند.

مهاجرت می‌تواند یک‌طرفه نباشد

تجربه کشورهای جنوب (کشورهای فقیر و در حال توسعه) نشان داده است که هر چند که برای بیشتر آن‌ها مهاجرت شهروندانشان غیرقابل جبران و دائمی بوده، اما برخی از آن‌ها متوجه شده‌اند که نمی‌توان این شاهراه را مسدود کرد ولی می‌توان آن را دو طرفه کرد و بدین ترتیب هند، تایوان، چین و تا حدی ویتنام در سال‌های اخیر موفق شده‌اند شاهراه مهاجرت را تا حدودی دو طرفه کنند. آن‌ها توانسته‌اند از طریق شهروندان سابق خود بین

سیلیکان و کالیفرنیا و کشورهای خود رابطه برقرار کنند و به این طریق تکنولوژی و در بعضی موارد سرمایه مالی را نیز در مملکت خود جذب کنند.[۷] بنابراین هندی‌های آمریکایی با دسترسی به منبع عظیم نیروی تحصیل کرده هند در هندوستان، جمعیت «سیلیکان هندی» را در هندوستان تشکیل داده‌اند که با سیلیکان کالیفرنیا رقابت می‌کند. این رقابت به حدی رسیده است که مدیران شرکت «های تک» در آمریکا به‌طور شفاف دلهره‌های خود را ابراز کرده‌اند. ترس آن‌ها به این دلیل است که می‌خواهند رهبری تولید تکنولوژی جدید (به‌خصوص نرم‌افزار) که مهم‌ترین منبع رشد اقتصادی آمریکا محسوب می‌شود را به هر قیمتی برای خود نگه دارند و آن را از دست ندهند.

اتحادیه اروپایی بعد از تصویب پیمان ماستریخت در دسامبر ۱۹۹۱، برای عقب راندن متقاضیان پناهندگی که رو به سوی مرزهای آنان دارند تصور کشور امن بیگانه را ابداع کرد؛ به این شکل که اگر این اشخاص از یکی از چند کشور امن عبور کرده باشند حق پناهندگی آن‌ها مردود می‌شود. از سوی دیگر تلقی فرانسوی، سوئیسی و آلمانی، پناهنده سیاسی را ملزم به تهدید و شکنجه ناشی از حکومت می‌کند و به این شکل الجزایری‌های مورد تهدید از سوی گروه‌های اسلامی و یا پناهندگان اجتماعی و اقتصادی ایران در کشورهای اروپای غربی، در این چارچوب نمی‌گنجند.[۸]

در زمان جنگ‌های ضد استعماری تصویر پناهندگانی که بر دروازه‌های اروپا می‌کوبیدند، تغییر پیدا کرد. بعد از فروپاشی بلوک شرق و راهی شدن مردم اروپای شرقی به کشورهای غرب اروپا برای یافتن دنیایی بهتر، دیگر

اروپای غربی حاضر نبود به آفریقایی‌ها، کردها، سریلانکایی‌ها، کامبوجی‌هـا و ویتنامی‌ها که اکثرشان در راه مهاجرت در دریا هـلاک مـی‌شـدند، پناهنـدگی بدهـد. جنـگ‌هـای یوگسـلاوی در دهـه ۹۰ موجـب افـزایش متقاضـیان و پناهندگان اروپایی‌الاصل شد.[۹]

اتحادیه اروپایی با تصویب معاهـده آمسـتردام در سـال ۱۹۹۷ بـه وضـع قوانین محدودکننده‌ای به منظـور محافظـت از دژ اروپـا در جهـت مقابلـه بـا وضعیت فوق اقدام کرد. کشورهای صنعتی مخالفت خود را نسبت بـه تعـداد زیادی از متقاضیان پناهندگی که مظنـون بـه پناهنـده دروغـین هسـتند، ابـراز می‌کنند و به این شکل پناه‌جویان تـلاش زیـادی در جهـت دور زدن درهـای بسته برای مهاجرت‌های اقتصادی خود می‌کنند.

در سازمان ملل متحد ٥/٤ میلیون نفر در بـین افـراد پناهنـده در صـورت متقاضی بودن از حمایت و کمک بهره‌مند می‌شوند.[۱۰] تمامی افراد باقی‌مانـده که بر طبق برآوردهای به عمل آمده بین ۲۰ تا ۳۰ میلیـون نفـر مـی‌باشـند، از دریافت کمک‌های (HCR) محروم هستند. به‌علاوه، این اشخاص در آمار این سازمان لحاظ نمی‌شوند. کمیته پناهندگان ایالات متحده آمریکـا[۱۱] هـر سـاله اقدام به انتشار ارزیـابی نـاقص مـی‌کنـد و ایـن افـراد غالبـاً دور از دسـترس سازمان‌های بشردوستانه، اکثرا مدت‌ها بدون کمک و حمایت باقی می‌مانند.

کاهش متقاضیان پناهندگی در اروپای غربی

بر اساس گزارشی که آژانس پناهندگان سازمان ملل تهیه کرده اسـت، کـاهش شمار افرادی که از کشورهای ثروتمنـد جهـان تقاضـای پناهنـدگی مـی‌کننـد

به‌شدت ادامه دارد. بر اساس این گزارش، شمار افرادی که در کشورهای توسعه یافته تقاضای پناهندگی می‌کنند در فاصله سه ماهه پایانی سال ۲۰۰۲ تا سه ماهه نخست سال ۲۰۰۳، ۱۶ درصد کاهش پیدا کرده است.

در اروپا، شمار متقاضیان به کمترین میزان خود ـ در حداقل سه سال گذشته ـ رسیده است. به گفته کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل؛ در ۲۹ کشوری که تحت پوشش این گزارش قرار دارند و اکثراً شامل اروپا و آمریکای شمالی است، در سه ماهه نخست سال ۲۰۰۳ بیش از ۱۲۰ هزار تقاضای پناهندگی ثبت شد. این در حالی است که شمار متقاضیان در سه ماهه پایانی سال ۲۰۰۲ حدود ۲۰۰ هزار نفر بیش از این بوده است. نیمی از این کاهش، به بریتانیا مربوط می‌شود که تعداد متقاضیان پناهندگی در آن ۱۰,۰۰۰ نفر کمتر بود. این ارقام معمولاً منعکس کننده اوضاع در حال دگرگونی کشورهای پیرامون است. به‌دنبال سقوط حکومت طالبان در افغانستان، شمار پناه‌جویان افغان به‌شدت کاهش پیدا کرده است، اما در همین حال جنگ در کشور ساحل عاج در غرب آفریقا باعث افزایش شمار پناه‌جویان در فرانسه شده است.

با این حال در مجموع سیر نزولی میزان تقاضای پناهندگی همچنان پایدار است. در اتحادیه اروپایی، شمار متقاضیان در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۱ به نصف رسیده است که علت عمده آن، پایان جنگ در یوگسلاوی سابق است. همچنین این مسئله که افکار عمومی مردم کشورهای توسعه یافته طی سال‌های اخیر نسبت به پناه‌جویان خصومت‌آمیزتر شده است صحیح است و در عین حال کشورهای مبدا، قوانین سخت‌تری برای جلوگیری از مهاجرت

اتخاذ کرده‌اند. این وضع برای مثال به کاهش شمار افرادی که از ایران برای پناهندگی به اروپا می‌آیند، منجر شده است.[۱۲]

اما در مجموع، آژانس پناهندگان سازمان ملل می‌گوید که پیوند روشنی میان تغییر در افکار عمومی مردم کشورهای توسعه یافته و شمار کسانی که در این کشورها تقاضای پناهندگی می‌کنند وجود ندارد و افت شمار متقاضیان به‌طور عمده از عوامل دیگر ناشی می‌شود.

سیاست اتحادیه اروپایی برای برخورد با پدیده مهاجرت‌های غیرقانونی

با توجه به جذابیت کشورهای غرب اروپا برای متقاضیان مهاجرت و پناهندگی و تمایل آن افراد جهت عزیمت به این کشورها، هم‌اکنون این موضوع دلمشغولی زیادی برای اتحادیه اروپایی به‌وجود آورده است. در این راستا تدوین یک سیاست واحد پناهندگی در اتحادیه اهمیت بسیاری دارد. مدت‌هاست ۱۵ کشور عضو اتحادیه تلاش خود را برای سازماندهی و کنترل امور مربوط به مهاجرت و پناهندگی آغاز کرده‌اند و این در حالی ست که آمار موجود در مورد تعداد پناهندگان و پناه‌جویان آن‌ها را نگران ساخته است. مطابق آخرین آمار کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، در حال حاضر ۱/۸ میلیون نفر پناهنده در کشورهای عضو اتحادیه به سر می‌برند که ۱۵ درصد مجموع پناهندگان دنیا را تشکیل می‌دهند. از طرف دیگر حدود ۲۵ درصد از درخواست‌های پناهندگی فوق فقط طی سال گذشته در اروپا ارائه شده است. حساسیت کشورهای اروپایی روز به روز در قبال وضعیت پناهندگان بیشتر می‌شود و این در حالی است که سیل ورود پناهندگان به

اروپای غربی در سال گذشته بسیار افزایش یافته است.

از زمان تحولات ناشی از حمله ۱۱ سپتامبر به آمریکا، مشکلات ناشی از حضور پناهندگان خارجی مقیم اروپای غربی بیش از پیش مطرح شده و این امر فشار زیادی به کشورهای اروپایی وارد می‌آورد و اتحادیه اروپایی به اشکال مختلف در تلاش است که از ورود مهاجرانی که به‌صورت غیرقانونی وارد این کشور می‌شود ممانعت به عمل آورد. بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر، موضع اتحادیه اروپایی در قبال حضور مهاجران خارجی در قلمرو کشورهای عضو بسیار سخت شده و با گذشت زمان این سخت‌گیری‌ها در حال افزایش است. کشورهای عضو اتحادیه به‌دنبال رسیدن به یک موضع مشترک در خصوص سیاست پذیرش پناهندگان و مهاجران خارجی هستند و در این راستا تلاش‌های زیادی را به عمل آورده‌اند.

از طرف دیگر هم‌اکنون بحث اعمال فشار و تحریم کشورهای ثالث در برخی محافل اروپایی مورد بررسی است و در این میان برخی از اعضای اتحادیه اروپایی از جمله انگلیس، اسپانیا و دانمارک از این نظر حمایت می‌کنند. فرانسه اعلام کرده که مخالف مجازات کشورهای مهاجرفرست به اروپا است. اسپانیا دارای مشکل جدی با پدیده مهاجرت از کشور مغرب و دیگر کشورهای عرب زبان شمال آفریقا است. این در حالی است که در بین کشورهای عضو اتحادیه اروپایی برخی از اعضا موافق اتخاذ یک موضع شدید و سخت در قبال کشورهای مهاجرفرست نیستند و چندان از سیاست بازگشت مهاجران غیرقانونی به کشورهای مبدأ حمایت نمی‌کنند. این اختلاف مواضع باعث شده که هم‌اکنون برخی از اعضا خواستار برخورد

جدی و شدید با اعضایی شوند که از یک سیاست منعطف در قبال مهاجران خارجی حمایت می‌کنند. در ارتباط با ایران می‌توان پیش‌بینی کرد که مباحث مربوط به پناهندگان و مهاجرت‌های غیرقانونی در چارچوب مذاکرات دو طرف جهت انعقاد یک موافقتنامه اقتصادی مطرح خواهد شد.

خوزه ماریا اسنار، نخست‌وزیر اسپانیا، در مقام ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپایی در تاریخ ۲۰ خردادماه ۱۳۸۱ هشدار داد که اتحادیه اروپایی حق کاهش سطح مناسبات خود را با آن دسته از کشورهای جهان سوم که در خصوص مسئله مهاجرت با این اتحادیه همکاری نکنند، برای خود محفوظ می‌دارد. وی خاطرنشان ساخت اتحادیه اروپایی ممکن است برای فشار آوردن به کشورهای جهان سوم جهت همکاری در زمینه مبارزه با مهاجرت غیرقانونی اقدام به بازنگری برخی از قراردادهای خارجی خود با این کشورها کند. وی افزود اتحادیه اروپایی باید سیاست واحدی را در مورد مسئله مهاجران خارجی اتخاذ کند.

کشورهای اروپایی با توجه به مقررات اروپایی و کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو مشکلات زیادی برای اخراج پناهندگان دارند و لذا می‌خواهند با همکاری کشورهای مهاجرفرست، این افراد را به کشورهای خود بازگردانند.

در ارتباط با مهاجران ایرانی، اتحادیه اروپایی تاکنون مذاکرات زیادی با ایران پیرامون ایرانیانی که دارای اقامت غیرقانونی در قلمرو اتحادیه هستند داشته و خواستار بازگرداندن این افراد شده است. البته باید در نظر داشت که

کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو محدودیت‌هایی برای اتحادیه جهت بازگرداندن این افراد ایجاد می‌کند و از طرفی خواست و اراده فرد پناهنده باید لحاظ شود و این بازگشت باید بر اساس خواست وی و به‌صورت داوطلبانه صورت گیرد.

اتحادیه اروپایی در نظر دارد با هماهنگ کردن اقدامات خود، برخورد منسجم‌تری با پدیده رو به رشد مهاجرت خارجی داشته باشد. از طرف دیگر رشد جناح‌های راست افراطی در کشورهای عضو اتحادیه اروپایی موضوعی است که بر نحوه برخورد دولت‌های اروپایی با پدیده مهاجران خارجی تأثیر می‌گذارد. در واقع احزاب راست افراطی مدت‌هاست که از سیاست‌های دولت حاکم در قبال موضوع مهاجرت و پناهندگی سودجویی می‌کنند.

از طرف دیگر بحث گسترش اتحادیه اروپایی و افزایش اعضای اتحادیه با ورود کشورهای شرق و مرکز اروپا باعث خواهد شد تا موج جدیدی از نیروی کار این کشورها راهی کشورهای اتحادیه اروپایی شوند و این امر از هم‌اکنون موجبات نگرانی کشورهای اتحادیه اروپایی را فراهم آورده است.

یکی از اقدامات مهم اتحادیه اروپایی در این زمینه ایجاد هماهنگی در مجموعه قوانین اتحادیه در خصوص مهاجرت، حق پناهندگی و پذیرش مهاجران است. کنترل بیشتر در مبادی ورودی مرزهای شنگن و ایجاد کار و اشتغال در کشورهای در حال توسعه، از دیگر راه‌های جلوگیری از مهاجرت به اتحادیه اروپایی است. قطع کمک‌های اقتصادی به کشورهای مهاجرفرست، بازنگری در روابط تجاری با این کشورها، به حداقل رساندن میزان مهاجرت‌های غیرقانونی و کنترل تعداد مهاجران غیرقانونی از شیوه‌های دیگری است که هم‌اکنون در دستور کار اتحادیه اروپایی قرار دارد.

اتحادیه اروپایی برای مبارزه با ورود مهاجران خارجی به همکاری و هماهنگی سیاست‌های خود با کشورهای ثالث و اتحادیه‌های منطقه‌ای دست‌زده است. در این راستا نشست وزرای خارجه و دادگستری اتحادیه اروپایی و ۱۰ کشور جنوب شرقی آسیا در روزهای ۱۵ و ۱۶ فروردین ماه ۱۳۸۱ در اسپانیا برگزار شد. هدف از برگزاری این جلسه بررسی راه‌های نحوه مدیریت بر موج مهاجرت‌ها و مقابله با مهاجرت‌های غیرقانونی بود. در پایان این نشست بیانیه‌ای منتشر شد که در آن آمده است هدف از انجام این نشست بررسی میزان مهاجرت‌های غیرقانونی و تحقیق راجع به اسناد و اوراق هویت جعلی خواهد بود. در این نشست دو طرف تصدیق کردند که مهاجرت‌های غیرقانونی مشکل و معضل مشترک دو کشور است و تلاش برای ریشه‌کن کردن فقر و توسعه اقتصادی کشورها برای جلوگیری از سیل مهاجرت‌ها به‌خصوص مهاجرت‌های غیرقانونی از آسیا به اروپا ضرورت دارد. در این بیانیه انجام تبادل سیستماتیک اطلاعات با هدف شناسایی مسیرهای عزیمت افراد از آسیا به اروپا و شبکه‌های قاچاق انسان پیشنهاد شده است.

وزرای خارجه کشورهای اتحادیه اروپایی در تاریخ ۵ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۱ در لوگزامبورگ پیرامون تنظیم یک طرح کاری برای برقراری گشت مشترک پیرامون مرزهای اتحادیه اروپایی به توافق رسیدند. اجرای این طرح قرار است با بودجه اتحادیه اروپایی تأمین مالی شود. طبق اعلام کمیسیونر قضایی اتحادیه اروپایی این طرح بعد از تاریخ فوق به مورد اجرا در می‌آید. هدف اصلی این طرح جلوگیری از ورود مهاجران خارجی به قلمرو اتحادیه

اروپایی است. به‌نظر می‌رسد طرح فوق شامل مرزهای دریایی نیز می‌شود و به‌زودی گشت‌های دریایی اتحادیه اروپایی برای جلوگیری از ورود مهاجران غیرقانونی در دریا نیز مستقر خواهند شد.

وزرای خارجه کشورهای اتحادیه اروپایی در تاریخ ۹ خردادماه ۱۳۸۱ نیز در رم موضوعات مربوط به مهاجرت، پناهندگی، قاچاق انسان و تشکیل یک نیروی پلیس اروپایی را مورد بحث و تبادل نظر قرار دادند. تشکیل نیروی پلیس مرزی اروپایی برای کنترل بهتر فرودگاه‌ها و برخورد هماهنگ‌تر اتحادیه اروپایی با سیل مهاجرت خارجی یکی از موضوعات اصلی اجلاس وزرای در رم بوده است. تصمیم نهایی در رابطه با این نیرو در اجلاس سران اتحادیه اروپایی در تاریخ ۳۱ خردادماه ۱۳۸۱ در پایان ریاست اسپانیا در شهر سویل گرفته شد. تشکیل نیروی پلیس مرزی مشترک بین کشورهای عضو اتحادیه اروپایی به‌صورت تدریجی خواهد بود و ظرف ۵ سال آینده تکمیل خواهد شد. این نیرو وظیفه خواهد داشت اقدامات خود را برای برخورد با ورود مهاجران غیرقانونی هماهنگ کرده و از سیاست واحدی پیروی کند.

اجلاس سران اتحادیه اروپایی در سویل

اجلاس دو روزه سران ۱۵ کشور عضو اتحادیه اروپا در روز جمعه ۱۳۸۱/۰۳/۳۱ در شهر سویل مرکز ایالت اندولس اسپانیا برگزار شد. مسائل مربوط به «مهاجرت و پناهندگی» از مهم‌ترین مباحث مطروحه در اجلاس سویل بود. در این جلسه یک برنامه عملی مشخص و یک سیاست مشترک در زمینه مهاجرت از سوی سران اتحادیه اروپایی اتخاذ شد. سران در این

اجلاس پیرامون مهاجرت‌های غیرقانونی و پذیرش غیرقانونی و پذیرش پناهندگان خارجی به بحث و تبادل‌نظر پرداختند. دانمارک که از اول ژوییه ۲۰۰۲ ریاست شش ماهه اتحادیه اروپایی را به‌عهده گرفت، معتقد است که سیاست تجاری و اعطای کمک‌ها به کشورهای ثالث می‌تواند در چارچوب سیاست چماق و هویج در مبارزه با مهاجرت‌های غیرقانونی در قبال کشورهای ثالث مهاجرفرست مورد استفاده قرار بگیرد. در این اجلاس رهبران اروپا در خصوص موضوعات ذیل به توافق رسیدند:

● اصلاح سیاست‌های پناهندگی و مهاجرت و انجام اقداماتی جهت مبارزه با مهاجرت‌های غیرقانونی به کشورهای عضو اتحادیه؛ در این رابطه قرار شد اقدامات ذیل صورت پذیرد:

بررسی مجدد فهرست کشورهایی که اتباع آنان جهت ورود به اتحادیه نیاز به کسب ویزا دارند؛

اجرای روشی مشترک جهت شناسایی رویدادهای جعلی از ابتدای سال آتی مسیحی؛

تصویب مقررات مربوط به بازگرداندن مهاجران به کشورهای مبدأ؛

بازگرداندن مهاجران افغانی به کشورشان با توجه به وضعیت سیاسی جدید در این کشور؛

تصویب مقررات مبارزه با قاچاق انسان در اجلاس وزرای کشور و دادگستری عضو اتحادیه؛

انجام اقدامات لازم جهت کنترل مرزها و انجام عملیات مشترک جهت کنترل مرزهای خارجی اتحادیه؛

اتخاذ روش‌های مشترک جهت پیشگیری از خطرات ناشی از مهاجرت‌های غیرقانونی؛

- پیشنهاد اضافه کردن بندی در موافقتنامه‌های آتی اتحادیه اروپایی با کشورهای مهاجرفرست جهت عملیات مشترک برای کنترل مهاجرت‌های غیرقانونی و بررسی دوره‌ای این‌گونه موافقتنامه‌ها با کشورهایی که در رابطه با مبارزه با مهاجرت غیرقانونی اقدام نمی‌کنند و در صورت لزوم محدود کردن همکاری‌های اتحادیه با این‌گونه کشورها؛
- اعمال سیاست‌های مشترک پناهندگی از جمله تدوین مقررات در خصوص ویزاهای خانوادگی جهت پناهندگان.

پدیده فرار مغزها

یکی از بلایایی که کم و بیش دامنگیر تمام کشورها می‌شود مسئله فرار مغزهاست. متأسفانه بعضی از دولت‌ها به‌طور آگاهانه و یا ناآگاهانه بر این مسئله دامن می‌زنند و فرار مغزها را تشدید و دائمی می‌کنند.

به‌طور معمول می‌توان گفت که قشر مهاجر هر کشور بیشتر از بهترین، مستعدترین و فعال‌ترین افراد یک جامعه هستند. در یک جامعه (این جامعه می‌تواند یک شرکت، یک شهر و یا یک مملکت باشد، تفاوتی به لحاظ کیفی وجود ندارد بلکه تفاوت در سطح کمی خواهد بود) کسانی می‌توانند کار و مکان بهتری برای خود دست و پا کنند که حرفه آن‌ها در بازار طالب داشته باشد. در نتیجه آن‌هایی که بالقوه می‌توانند مهاجرت کنند بیشتر از منتخبان یک جامعه هستند.

پذیرش مهاجر از سوی کشورهای پیشرفته

یکی از فاکتورهای مهم رشد اقتصادی هر مملکت بستگی به رشد نیروی کار آن دارد. در عین حال رشد جمعیت و در نتیجه نیروی کار در کشورهای پیشرفته در حال رکود بوده است. بنابراین تنها راه برای رشد نیروی کار مهاجرپذیری است. در این راستا رقابت شدیدی بین کشورهای پیشرفته برای جذب نیروهای کار مجرب و حرفه‌ای وجود دارد. بزرگ‌ترین مغناطیس سرمایه‌های انسانی، آمریکا بوده است. تعداد کل مهاجران به آمریکا در دویست سال گذشته بیش از ۷۵ میلیون نفر و فقط در دهه ۹۰ حدود ۱۵,۸۰۰,۰۰۰ نفر بوده است.[۱۳]

کانادا نیز از این موهبت استفاده سرشاری برده است. هر چند که مرغ همسایه برای شهروندهای کشورهای توسعه یافته نیز غاز بوده است و همه ساله تعدادی از نخبه‌های کانادا به آمریکا مهاجرت می‌کنند ولی تراز مهاجرت به کانادا به علت مهاجرت از کشورهای دیگر به این کشور مثبت بوده است. کانادا فقط در دهه ۹۰ میلادی بیش از ۲,۲۰۰,۰۰۰ نفر مهاجر قبول کرده است. شایع است که نخست‌وزیر کانادا اظهار کرده بود که؛ از انقلاب ایران برای هدیه نیروی انسانی تحصیل‌کرده و ثروتمند به کانادا متشکر است.[۱٤] ولی کانادا فقط به‌طور منفعلانه منتظر مهاجران با سرمایه مالی و انسانی نبوده است. در سال ۲۰۰۰ در یک برنامه پنج ساله دولت ۵۰۰ میلیون دلار سوبسید برای دانشگاه‌ها تصویب کرد. منظور از این برنامه کمک به دانشگاه‌ها برای تعلیم و پرورش نیروی انسانی لازم برای شرکت «های تک» و برای شرکت‌هایی که احتیاج به محققان مجرب تراز اول دارند قلمداد

شد.[۱۵] به این صورت با این‌گونه برنامه‌های آینده‌نگر هم از مهاجرت کارشناسان کانادایی به دیگر کشورها جلوگیری می‌شود و هم کارشناسان کشورهای دیگر به کانادا جذب می‌شوند و این برنامه‌ها تاکنون در این مورد موفق بوده‌اند.[۱۶]

اگرچه ایران خود یکی از کشورهایی است که پناهندگان زیادی را که از سال‌های سال به‌دلیل جنگ‌های داخلی و خارجی در افغانستان، عراق و آذربایجان به این کشور آمده‌اند در خود جای داده است، ولی از طرف دیگر تعداد زیادی از ایرانیان نیز ترک وطن کرده و به کشورهای دیگر رفته‌اند.

مهاجرانی که از کشورهای ثروتمند مانند ایران به کشورهای ثروتمند دیگر می‌روند، برخلاف آن‌هایی که از کشورهای فقیر و جنگ‌زده مانند افغانستان به ایران مهاجرت کردند، بیشتر قشر تحصیل‌کرده و کارگران ماهر بوده‌اند. هر چند که آمارهای رسمی ضد و نقیض هستند ولی بین یک تا سه میلیون از افراد ثروتمند، تحصیل‌کرده، کارشناس و کارگران ماهر ایران به دلایل مختلف به خارج و به‌خصوص به آمریکا مهاجرت کرده‌اند. بنابراین ضرر قابل توجهی که مهاجرت ایرانیان به کشورهای خارجی برای کشور داشت بیشتر متوجه سطوح بالای اجتماع (سطح مدیریت) و به‌خصوص دانشگاه‌های مملکت شد. فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها به‌علت عدم وجود کار هر کدام به نحوی به‌طور موقت به خارج

از کشور مهاجرت می‌کنند و وقتی از مواهب ینگه دنیا کامشان شیرین شد و به به‌دست آوردن آن‌چه که می‌خواستند امیدوار شدند، راه برگشت ندارند و سکونت موقت آن‌ها به سکونت دائمی تبدیل می‌شود.[۱۷]

باید توجه کرد که ضرر مهاجرت‌ها فقط مربوط به سطح مدیریت و دانشگاه‌ها نبوده است. صنایع ایران نیز ضربه مهمی متحمل شدند. به‌طور مثال می‌توان صنعت قالی‌بافی را نام برده که تا پیش از انقلاب فرش ایران از نظر کیفی رقیب قابل ملاحظه‌ای نداشت و قالی‌های هند و پاکستان و چین نمی‌توانستند از نظر کیفیت با فرش‌های بافت ایران رقابت کنند، بنابراین بازار فرش جهان منحصر به ایران بود. فرش‌های چین و هند و پاکستان و غیره نیز هر کدام برای خود بازاری جداگانه داشتند. ولی در سال‌های گذشته که قالیبافان ایران به پاکستان و دیگر نقاط دنیا مهاجرت کرده‌اند فرش‌های بسیار زیبا با کیفیت بسیار خوب به بازار کشورهای اروپایی فرستاده‌اند و رقیب سرسختی برای فرش‌های بافت ایران شده‌اند. در نتیجه ارزهای خارجی که به ایران می‌رفت این روزها به پاکستان و هند و چین می‌روند.

حداقل دو دلیل مهم وجود دارد که ضرورت توجه به این مسئله را می‌رساند:

۱. تعداد افراد باهوش و تحصیل‌کرده محدود است و دولت باید وضعیت را تغییر دهد.

۲. تعلیم و تربیت این افراد هزینه فراوانی برای مملکت دارد. تخمین زده‌اند که تربیت هر پزشک برای آمریکا بیش از یک میلیون دلار هزینه دارد. بنابراین هر پزشکی که به آمریکا بیاید حدود یک میلیون دلار به اقتصاد

آمریکا کمک مجانی داده است. ولی اگر به فرض محال آمریکا راضی شود که به کشور فرستنده این پول را بپردازد آن هم ضرر کشور فرستنده را جبران نمی‌کند زیرا ضررهای جنبی آن برای کشور فرستنده زیادتر از یک میلیون دلار است.

احمد اخوی، محقق و پژوهشگر اقتصادی و مشاور معاونت برنامه‌ریزی و بررسی‌های اقتصادی وزارت بازرگانی که پژوهش‌های زیادی در خصوص سرمایه‌های فکری و مالی متخصصین ایرانی انجام داده معتقد است که سرمایه‌های ایرانیان مقیم خارج به‌صورت مالی یا نیروی انسانی و فکری، در صورت فعال بودن، برای تولید و صادرات کشور بسیار مفید است. زیرا از یک سو به منافع و دانش لازم مجهز و از سوی دیگر به شبکه جهانی تولید، توزیع و صادرات متصل هستند. بسیاری از بازرگانان و مدیران ایرانی مقیم خارج یا حتی اصحاب علم و فن، در شبکه‌ای از ارتباطات کاری قرار دارند که آن شبکه حکم بالاترین سرمایه را دارد. این پژوهشگر اقتصادی معتقد است ایرانیان مقیم خارج می‌توانند بازرگانان و صادرکنندگان را در بازارهای خود شریک سازند، شرایط و مسیر مناسبی برای جلب و جذب سرمایه‌گذاران خارجی فراهم آورند و از طرفی سرمایه مالی خودشان نیز رقم بسیار بالایی است که شاید به‌تنهایی از عهده اداره یک اقتصاد برآید.[۱۸]

خاطرنشان می‌شود که بازگشت ایرانیان مقیم خارج و سرمایه‌هایشان به کشور به تجدید اعتماد سرمایه‌گذاران به آینده اقتصاد و تجارت ایران و پایین آوردن درجه مخاطره‌پذیری (نرخ ریسک) ایران کمک می‌کند و تأثیر شایانی بر تأمین مالی خارجی برای کشور خواهد داشت. همچنین اعتبار ایران را

برای دریافت وام‌های خارجی افزایش می‌دهد. با توجه به نقش این افراد در جلب اعتماد سرمایه‌گذاران خارجی و توان آن‌ها در حفظ و توسعه بازارهای صادراتی در اغلب رشته‌های صنعتی، چنانچه تمایل و انگیزه ایرانیان مقیم خارج جلب شود، دستیابی به فناوری‌های نوین، بازارهای نوین صادراتی و حفظ بازارهای صادراتی تسهیل می‌شود.

مهاجرت یا فرار مغزها پدیده‌ای است که تبعات منفی زیادی دارد. با توجه به این‌که سرمایه‌گذاری و هزینه زیادی در این زمینه به امید بهره‌گیری بلندمدت از بازدهی آن‌ها صورت گرفته و اکنون که موسم باروری رسیده این باروری به خارج از مرزها منتقل می‌شود. در چارچوب اقتصاد سیاسی این امر به مفهوم جریان معکوس منابع است. یعنی کشور نیازمند و در حال توسعه‌ای مثل ایران، نه تنها از مزایای سرمایه خارجی (مالی، فیزیکی و انسانی ـ فکری) بهره‌ای نمی‌برد و از دستاوردهای تمدن بشری با سرمایه‌گذاری کمتری بهره‌مند نمی‌شود، بلکه برای کاهش هزینه در کشورهای ثروتمند و توسعه یافته هزینه می‌کند. به‌طور مسلم این پدیده از نظر توسعه پایدار به زیان ایران است و فرهنگ خارج‌نشینی و خارج زیستی را به فرزندان ما تعلیم می‌دهد. ناگفته نماند که اگر این مهاجرت به صورت هدفمند و اعزام هیأت علمی ـ پژوهشی و یا کارشناسان فنی بنگاه‌ها و نظایر آن و برای طی دوره‌های معین باشد، آن وقت در عین فایده‌رسانی به دیگر کشورها، افزایش ارزش سرمایه انسانی کشور را به همراه دارد و بسیار مفید است.

قضاوت نسبت به مهاجرت سرمایه‌های انسانی در چارچوب عملکرد

اقتصاد کلان البته کمتر مذموم است، زیرا اگر سایر ظرفیت‌ها و منابع کشور در اشتغال کامل باشند و به لحاظ سرمایه انسانی ظرفیت خالی وجود داشته باشد، مفید بوده و خالص درآمد عوامل تولید از خارج را افزایش می‌دهد. همان‌طور، شاهد هستیم، کمک ارسالی مهاجران به خانواده‌هایشان در ایران تا حدود زیادی وضع درآمد و رفاه این خانواده‌ها را دگرگون می‌کند. مخالفت با پدیده فرار مغزها به این خاطر است که صادرات منابع در واقع صادرات کالا نیست و در بلندمدت به بنیان تولید و توسعه پایدار کشور لطمه وارد می‌کند. لازم است که به این منابع و دیگر عوامل تولید ارزش افزوده داده شود و تولیدات آن صادر شود. در این صورت این یک نوع صادرات واقعی است که فرهنگ صادرات و تقویت روزافزون بنیه صادراتی کشور را به‌دنبال دارد.

از طرف دیگر باید در نظر داشت برای تمام کسانی که ایران را ترک می‌کنند یا می‌خواهند ترک کنند این مطلب که آن‌ها از ایران خوششان نمی‌آید صدق نمی‌کند. برخی می‌گویند برای ما کار نیست، آن‌ها دوست دارند در ایران بمانند اما کاری متناسب با تحصیلات آن‌ها وجود ندارد. همچنین بازخرید شدن برای تغییر فضای کار از بخش دولتی به بخش خصوصی نیز نباید نادیده گرفته شود.[۱۹]

توزیع تخصص در ساختار دولت

در توزیع ساختار نیروی انسانی دولت، بر حسب مدرک تحصیلی، حدود ۲۵ درصد را نیروهای کمتر از دیپلم و حدود ۳۰ درصد را نیروهای دیپلم تشکیل

داده‌اند. سهم نیروهای فوق دیپلم و کارشناسی نیز هر کدام حدود ۲۰ درصد است. سطح کارشناسی ارشد و دکتری نیز در مجموع حدود ۳ درصد از تعداد کارکنان دولت (به‌ترتیب حدود ۷/۱ و ۳/۱ درصد از این میزان) را در بر می‌گیرد.[۲۰]

به‌عنوان یک نمونه قابل مطالعه، اگر بخواهیم وضعیت تحصیلی کارکنان وزارت نفت را در نظر بگیریم باید گفت وزارت نفت در حالی حدود ۵ درصد از کل نیروهای دولتی را در بدنه خود جای داده است که از مجموع کارمندان این وزارتخانه حدود ۵۰ درصد را افراد زیر دیپلم تشکیل می‌دهند و ۳۰ درصد نیز دارای مدرک تحصیلی دیپلم هستند. حدود ۱۸ درصد فوق دیپلم و لیسانس و کمتر از ۲ درصد نیروهای فوق لیسانس و دکتری، ترکیب نیروی انسانی شاغل در این وزارتخانه به لحاظ میزان تحصیلات را شامل می‌شود. آن‌چه به وضوح می‌توان دریافت این است که در وزارت نفت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین وزارتخانه‌های کشور و اصولاً به‌عنوان وزارتخانه‌ای که به‌دلیل تک‌محصولی بودن کشور ما ایجاد شده است ۸۰ درصد نیروها دیپلم و کمتر از دیپلم هستند و این موضوع با توجه به وضعیت مرتبط با صنعت نفت قابل تأمل است.[۲۱]

بررسی این موضوع که صنعت نفت ایران و به تبع فعالیت‌های متنوع ناشی از این صنعت تا چه اندازه می‌توانست فضا را برای حضور مؤثر این افراد فراهم کند و در عمل تحقق نیافته است به یک مطالعه وسیع و همه جانبه نیاز دارد اما مسلم است که تحرک این صنعت در حوزه‌های مختلف از خروج بسیاری از متخصصان و کارشناسان جلوگیری خواهد کرد.

مهاجرت متخصصان

جامعه شناسانی که در خصوص پدیده مهاجرت متخصصان یا فرار مغزها اظهارنظر می‌کنند در کنار عوامل متعدد یکی از عوامل بسیار مهم در تشدید این فرایند را نبود فضا و محیط مناسب فعالیت و کار به لحاظ حرفه‌ای برای این‌گونه افراد ذکر می‌کنند.

نورالدین پیرمؤذن[۲۲] تعداد اساتید ایرانی در دانشگاه‌های آمریکای شمالی را برابر آمار رسمی ۱٫۸۲۶ نفر اعلام کرد و گفت: «در کل دانشگاه‌های علوم پزشکی و غیرپزشکی ایران، ۱۵۰۰ استاد وجود دارد». وی افزود: «ایران به لحاظ مهاجرت تحصیل‌کردگان، اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها و منتخبان المپیادهای علمی در بین ۱۵۰ کشور جهان مقام اول را کسب کرده است و این در حالی است که یک چهارم متخصصان ایرانی مهاجرت می‌کنند». وی با مقایسه ارزش افزوده سرمایه ایرانیان مقیم آمریکای شمالی و درآمد حاصل از فروش نفت خام کشور گفت: «ارزش افزوده سرمایه ایرانیان مقیم آمریکای شمالی در یک سال ۲۰۰ میلیارد دلار برآورد شده است که با توجه به درآمد سالانه ۱۵ میلیارد دلاری ایران از فروش نفت می‌توان نتیجه گرفت که ارزش افزوده سرمایه ایرانیان مقیم آمریکای شمالی در مدت یک سال، معادل ۲۵ سال صادرات نفت خام ایران است».

بحران مهاجرت نخبگان

سالانه ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار نفر از ایرانیان تحصیل‌کرده برای خروج از کشور اقدام می‌کنند که متأسفانه طبق آمار صندوق بین‌المللی پول، ایران از نظر فرار

مغزها در بین ۹۱ کشور در حال توسعه مقام نخست را داراست. دکتر شهرام یزدانی، مدیر مرکز توسعه آموزش، با اعلام این مطلب در جمع کارشناسان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور گفت: «از بین ۱۲۵ دانش‌آموزی که طی ۱۳ سال گذشته در المپیادهای جهانی رتبه کسب کرده‌اند هم‌اکنون ۹۰ نفر در دانشگاه‌های آمریکا تحصیل می‌کنند، ضمن این‌که هم‌اکنون بیش از ۱۵۰ هزار نفر از جراحان و مهندسان ایرانی، مقیم آمریکا هستند».[۲۳]

نشریه برنامه ضمن انتشار متن کامل سخنرانی شهرام یزدانی به نقل از او نوشت: «در حال حاضر ۸٤ درصد ایرانیان مقیم آمریکا کاملاً به زبان انگلیسی مسلط هستند، ٤٦ درصد آنان مدرکی بالاتر از دکترا و ٤۳ درصد پست‌های مدیریتی دارند و ٤۸ درصد دارای ۲ شغل هستند که در آمریکا یک افتخار محسوب می‌شود و ۹۲ درصد دارای خانه هستند». این عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی در مورد جایگاه ایرانیان نسبت به خارجیان مقیم آمریکا گفت: «رتبه نخست از نظر درآمد و رتبه دوم از نظر تحصیلات متعلق به ایرانیان است». وی با اشاره به تبعات مهاجرت نخبگان و اثرات آن بر نسل‌های آینده به ذکر چند نکته با اهمیت پرداخت و افزود «اول آن‌که افراد باهوش و تحصیل‌کرده معمولاً با افراد هم‌سطح خود ازدواج می‌کنند و ثانیاً این خانواده‌ها به‌صورت کنترل شده بچه‌دار می‌شوند در حالی که کنترل موالید در افراد با توزیع هوشی کمتر در جامعه، بسیار کمتر است. پس با در نظر گرفتن مهاجرت سالانه ۱۵۰ هزار نفر می‌توان گفت که به مرور نسبت افراد باهوش کم می‌شود و در نتیجه از سطح هوشی در کشور کاسته می‌شود که این پدیده «ترقیق فکری» نامیده می‌شود». دکتر شهرام یزدانی در ادامه

ضمن بررسی وضعیت کنونی اشتغال نخبگان کشور گفت: «طبق آمار رسمی، بیکاری پزشکان ۱۳ درصد و بر اساس آمار غیررسمی ۲۰ درصد است. حقوق کم، مسکن نامناسب و عدم امکان ادامه تحصیل، از جمله هزاران مشکلی است که پزشکان و سایر نخبگان کشور را به سمت مهاجرت سوق می‌دهد». وی ادامه داد: «متأسفانه در حال حاضر افراد باهوش پس از دوران دبیرستان در بخش‌های مدیریتی هیچ‌گونه فعالیت آکادمیک ندارند و فقط به افراد اجرایی ماهر مبدل و به‌عبارت دیگر پزشک و مهندس می‌شوند و در کنار سایر عملکردها فعالیت می‌کنند در حالی‌که اگر در نقش یک رهبر و مدیر توانا کار کنند می‌توانند کارآیی بیشتر و مضاعفی داشته باشند».[۲۴]

تبعات اقتصادی مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور

بدون تردید مهاجرت ایرانیان متخصص به خارج از کشور دارای اثرات زیادی بر ساختار اقتصادی کشور است. در این رابطه آقای خلیل آتشی، قائم‌مقام مرکز امور ایرانیان خارج از کشور، در وزارت امور خارجه معتقد است[۲۵]: «بر اساس اطلاعات موجود حدود ۵/۲ میلیون نفر ایرانی در خارج اقامت دارند. از این تعداد بیش از یک میلیون نفر در آمریکا و کانادا و بقیه در اروپا، استرالیا، ترکیه و سایر کشورهای جهان اقامت دارند. طبق برآورد دفتر نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد، از اساتید و پژوهشگران ایرانی ساکن خارج از کشور، حدود ۷۰۰۰ استاد تمام وقت و نیمه وقت ایرانی در آمریکا و دست کم به همین میزان نیز در کانادا، استرالیا و اروپا و سایر نقاط جهان اقامت دارند». وی در مورد میزان سرمایه ایرانیان مقیم خارج

گفت: «به‌نظر می‌رسد با توجه به جمعیت ثروتمند ایرانی ساکن خارج از کشور، رقم ٤٠٠ میلیارد دلاری که اخیراً در برخی مطبوعات عنوان شد، اغراق‌آمیز نباشد». وی با اشاره به وجود چندین ایرانی با سرمایه بالای یک میلیارد دلار افزود: «با توجه به این‌که معمولاً ایرانیان بر حسب سنت به محض اقامت در جایی اقدام به خرید مسکن می‌کنند، تنها بهای مسکن آنان در خارج کشور ١٢٥ میلیارد دلار برآورد می‌شود». وی در مورد جذب سرمایه ایرانیان به کشور گفت: «سرمایه‌دار در هیچ جای دنیا حاضر به سرمایه‌گذاری با ضریب خطرپذیری بالا نیست و ایرانیان از این قاعده مستثنی نیستند». همچنین وی در ادامه چنین اظهار داشت که: «در صورت برنامه‌ریزی مسئولان کشور و بسترسازی لازم، ایرانیان مقیم خارج برای بازگشت به کشور و نیز سرمایه‌گذاری در میهن خود رغبت فراوانی دارند».

وی همچنین گفت: «البته با پایان جنگ تحمیلی و به‌ویژه از چند سال پیش با حل برخی از مسائل نظیر خروج غیرقانونی، نظام‌وظیفه و اصلاح ذهنیت نسبت به ایرانیان خارج از کشور، انگیزه مهاجران برای بازگشت به کشور و خدمت به هم‌میهنانشان افزایش یافته است».

سرمایه ٦٠٠ میلیارد دلاری

ایرانیان ساکن آمریکا در حال حاضر ٤٠٠ میلیارد دلار سرمایه در اختیار دارند. علاوه بر این، ایرانیان مقیم خارج تا به حال ٥٠ میلیارد دلار فقط در ترکیه و کشورهای حوزه خلیج‌فارس سرمایه‌گذاری کرده‌اند. به گزارش نشریه گمرک ایران، در یک پژوهش که به تازگی درباره میزان سرمایه ایرانیان

مقیم خارج صورت گرفته است، علاوه بر ارقام فوق چنین آمده است: «در صورتی که اعداد مربوط به سرمایه ایرانیان در اروپا و سایر کشورهای جهان نیز با دقت محاسبه شود، می‌توان گفت که مجموعه سرمایه‌گذاری ایرانیان در خارج از مرزهای کشور از سقف ۶۰۰ میلیارد دلار خواهد گذشت. اگر سالانه ۲۰ میلیارد دلار نفت صادر شود بعد از ۳۰ سال درآمد حاصل از آن با میزان فعلی سرمایه ایرانیان خارج از کشور مطابقت خواهد کرد». این در حالی است که نشریه گمرک به نقل از برخی صاحبنظران نوشت در صورتی که تخصص بالای ایرانیان خارج از کشور در رشته‌های کامپیوتر، مدیریت، اقتصاد، رشته‌های فنی نفت و انرژی، پزشکی و نظایر آن را بتوانیم قیمت‌گذاری کنیم، ارزش سرمایه‌های ایرانیان خارج از کشور حتی بیش از ۲ هزار میلیارد دلار است.[۲۶]

تأثیرات فرهنگی ـ اجتماعی اروپا بر ایرانیان مهاجر

دکتر مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس و محقق ایرانی مقیم سوئد، در تاریخ ۳ ژوییه ۲۰۰۳ به مناسبت روز جهانی زن با توجه به بررسی‌هایی که بر روی جامعه مهاجران ایرانی صورت گرفته به بیان تفاوت‌های میان زنان و مردان در تأثیرپذیری، رشد و تحول آن‌ها در امر مهاجرت پرداخت. وی معتقد است:

«اساساً زنان نگاه مثبت‌تری به مهاجرت دارند. طی مصاحبه‌هایی که برای تحقیقاتم انجام می‌دادم از آن‌ها سؤال می‌کردم که در صورت تغییر شرایط در ایران آیا حاضرند به ایران برگردند یا نه، اغلب خانم‌ها پاسخ‌شان این بود که

برای سفر کردن برمی‌گردند اما برای زندگی نه. چون مشکل‌شان تنها وضعیت سیاسی حاکم بر جامعه نیست بلکه ساخت پدرسالارانه آن نیز از دیگر مشکلات است و فکر می‌کنند که مهاجرت تجربه بسیار خوبی برای آنان بوده است. حال آن‌که در مورد آقایان پاسخ‌ها کاملاً برخلاف این نظر بود و اکثریت قریب به اتفاق مردان گفتند که در صورت تغییر شرایط به ایران بازخواهند گشت که این نشان‌دهنده این واقعیت است که زنان از طریق مهاجرت و زندگی در کشورهای پیشرفته غربی، با مسائلی آشنا می‌شوند و حقوق، آزادی و امتیازاتی را به‌دست می‌آورند که در داخل کشور نداشته و دیگر حاضر نیستند آن را از دست بدهند».(۲۷)

نکته دوم این‌که به‌طور کلی میزان توسعه تحصیلات عالی در زنان مهاجر ایرانی به نسبت مردان بیشتر بوده است. اگر قبلاً در ایران فاصله سطح تحصیلی میان زنان و مردان شکاف بسیار گسترده‌ای داشت، بعد از مهاجرت این شکاف کمتر شده و تقریباً به میزان مساوی رسیده یعنی مردان مهاجر ایرانی در کشورهای اروپایی فقط اندکی بیش از زنان تحصیلات عالی دارند و این کاهش شکاف معنایش این است که زنان مهاجر در واقع رشدی شتاب‌انگیز در تحصیلات عالی داشته‌اند و فاصله‌شان با مردان کمتر شده است. عین همین مسئله را هم در رابطه با موضوع اشتغال می‌توان دید که تعداد زنان در امر اشتغال بسیار افزایش پیدا کرده و این در حالی است که بسیاری از مردان که در ایران مشغول به کار بوده‌اند در کشور مهاجرپذیر فاقد شغل هستند. به این ترتیب در این زمینه فاصله بین قدرت زنان و مردان کاهش پیدا کرده است.

حوزه دیگر این تفاوت‌ها نوع نگاه به مسئله خانواده و زنان است. از آن‌جا که زنان در جوامع اروپایی احساس می‌کنند از منابع قدرت بهتری برخوردارند و این جوامع حقوق بیشتری را برای آنان تأمین می‌کند، به همین خاطر دید مثبت‌تری به زندگی در جامعه جدید دارند که در عین حال آثار و عوارض اجتماعی منفی نیز در بر دارد. مثلاً میزان طلاق در میان مهاجران ایرانی چهاربرابر سوئدی‌هاست و این خود نشان‌دهنده این است که زنان ایرانی تحت تأثیر شرایط این جامعه به فردیت خود توجه بیشتری می‌کنند و در صورت عدم تأمین خواسته‌هایشان، از همسرانشان جدا می‌شوند و کانون خانواده را دچار مشکل جدی می‌کنند. در حالی‌که مردان ایرانی درست برعکس رفتار می‌کنند، بسیاری از آن‌ها واکنش منفی نسبت به این جامعه داشته و دارند و بر ارزش‌های کهن و سنتی انگشت می‌گذارند و به همین دلیل زنان ایرانی را که از همسرانشان جدا می‌شوند و جذب فرهنگ این جامعه می‌شوند، به عنوان کسانی تلقی می‌کنند که اصالت خود را فراموش کرده‌اند. به این ترتیب وقتی به این مجموعه در حوزه تحصیل، اشتغال، خانواده و ادغام در جامعه نگاه می‌شود می‌توان گفت در حالی‌که زنان نسبت به مردان به مراتب رشد بیشتری کرده‌اند و نگاه مثبت‌تری به جامعه مدرن غربی دارند، مردان نگاه نسبتاً محافظه‌کارانه‌تری دارند و از این درجه از رشد هم برخوردار نیستند.

دکتر درویش‌پور معتقد است که حکومت اسلامی سازگاری زیادی با مدرنیسم، فمینیسم و غرب نداشته و این امر دستاوردی منفی برای زنان ایرانی دارد. این واقعیت تأثیر ویژه‌ای بر این گذاشته که زنان ایرانی در حال

گذر به سمت مدرنیته، تمایل و توجه بیشتری از خود نشان دهند و به پیشگامان مدرنیته تبدیل شده‌اند. گرچه خودشان نیز از سوی دیگر، در برزخ میان سنت و مدرنیته به سر می‌برند. این در حالی است که مردان ایرانی در مهاجرت، عملاً زیر فشار «ستم مضاعف» خارجی بودن و نیز از آقایی به معنای سنتی آن ساقط شدن، قرار دارند.

اخیراً جنبه‌هایی جدی از معضل مردان در جوامع اروپایی مهاجرپذیر ایجاد شده و نشان می‌دهد که بین قدرت زنان و مردان تغییراتی ایجاد شده است. در حالی‌که مردان قدرت سابق را که در جامعه پدرسالار داشتند از دست داده‌اند، زنان به‌خاطر تأمین بیشتر حقوقشان، قوی‌تر شده‌اند. نکته دوم این‌که مسئله خارجی ستیزی که می‌تواند شامل حال هم مردان و هم زنان شود بیشتر مردان را در بر می‌گیرد و به هر حال مردان مهاجر بیشتر موضوع تهدید اکثریت قومی این جوامع هستند. به این ترتیب اعمال فشار و تبعیض نژادی و قومی در مورد مردان بیشتر است و خود این امر باعث می‌شود که خود را بیشتر تحت فشار احساس کنند. مردان هم قدرت سابق در خانواده و هم موقعیت اجتماعی پیشین را از دست داده‌اند و هم در این جامعه با تبعیض نژادی به شهروند درجه دو تبدیل شده‌اند. این امر می‌تواند تأثیر خاصی را بر مردان مهاجر ایرانی بگذارد که به جای این‌که سعی کنند خودشان را با ارزش‌های مدرن تطبیق بدهند، بیشتر تلاش کنند به‌عنوان مقابله با نژادپرستی و مقابله با قدرت از دست داده سابق، بر هویت سنتی و پدرسالار خود تأکید کرده و درصدد ابقا و احیای آن برآیند. امری که باعث شکاف هر چه بیشتر میان زنان و مردان می‌شود، به این‌گونه است که زنان

ایرانی بیش از پیش به پیشگامان مدرنیته تبدیل می‌شوند و مردان در مقابل این احساس را دارند که هر چه بیشتر از جامعه فاصله می‌گیرند، هر چند موقعیت طبقاتی مردان نیز در این زمینه تعیین کننده است. آن‌هایی که موقعیت طبقاتی بهتری داشته‌اند، توانسته‌اند خود را تطبیق بدهند اما بسیاری از مردان موقعیت عقب‌مانده‌تری را به‌دست آورده‌اند و سخت از این بابت تحت فشار هستند.

نتیجه‌گیری

با توجه به تاریخ کشورهای دیگر باید توجه کرد که بستن راه‌ها، چاره جلوگیری از این درد گریبانسوز نیست. افرادی که تحمل زندگی برای آن‌ها تحت چنین شرایطی مشکل شده است، به هر طریق ممکن خود را آزاد خواهند کرد. اگر فرار کوبایی‌ها، ویتنامی‌ها و آلمانی‌های شرق آلمان قبل از وحدت دو آلمان، و غیره و غیره را نادیده بگیریم، حداقل این امر در مورد ایرانیان مصداق دارد. همه ما به داستان‌های وحشتناک و دلخراش «فرار گله‌ای» فرزندان ایران از مرزهای کوهستانی ترکیه و پاکستان جهت ورود به غرب و اروپا اطلاع داریم. همه ما به نوعی از وضع زندگی اسفناک ایرانیان در کمپ‌های مهاجران ایرانی در کشورهای اروپایی، پاکستان، تایلند، ترکیه، و سایر نقاط دنیا آشنایی داریم و احتیاج به یادآوری آن‌ها نیست. بنابراین اغراق نیست اگر گفته شود دولت قدرت بستن راه‌های فرار از مملکت را ندارد. حال باید دید که اگر نمی‌توان جلوی آن را گرفت، چگونه می‌توان جریان سیل را آهسته کرد و یا جریان را دوطرفه کرد؟ در این راستا باید از تجربیات

کشورهای پیشرفته استفاده کرد و سیاست‌های موفق آن‌ها را در نگهداری و بالاخره جذب مغزها دنبال کرد:

۱. سرمایه‌گذاری در دانشگاه‌ها به‌منظور تعلیم و تربیت نیروی کار لازم و ایجاد کار برای نخبگان و فراهم سازی همکاری آن‌ها با شرکت‌های جدید داخلی و خارجی. این الگویی است که چین و کانادا نیز از آن استفاده کرده‌اند. کانادا در سال ۲۰۰۰ یک طرح ۵۰۰ میلیون دلاری برای این کار اختصاص داد. چین نیز طرح بسیار هنگفتی برای ایجاد یکصد دانشگاه که بتوانند در سطح بین‌المللی رقابت کنند به اجرا گذاشته است. این نوع طرح‌ها نه تنها از فرار مغزها جلوگیری می‌کند بلکه از نیاز به فرستادن فرزندان آن‌ها به خارج برای تحصیل نیز کم می‌کند.

۲. افزایش حقوق و مزایای دانشگاهیان به سطح جهانی تا مزایای مالی کار در خارج از بین برود و این‌که همچنین خارجیان (حداقل ایرانی‌های مقیم خارج) بتوانند بدون زیان و مضیقه مالی برای کار موقت به ایران بروند. این طرحی است که قطر به اجرا گذاشته و موفق بوده است.

۳. آزادسازی تجارت خارجی. به این طریق ایرانیان مقیم خارج می‌توانند شعبی در ایران ایجاد کرده و با آن‌ها به راحتی معامله و مراوده کنند.

٤. آزادسازی رفت و آمد به خارج. هیچ دلیلی نیست که ایرانیان با گذرنامه ایرانی یا گذرنامه وطن جدیدشان ویزای ورودی یا خروجی بگیرند. یک آمریکایی، حتی در این زمانه که اوضاع رفت و آمد سخت شده است و به‌اصطلاح تحت کنترل شدید است، بدون اجازه دولت و به دلخواه خود سفر

می‌کند و بنابراین دولت نمی‌تواند برای ایرانی‌های مقیم خارج امنیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بدون شرط ایجاد و اجرا کند.

۵. ایجاد محیط زیست قابل قبول سیاسی، اجتماعی و اقتصادی. در مطالعاتی که تاکنون انجام شده، به این نتیجه رسیده‌اند که بیشتر مهاجران ایرانی مهاجران سیاسی هستند و نه مهاجران اقتصادی.

٦. تضمین سرمایه‌های مالی و مغزی.

پی‌نوشت‌ها:

١. بانک جهانی، گزارش رشد و توسعه در جهان ۲۰۰۲

٢. پناهندگان و دیگر افراد تحت پوشش کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان (HCR): آمار ۱۹۹۹، واحد ثبت و آمار، (HCR)، ژنو، ژوییه ۲۰۰۰؛ پناهندگان در دنیا: ۵۰ سال فعالیت بشردوستانه.

٣. لوموند دیپلماتیک، شماره ماه آوریل ۲۰۰۳، پناه‌جویان در جست‌وجوی مأمن، ترجمه فریبا. س.

٤. روز جهانی پناهندگان، ۳۰ خرداد ماه برابر با ۲۰ ژوئن هر سال.

5. Global refugee trends: January-September 2000, Population data unit.

٦. دکتر حمید زنگنه، «نگاهی کوتاه به مسئله مهاجرت و آثار آن»، ۲ تیرماه ۱۳۸۲.

7. David J. Lynch, "More of China's best, brightest return home; Nation's brain drain days over as it becomes land of opportunity", USA Today, March 7, 2003

8. World Refugee Survey 2000, Paris, 2000 HCR et Edition Autrement.

٩. لوموند دیپلماتیک، شماره ماه آوریل ۲۰۰۳، پناه‌جویان در جست‌وجوی مأمن، ترجمه فریبا.س.

10. High commissioner for refugee (UNHCR). Geneva, December 2001.

۱۱. کمیته پناهندگان ایالات متحده آمریکا (USCR)

۱۲. سایت اینترنتی رادیو بی‌بی‌سی، صدای فارسی، کاهش شمار پناه‌جویان به غرب، استفان سیویچ خبرنگار بی‌بی‌سی، ۲۷ مه ۲۰۰۳.

13. Mariam Jordan, "Latin American Exodus: As Prospects dim in Argentina, Its Jews Hear the Call of Israel---Jerusalem is Reaching Out to Hard-Hit Immigrants; A Trade off of Troubles --- The Kupermans Take Stock", Wall Street Journal, NY, NY, January 31, 2002.

١٤. دکتر حمید زنگنه، نگاهی «کوتاه به مسئله مهاجرت و آثار آن»، ۲ تیر ۱۳۸۲.

15. Anonymous, "Britain: Our Country Needs you; Foring Nurses", The Economist, Vol. 367, issue 8324, pp.50, May 17, 2003.

١٦. کتر حمید زنگنه، «نگاهی کوتاه به مسئله مهاجرت و آثار آن»، ۲ تیر ۱۳۸۲

۱۷. Akbar Torbat, The Brain Drain From Iran to the United States, Middle East Journal, Volume 56, No.2, pp.272-295, Spring 2002.

۱۸. احمد اخوی، «آزادسازی اقتصاد»، روزنامه همشهری، ۲۵، فروردین ۱۳۸۲، سال یازدهم، شماره ۳۰۲۲.

۱۹. محمد اسماعیل کراچیان، مدیر فاز یک توسعه میدان گازی پارس جنوبی پتروپارس، روزنامه همشهری، ٢٦ بهمن ۱۳۸۱، سال یازدهم، شماره ۲۹۸۰.

۲۰. فرید قادری، «بدنه تخصصی دولت و وزارت نفت»، روزنامه همشهری، ۱۰ اسفند ۱۳۸۱، سال یازدهم ـ شماره ۲۹۹۳.

۲۱. آمار منتشره در سالنامه آماری کشور، گزارش سال ۱۳۸۱.

۲۲. اظهارات آقای نورالدین پیرمؤذن نماینده اردبیل به هنگام پرسش از وزیر علوم، تحقیقات و فناوری در شهریورماه ۱۳۸۱ در خصوص پدیده فرار مغزها.

۲۳. دکتر شهرام یزدانی، مدیر مرکز توسعه آموزش و عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی، اول تیرماه ۱۳۸۲.

۲٤. نشریه برنامه، تیرماه ۱۳۸۲، متن کامل اظهارات دکتر شهرام یزدانی.

۲۵. مصاحبه مطبوعاتی با خبرگزاری ایران، ایرنا، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۲.

۲٦. نشریه گمرک ایران، «میزان سرمایه ایرانیان مقیم خارج»، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۲.

۲۷. دکتر مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس و محقق ایرانی مقیم سوئد، «سخنرانی به مناسبت روز جهانی زن»، ۱۲ تیرماه ۱۳۸۲.

هویت و رابطه ایران و اتحادیه اروپایی

مهدی اسکندریان*

چکیده:

ورود عناصر هویت‌ساز در مباحث مربوط به نظریه‌های روابط بین‌المللی، یکی از ویژگی‌های اصلی این نظریه‌ها در آستانه قرن بیست‌ویکم است. رهیافت سازنده‌گرایی (Constructivism) که یکی از جدیدترین تئوری‌های مربوط به این حوزه از علم می‌باشد نیز از اهمیت ویژه‌ای در تبیین روابط میان بازیگران عرصه نظام بین‌الملل برخوردار می‌باشد.

در مقاله حاضر تلاش شده است تا بر پایه تئوری‌های سازنده‌گرایانه، به بررسی جایگاه مفهوم هویت در روابط میان ایران و اتحادیه اروپایی پرداخته شود.

مقدمه

از منظر برخی رهیافتهای روابط بین‌الملل تداوم و تغییر در رفتار خارجی

---

* دارای مدرک کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل و عضو شورای غیردولتی روابط خارجی مؤسسه تهران

کشور ها منبعث از عوامل متعددی از جمله عوامل بیرونی و محیط بین‌الملل می باشد . در این باره این دسته از دانشمندان فروپاشی شوروی ، پایان جنگ سرد و پایان نظام دوقطبی را عامل مهمی در تغییر رفتار خارجی بسیاری از بازگیران عرصه روابط بین‌الملل می دانند. برای درک بیشتر این موضوع مثالی ارائه می کنیم : نظام دوقطبی موجب شد تا برخی از کشورهای در حال توسعه و جهان سوم جهت گیری عدم تعهد را در پیش گیرند. این در حالی بود که این کشورها در صورت عدم اتخاذ چنین جهت گیری، مجبور بودند یا در بلوک غرب و یا در کشورهای بلوک شرق جای گیرند.

از سوی دیگر، از منظر رهیافتهای پست مدرن از جمله سازنده‌گرایی، عواملی از جمله ساختار نظام بین‌الملل، متغییر مستقل و عمده درتغییر سیاست خارجی بحساب نمی آیند و بیشتر عوامل معنوی قدرت در تداوم و تغییر رفتار خارجی موثر و دخیل می باشند .

اتحادیه اروپایی از جمله بازیگران نوظهور عرصه بین‌الملل است که پس از پایان جنگ سرد، مجال بیشتری برای تقویت نقش خویش در عرصه روابط بین‌الملل پیدا کرده است .رفتار خارجی این بازیگر در قبال سایر بازیگران بسته به موقعیت و جایگاه آن از منظر رهیافتهای گوناگون قابل تحلیل می باشد. رفتار خارجی اتحادیه اروپایی که بعضا از آن بعنوان یک قدرت نوظهور مدنی یاد می شود، در قبال ایران همواره دارای فراز و نشیب هایی بوده است . در این مقاله برانیم تا به این سوال پاسخ دهیم که آیا فروپاشی نظام دو قطبی تغییری در رفتار خارجی این اتحادیه در قبال ایران داشته است یا خیر؟ بعبارت دیگر آیا تغییر نظام بین‌الملل موجب تغییر رفتار

خارجی اتحادیه در قبال ایران شده است یا همچنان عنصر تداوم در رفتار خارجی اتحادیه وجود دارد؟

فرضیه این نوشتار این است که رفتار اتحادیه اروپایی که پیشتر در قالب جامعه اروپایی شناخته می شد، در قبال ایران همواره از اصول، هنجار و ارزشهای یکسانی متاثر شده است که کمتر می توان در آن عنصر تغییر را مشاهده نمود. به عبارت دیگر رفتار خارجی اتحادیه اروپایی در قبال ایران چه در دوران نظام دو قطبی و چه در دوران پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی تداوم داشته و از یک هویت خاص ناشی شده است . ما این فرضیه را در این مقاله به آزمون خواهیم گذاشت.

این مقاله بر پایه مفروضات زیر بنیان نهاده شده است:

۱ـ اتحادیه اروپایی در حقیقت یک قدرت مدنی محسوب می شود که در رفتار خارجی خود متاثر از عوامل معنوی قدرت می باشد.

۲ـ در حال حاضر اتحادیه اروپایی دارای سیاست خارجی واحدی نیست اما در تلاش است تا به این مهم دست یابد.

۳ـ بازیگری فعال در عرصه نظام بین‌الملل و کسب هویت مستقل از جمله اهداف بنیادی اتحادیه اروپایی بوده است که پایه های آن در اواسط قرن گذشته بنیان نهاده شد اما این اتحادیه تا رسیدن به موقعیت یک بازیگر فعال و موثر عرصه نظام بین‌الملل راه دشوار و نا معلومی در پیش دارد.

برای درک بهتر رفتار اتحادیه در قبال ایران بحثی نظری در خصوص سیاست خارجی از منظر سازنده‌گرایی ـ که این مقاله بر اساس پیش فرضهای این رهیافت به رشته تحریر در آمده است آغاز می کنیم و در ادامه با ذکر

شاخصهایی از رفتار اتحادیه و همچنین رفتار ایران فرضیه خود را تقویت می نامیم . لازم به توضیح است روش پژوهش در این نوشتار گـرداوری داده هـا می باشد.

• تجزیه و تحلیل رهیافت سازنده‌گرایی به عنوان چارچوب مفهـومی تحلیل سیاست خارجی اتحادیه اروپایی

الف) کلیات

برخلاف رهیافتهای رئالیزم و لیبرالیسم که بر تاثیر عوامل مادی قـدرت از قبیل قدرت نظامی و تجارت بر رفتار بازیگران تاکید دارند، سازنده‌گرایان، بـر تاثیر عقاید، هنجارها و انتظارات عمده‌ای که بر مبنای ارزشهای مشترک شکل گرفته باشند، بر رفتار خارجی بازیگران تاکید دارنـد. بجـای مسـلم پنداشـتن دولت و اینکه دولت‌ها به‌دنبال بقاء می‌باشند، سازنده‌گرایان منافع و هویتهـای دولت‌ها را نتیجه فرآیندهای تاریخی خاصی می‌دانند. آنها ضـمن تاکیـد زیـاد بر عقاید و منافع، معتقدند که هویت و فرهنگ ،هنجارهـای رفتـاری پذیرفتـه شده را ایجاد می‌نماید.[1] همچنین آنها بر این عقیده‌اند که منافع دولتهـا قابـل باز تعریف و اصلاح مجدد می‌باشند.

نظریات سازنده‌گرایان (constructivists) نسبتا متعدد می‌باشـند. در یـک سطح کاملا مفهومی، الکساندر ونت استدلال کرده است که مفهـوم رئالیسـتی هرج و مرج، به‌طور کافی وجـود تضـادها بـین دولتهـا را تبیـین نمـی‌نمایـد. موضوع اصلی این است که چگونه هرج و مرج درک می‌شود ـ از نگاه ونت، آنارشی، چیزی است که دولـت‌هـا آن را مـی‌سـازند. از منظـر ایـن دسـته از

سازنده‌گرایان، تضاد هویتی عامل اصلی اختلافهای بین بازیگران بخصوص دولت‌ها می‌باشد.

شاخه دیگری از تئوری سازنده‌گرایی ناظر بر آینده دولتهای سرزمینی است و بر این باور است که ارتباطات فراملی و ارزش‌های مدنی یکسان، وفاداری‌های ملی سابق را تضعیف کرده و به‌طور رادیکال اشکال جدیدی از همکاری سیاسی را ایجاد می‌نمایند. سازنده‌گرایان دیگر، بر نقش هنجارها تاکید دارند و استدلال می‌کنند که حقوق بین‌الملل و دیگر اصول هنجاری، زودتر موضوع حاکمیت را فرسوده کرده‌اند و اهداف مشروعی که قدرت دولت‌ها در آن به کار برده می‌شد را تغییر داده‌اند. اما شمای کلی هر یک از این شاخه‌ها، ظرفیت گفتمان برای شکل‌دهی این مطلب است که چگونه بازیگران سیاسی، خودشان و منافع خود را تعریف کرده و لذا چگونه رفتار خود را اصلاح می‌کنند.(۲)

سازنده‌گرایی رهیافتی است که به تحول روابط بین‌الملل بر اساس تعامل میان سیاست بین‌الملل و سیاست داخلی اعتقاد دارد که روند تعامل متقابل، جامعه بین‌المللی را شکل می‌دهد. سازنده‌گرایان معتقدند که این تعامل بر اساس هنجارها و قواعد خاصی قرار دارد. بر این مبنا، هویت و منافع بازیگران توسط این هنجارها خلق می‌شود.

به‌طور کلی می‌توان محورهای فکری مکتب سازنده‌گرایی را به شرح ذیل بیان کرد:

۱) بازیگران و ساختارها در روابط بین‌الملل پیوند متقابلی با یکدیگر دارند؛

۲) آنارشی(هرج و مرج) به یک جامعه خیالی در روابط بین‌الملل تعبیر می‌شود؛

۳) هویتها و منافع امری اساسی برای سطوح توانائی محسوب می‌شوند تا بتوانند بروندادها را پیش‌بینی کرده و نظم را تأمین نمایند. هر بازیگر در روابط بین‌الملل، چه کوچک و چه بزرگ از هویت و منافع شخصی برخوردار است تا بتواند انتخاب‌های کارکردی خود را در امور بین‌الملل حفظ نماید؛

٤) از نظر آنها قدرت عمل مهم است اما به وجهی که در جهت فهم امور جهانی باشد به تعبیری اشکال استدلالی و مادی قدرت را نیز دربرداشته باشد.[۳]

ب ـ تئوری سیاست خارجی سازنده‌گرائی **Constructivist Foreign Policy theory**

سازنده‌گرایی در تبیین رفتار سیاست خارجی عملکرد یک منطق مناسب را فرض قرار می‌دهد. هنجارها، ارزشها و انتظارات یکسان در مورد رفتار مناسب، متغییرهای مستقل تئوری سیاست خارجی سازنده‌گرائی می‌باشند. آنها اقدام دولت را وابسته به موقعیت دولت نمی‌دانند بلکه بر این اعتقادند که اقدام دولت، به‌وسیله هنجارها هدایت می‌شود.[٤]

طبق نظر نئورئالیستها و تحلیلگران لیبرال، عقاید، ارزش‌ها و نرم‌ها تنها می‌توانند نقشی به‌عنوان ابزار توجیه یا به اثبات رساندن منافع مورد نظر را داشته باشند اما در مقابل، تئوری سیاست خارجی سازنده‌گرایی بر تاثیر مستقل این متغیرها تاکید دارد. طبق نظر سازنده‌گرایان، اقدامات بازیگران به‌وسیله هنجارها و انتظارات یکسان نسبت به رفتار مناسب و ارزش‌ها

هدایت می‌شوند. از این منظر، بازیگران، بر مبنای هنجارها تصمیم‌گیری کرده و بر مبنای سابقه عوامل ذهنی، تجربه فرهنگی ـ تاریخی و مشارکت نهادها سیاستگذاری می‌نمایند. در این نظریه، هم توقعات ارزش محور که تصمیم‌گیرندگان از آنها مطلع هستند و هم ارزش‌ها و انتظاراتی که به عقاید فرهنگی تعلق دارند و از وضوح بیشتری برخوردارند مورد توجه قرار می‌گیرند.

در نظر سازنده‌گرایان، توان یک هنجار (و بنابراین توان تاثیرگذاری آن بر رفتار سیاست خارجی) به دو خصیصه وابسته است: **۱- عمومیت۲ - *مشخص بودگی (روشنی)*.** عمومیت مربوط به این موضوع می‌باشد که چه تعداد از بازیگران یک نظام اجتماعی از یک هنجار استفاده می‌کنند. به‌عبارت دیگر عمومیت میزان مقبولیت یک هنجار را نشان می‌دهد و مشخص بودگی (روشنی) مربوط به این موضوع است که به چه میزان یک هنجار رفتار مناسب را از رفتار غیرمناسب، متمایز می‌سازد. در مجموع می‌توان گفت که هر چه یک هنجار توسط بازیگران بیشتری در یک نظام اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد، و هر چه دقیق‌تر، رفتارهای مناسب و نامناسب را تمیز دهد، تاثیر آن هنجار بر رفتار بازیگران بیشتر خواهد بود. حال این سوال مطرح می‌شود که چگونه هنجارها، رفتار دولت یا سایر بازیگران را شکل می‌دهند؟

از نظر رهیافت نئورئالیستی، هنجارها تا اندازه‌ای بر رفتار بازیگران تأثیر می‌گذارند که مورد پذیرش و در راستای منافع آنها باشند و توسط بازیگران قدرتمند اعمال شوند. از این نگاه، این هنجارها نیستند که رفتار مناسب را

شکل می‌دهند بلکه قدرت پشت آن است که آن را شکل می‌دهد اما طبق نظر سازنده‌گرایان هنجارها به‌طور منطقی از منافع بازیگران پیروی نمی‌کنند بلکه این هنجارها هستند که تقدم دارند. به‌عبارت دیگر، هنجارها یک اثر سازنده دارند که اهداف را مشروع کرده و در نهایت منافع بازیگران را تعریف می‌کنند.[۵]

ج) انواع سازنده‌گرایان

۱) سازنده‌گرایان فراملی[۶] Transnational Constructivism

سازنده‌گرایان فراملی بر تأثیر هنجارهایی که به‌وسیله جامعه بین‌المللی یا گروهی از آن جامعه، مورد پذیرش واقع شده که در قالب سازمان‌های منطقه‌ای یا سازمان‌های با کارکرد ویژه نمود پیدا می‌کنند، تاکید دارند. حقوق بین‌الملل (معاهدات بین‌المللی، حقوق بین‌الملل عرفی، اصول عمومی حقوق که به‌وسیله ملل متحد شناخته شده باشد و تصمیمات قضائی و آموزه‌های عالی ملل مختلف)، اسناد قانونی سازمان‌ها و سندهای نهایی کنفرانس‌های بین‌المللی شاخص‌های این نرم‌های بین‌المللی می‌باشند.

سازنده‌گرایان فراملی همانند نئورئالیستها بر این اعتقادند که اقدامات بازیگران دولتی در سطح بین‌المللی تا اندازه ای بواسطه خصوصیات محیط بین‌الملل مشخص می‌شود. هر چند در حالی‌که نئورئالیستها بر این اعتقادند که ساختار مادی نظام بین‌الملل (توزیع قدرت در میان دولتها) رفتار بازیگران را شکل می‌دهد ولی سازنده‌گرایان بر تاثیر ساختارهای غیر مادی (سازه‌های واقعیت مورد پذیرش، نهادها و هنجارها) بر رفتار بازیگران تاکید دارند.

سازنده‌گرایان نظم سیاسی جامعه بین‌المللی را به‌عنوان یک شبکه از

نهادهای بین‌المللی تفسیر می‌کنند. پایه این نظم بر نهاد حاکمیت استوار است. چرا که از طریق حاکمیت است که دولت‌ها به‌عنوان واحدهای سازنده جامعه بین‌المللی وجود دارند و همکاری بین این واحدها امکان‌پذیر می‌باشد. در همان زمان، هنجارهایی که تحت نهاد حاکمیت جای می‌گیرند، شاخصه‌های اقدام دولتی مشروع را تعیین می‌کنند. این دسته از سازنده‌گرایان در بالای این سطح از ساختار تکوینی جامعه بین‌المللی، نهادهای بین‌المللی خاصی، مانند سازمانهای بین‌المللی و رژیمهای بین‌المللی را قرار می‌دهند.[۷]

از همین رو برخی به سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپایی به عنوان یک رژیم بین‌المللی می‌نگرند. نئورئالیستها سیاست خارجی و امنیتی مشترک را به عنوان یک رژیم وابسته به قدرت (Power Based regime) ـ آلمان، فرانسه و انگلستان ـ تلقی می‌کنند در حالی‌که نئولیبرال‌ها از آن به‌عنوان یک رژیم بر مبنای منافع (Interest Based Regime) و مستقل از کنترل قدرتهای بزرگ ـ آلمان، فرانسه و انگلستان ـ تعبیر می‌نمایند. در این بین سازنده‌گرایان فراملی سیاست مشترک خارجی و امنیتی اتحادیه اروپایی را رژیمی می‌دانند که برپایه منافع، ارزشها، عقاید و هنجارهای موجود و مورد پذیرش عمومی شکل گرفته باشد. این رژیم ـ رژیم وابسته به دانش (Knowledge Based regime) ـ بر اساس عقاید، منافع و ارزشهای مشترک کشورهای عضو شکل گرفته است و باعث بازتعریف منافع و رفتار خارجی کشورها خواهد شد.[۸]

۲) سازنده‌گرایان اجتماعی[۹] Societal Constructivism

سازنده‌گرایان اجتماعی بر اهمیت هنجارهایی که در داخل یک جامعه

مورد پذیرش واقع شده‌اند، تاکید دارند. شاخص‌های هنجارهای اجتماعی درون جامعه، قوانین اساسی، نظم قانونی جامعه، افکار عمومی، برنامه‌های حزبی و خط مشی‌های انتخاباتی می‌باشند.

این دسته از سازنده‌گرایان بر این عقیده‌اند که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی می‌خواهند به مرحله‌ای برسند که نظم محیط بین‌الملل طبق همان ارزشها و اصولی که در نظام اجتماعی خودشان وجود دارد شکل بگیرد.

بعبارت دیگر، تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی سعی می‌کنند تا نظم محیط بین‌الملل را براساس نرم‌های داخلی شکل دهند

در ارتباط با همکاری و جنگ، سازنده‌گرایان بطور کلی، علل جنگ را به هویت‌های متضاد دولتها نسبت می‌دهند به‌عنوان مثال سازنده‌گرایان تضاد موجود میان تایوان و چین را به‌منزله تضاد و برخورد دو هویت کاملا متفاوت می‌نگرند: تایوان که یک کشور با نگاه به بیرون، دموکراتیک و بین‌المللی که براحتی با فرآیند جهانی شدن خود را وفق داده است در مقابل چین که نگاه به درون داشته، همچنان ملی‌گرا، دولت یکسان‌گرا (Monolithic state) و دارای ذهنیت تاریخی است قرار دارد. و لذا بدلیل هویتهای متفاوت، دو بازیگر یا دو نهاد، درک متفاوتی از روابط و عقیده متفاوتی درباره چگونگی حل مشکلات موجود خواهند داشت.

اما در ارتباط با همکاری، سازنده‌گرایان به آن به‌عنوان یک فرآیند آموزش اجتماعی (Social learning) می‌نگرند که، تعاملات درونی آن، درک یکسانی را از واقعیت ایجاد کرده و باعث باز تعریف منافع می‌گردد که این امر ممکن است منجر به توسعه هویت‌های جمعی (collective Identities) گردد که

می‌تواند معمای امنیتی را حل نماید. از نظر سازنده‌گرایان، منافع دولتها، مسلم و همیشگی نیستند بلکه به‌واسطه تعامل بین کارگزاران (دولتها) و ساختارها (هنجارها) قابل اصلاح و باز تعریف می‌باشند.[۱۰]

اما آنچه که رهیافت سازنده‌گرایی نمی‌تواند آنرا در رفتار اتحادیه اروپایی در قبال ج .ا. ایران تحلیل نماید و به عبارتی می‌توان گفت از جمله نقاط ضعف این رهیافت به‌حساب می‌آید نادیده گرفتن عوامل مادی قدرت در تعیین اولویتها و اقدام سیاسی خارجی بازیگر (اتحادیه اروپایی) می‌باشد. وابستگی اتحادیه اروپایی به ایالات متحده آمریکا به لحاظ نظامی و امنیتی و وابستگی متقابل دوطرف به لحاظ سیاسی و اقتصادی پس از پایان جنگ سرد از یک سو، نفوذ و تاثیرگذاری لابی‌های صهیونیستی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا از سوی دیگر باعث شده است تا عوامل دیگری در اقدام سیاست خارجی اتحادیه اروپایی در قبال ایران تاثیرگذار باشند. همچنین تاثیرگذاری عوامل مادی از جمله نیاز به نفت، موقعیت ژئوپلوتیکی و ژئواستراتژیکی ایران و سایر عوامل اقتصادی باعث تغییر استراتژی اتحادیه بخصوص پس از پایان جنگ سرد در قبال ایران شده است.

- ***رابطه ایران و اتحادیه اروپایی: بررسی تحلیلی***

همچنان که اشاره شد سازنده‌گرایان به تاثیرگذاری عوامل معنوی قدرت از جمله هنجارها و ارزشهای مشترک یک جامعه بعنوان یک متغییر مستقل بر رفتار خارجی آن تاکید دارند، هرچند در ارتباط با گستره و حوزه شمول این هنجارها و ارزش‌ها ـ بین‌المللی و فراملی بودن و منطقه‌ای و درون جامعه‌ای بودن نظرات مختلفی وجود دارد. در این نوشتار برانیم تا از رهیافت ترکیبی

سازنده‌گرایان اجتماعی و سازنده‌گرایان فراملی جهت تحلیل روابط ایران و اتحادیه استفاده نماییم. این نکته نیز باید در نظر گرفته شود که در این نوشتار موضوع حقوق بشر بعنوان یکی از مهمترین نمودهای تاثیرگذاری عوامل غیرمادی قدرت در سیاست خارجی اتحادیه در قبال ایران مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. حال به برخی از شاخصه‌های مهم تاثیرگذاری ارزشها و هنجارها در رفتار خارجی اتحادیه و ایران اشاره می‌نماییم:

ماده ۱۱ معاهده اتحادیه اروپایی در مورد سیاستهای مشترک خارجی و امنیتی اشعار می‌دارد:

«اتحادیه و دول عضو آن یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک را که دربرگیرنده تمامی موضوعات سیاست خارجی و دفاعی باشد تعریف و اجرا خواهند کرد. اهداف آن عبارت خواهد بود از:

- حفاظت از ارزشهای مشترک، منافع اساسی، استقلال و یکپارچگی اتحادیه در همنوائی با اصول منشور ملل متحد؛
- تقویت امنیت اتحادیه از تمام طرق؛
- حفظ صلح و تقویت امنیت بین‌المللی مطابق با اصول منشور ملل متحد به‌علاوه اصول سند نهایی هلسینکی و اهداف منشور پاریس از جمله در مورد مرزهای خارجی؛
- ارتقاء همکاری بین‌المللی؛
- گسترش و استحکام دموکراسی، حاکمیت قانون و احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی[۱۱]

بنا به نظر بسیاری از صاحبنظران اروپایی، اتحادیه اروپایی بر پایه اصل

آزادی، دموکراسی، احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی و حاکمیت قانون بنا شده است. همچنین این اتحادیه و کشورهای عضو آن بـه اصـول جهـانی حقوق بشر که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثـاقین آمـده اسـت احتـرام گذاشته و در جهت پیشبرد آن تلاش می‌کننـد. فعالیتهـای درون جامعـه‌ای و بین‌المللی اتحادیه براساس ابزارهای مهم بین‌المللی و منطقه‌ای حفـظ حقـوق بشر از جمله کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، برنامـه اقـدام کنفـرانس جهـانی حقوق بشر (وین ۱۹۹۳)، نشست سران جهان برای توسعه اجتماعی کپنهـاک (۱۹۹۵) و چهارمین کنفرانس جهانی زن (پکن ۱۹۹۵) می‌باشد. ایـن ابزارهـا ارزشهای مشترک را که در ارتباط با آزادیهای اساسـی و اصـول دموکراتیـک هستند، محافظت می‌کنند. طبق نظر اتحادیـه احتـرام بـه ایـن ارزشـها شـرط توسعه موثر در هر جامعه‌ای است.[۱۲]

گام اساسـی در تلفیـق حقـوق بشـر و اصـول دموکراتیـک برسیاسـتهای اتحادیـه اروپـایی بـا بـه‌اجـرا گذاشـتن معاهـده اتحادیـه اروپـایی در اول نـوامبر ۱۹۹۳ برداشـته شـد. معاهـده یکـی از اهـداف سیاسـت خـارجی و امنیتـی مشـترک را توسـعه و تحکـیم دموکراسـی، حاکمیـت قـانون و احترام به حقوق بشـر و آزادیهـای اساسـی مـی‌دانـد. در عـین حـال عنـوان جدید همکاری‌هـای توسـعه‌ای اتحادیـه نیـز شـامل مسـائل حقـوق بشـری و دموکراتیزاسـیون مـی‌باشـد: «سیاسـت جامعـه در ایـن حـوزه شـامل توسـعه و تحکـیم دموکراسـی، حاکمیـت قـانون و احتـرام بـه حقـوق بشـر و آزادی‌های اساسی می باشد».[۱۳]

اقدامات کمیسیون در روابط خارجی نیز بوسیله حقوق و اصـولی کـه در

منشور حقوق اساسی اتحادیه اروپایی آمده است و به‌طور رسمی در اجلاس سران در نیس فرانسه، در دسامبر ۲۰۰۰، اعلام شد، هدایت و نظارت خواهد شد.

از اوایل دهه ۹۰ میلادی جامعه اروپایی در موافقت‌نامه‌های همکاری و تجارت دوجانبه‌اش با کشورهای ثالث و موافقت‌نامه‌های مشارکت مانند موافقت‌نامه‌های اروپا، موافقت‌نامه‌های مدیترانه و موافقت‌نامه کوتونو (کنوانسیون لومه سابق) بندهای حقوق بشری را نیز گنجانده است. براساس الگوی ارائه شده از سوی شورای وزیران مصوب ماه می ۱۹۹۵، رعایت حقوق بنیادین بشر و اصول دموکراتیک آنگونه که در اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب سال ۱۹٤۸ و دستورالعمل‌ای نهایی هلسینکی و منشور پاریس برای اروپای جدید «خاطرنشان گشته، محور سیاست‌های داخلی و خارجی طرفهای قرارداد و بخش اساسی هر موافقت‌نامه با کشورهای ثالث خواهد بود. پس از تصمیم ماه می ۱۹۹۵ شورا، بند حقوق بشری در تمامی موافقت‌نامه‌های دوجانبه بعدی (به‌جز موافقت‌نامه‌های مربوط به نساجی و تولیدات کشاورزی) منظور شده است.

از نگاه سازنده‌گرایان اجتماعی، احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی، گسترش و استحکام دموکراسی وپیشبرد حاکمیت قانون، هنجارهایی درونی (درون جامعه اروپا) هستند که بر رفتار خارجی اتحادیه اروپایی تاثیر گذاشته‌اند واز این رو تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی اتحادیه خواهان دیدن فضا و عرصه بین‌المللی هستند که مطابق با همان ارزشها و اصول حاکم بر نظام اجتماعی خود می‌باشند. تاکید اتحادیه بر ضرورت وجود بند

حقوق بشری در موافقتنامه‌های اتحادیه با سایر کشورها از جمله ایران در همین راستا مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

اما از منظر سازنده‌گرایان فراملی، اهدافی از جمله حفاظت از ارزش‌های مشترک، منافع اساسی، استقلال و یکپارچگی اتحادیه در همنوایی با اصول منشور ملل متحد، حفظ صلح و تقویت امنیت بین‌المللی مطابق با اصول منشور ملل متحد به‌علاوه اصول سند نهائی هلسینکی و اهداف منشور پاریس با تاثیرپذیری از هنجارهای بین‌المللی که در سطح بین‌الملل از شفافیت و تناسب منطقی برخوردارند، تدوین و تعریف شده‌اند. رفتارهای اتحادیه در قبال پدیده‌هایی ازجمله تروریسم، سلاحهای کشتار جمعی، و برخورد اتحادیه با برخی بحرانهای بین‌المللی از جمله بحران خاورمیانه نشان‌دهنده الگوپذیری و پیروی اتحادیه از هنجارهای بین‌المللی که مورد مقبولیت عمومی و بین‌المللی هستند می‌باشد. در این زمینه نوع رفتار اتحادیه در قبال بحران خاورمیانه نمونه جالبی برای تحلیل سیاست خارجی اتحادیه از منظر سازنده‌گرایی فراملی می‌باشد. اتحادیه اروپایی در قبال بحران خاورمیانه همواره از قطعنامه‌های سازمان ملل متحد دفاع کرده و تلاش کرده است تا با حفظ بیطرفی راه‌حلی با اجماع بین‌المللی را ارائه نماید.[۱۴]

اما نکته‌ای که باید بدان توجه داشت و تکرار می‌کنم «توجه داشت» این است که هنجارهای غالب بین‌المللی و منطقه‌ای که در قالب احترام به حقوق بشر، پیشبرد تجارت آزاد، مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی ومبارزه با تروریسم عینیت پیدا کرده‌اند، در نهان لیبرالیسم غرب جای دارد[۱۵]. از این رو و با توجه به اینکه جوامع غربی (بخصوص ایالات متحده و اروپای

غربی) دارای اصول، ارزش و ایده‌های یکسان، نشأت گرفته از لیبرالیسم می‌باشند، لذا طبق نظر سازنده‌گرایان *مبنی بر اینکه هنجارهای یکسان هویت و اولویت‌های بازیگران را شکل می‌دهد و انتظار می‌رود بازیگران رفتارهای مشابهی را از خود بروز دهند*، رفتارهای یکسان غرب در این زمینه قابل تحلیل می‌باشد. در این زمینه برای فهم بیشتر موضوع نگاهی به همکاری و نوع روابط امریکا و اروپای غربی بخصوص پس از جنگ سرد می‌اندازیم:

تاکید شریکان دو سوی آتلانتیک بر اصول و ارزشهای مشترک، از جمله اصول دموکراسی، رعایت حقوق بشر و ... در روابط فراآتلانتیکی در قالب اعلامیه فراآتلانتیکی و دستورکار جدید فراآتلانتیکی (NTA) و همچنین اهداف کلان یکسان در سیاست خارجی دو طرف نشان از یکسان بودن اصول، ارزشها، ایده‌ها و هویت دو طرف دارد. این امر به‌خصوص در اهداف بلندمدت آمریکا و اتحادیه اروپایی در قبال ایران، که همانا تغییر رفتار ایران در عرصه بین‌الملل می‌باشد و نمود آن تغییر موضع و سیاست ایران در قبال پدیده تروریسم، روند صلح خاورمیانه، موضوع سلاح‌های کشتار جمعی و حقوق بشر می‌باشد، مشخص خواهد بود.

با پایان یافتن جنگ سرد و ظهور نظام بین‌الملل جدید (تک ـ چندقطبی) شریکان دوسوی آتلانتیک ابزارها و اهداف جدیدتری را جهت همکاری تعریف کردند. نقطه عطف این روابط، تصویب اعلامیه فراآتلانتیکی در سال ۱۹۹۰بود که یکسری گفتگوهای منظم سیاسی و رایزنی‌های اقتصادی، فرهنگی را میان نمایندگان دو سوی آتلانتیک ایجاد کرد. در این سالها همکاری دو طرف علاوه بر مسائل اقتصادی، پیرامون حوزه‌های سیاسی،

امنیتی، آموزش، علوم و فرهنگ نیز تمرکز یافت. در این اعلامیه دو طرف رسما بر اراده خود جهت تقویت مشارکتشان در زمینه‌های زیر تاکید کردند:

۱- حمایت از دموکراسی، حاکمیت قانون، حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی، ارتقاء و ترویج رفاه همگانی و پیشرفت اجتماعی؛

۲- حفاظت از صلح و ارتقاء امنیت بین‌المللی به‌وسطه همکاری بیشتر با یکدیگر و دیگر ملل جهان در مقابل تجاوز و خشونت، مشارکت در حل و فصل مناقشات جهانی و تقویت نقش سازمان ملل و سازمانهای بین‌المللی؛

۳- دنبال کردن سیاستهایی با هدف نیل به یک اقتصاد بازار جهانی، به‌وسیله رشد اقتصادی پایدار، تورم کم، اشتغال زیاد و شرایط اجتماعی یکسان در چار چوب ثبات بین‌المللی؛

٤- پیشبرد اصول اقتصاد بازارآزاد، رد سیاستهای حمایت‌گرایانه در حوزه اقتصاد و تقویت نظامهای تجارت آزاد چندجانبه؛

٥- کمک به کشورهای در حال توسعه به‌وسیله تمامی ابزارهای مناسب در جهت رسیدن به اصلاح اقتصادی و سیاسی؛

٦- حمایت کافی از ملل اروپای مرکزی و شرقی که در حال گذر به نظامهای اقتصاد بازار و دموکراتیک هستند و تشویق آنها به مشارکت در نهادهای چندجانبه تجاری و مالی بین‌المللی.[١٦]

دستور کار نوین فراآتلانتیکی NTA و برنامه اقدام مشترک ـ که در سال ۱۹۹٥ و در نشست سران در مادرید با هدف رسیدن به اقدامهای مشترک از طرف شریکان آتلانتیک به تصویب رسید، به همکاری و هماهنگی شریکان

دوسوی آتلانتیک سرعت بخشید و روابط دو طرف را بیش از پیش نهادینه کرد. طبق دستور کار جدید و برنامه اقدام مشترک دو طرف توافق کردند تا در مورد موضوعات متفاوت از آزادسازی اقتصادی تا مسائل امنیتی با یکدیگر مشورت، هماهنگی و اقدام مشترک انجام دهند. برنامه اقدام مشترک که بر اساس اصول اعلامیه فراآتلانیتکی ایجاد شد، همکاری و اقدام مشترک را در چهار حوزه زیر بنیان نهاد که به نوعی اشتراک اهداف، اصول و ارزش‌های دو طرف را نشان می‌دهد:

۱- ترویج و پیشبرد صلح، ثبات، دموکراسی و توسعه در جهان
۲- پاسخ به چالشهای جهانی
۳- مشارکت در توسعه تجارت جهانی وتلاش برای گسترش روابط اقتصادی
٤- ایجاد پیوندهای مدنی فراآتلانتیکی

در اعلامیه بن در سال ۱۹۹۹ نیز، دو طرف ضمن تاکید بر ارزشهای مشترک از جمله احترام به حقوق بشر، آزادیهای اساسی و اصول دموکراتیک بر این موضوع تاکید نمودند که: «ما با یکدیگر می‌توانیم ارزشهای مشترک خود، موفقیتها و امنیت مشترک خود را بسیار موثرتر از اینکه به تنهایی انجام دهیم، پیش ببریم».[۱۷]

در تمامی موارد فوق نمود هنجارها، اصول و ارزشهای مشترک و تاثیرگذاری آن بر اهداف سیاست خارجی غرب (آمریکا و اتحادیه اروپایی) را می‌توان یافت.

از سوی دیگر انقلاب اسلامی در ایران باعث شد تا سیاست دین‌مدارانه

جایگزین سیاست دنیامدارانه دوران شاه گردد. این امر زمانی اتفاق افتاد که جهان غرب (اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا) در اوج گرایش به سیاست دنیا مدار(سکولاریزم) به سر می‌برد و اصول و ارزشهای لیبرالیسم در غرب از مقبولیت و شفافیت بالایی برخوردار شده بود و در مقابل، اراده ای در ایران مبنی بر رد این موضوع در حال بارور شدن بود. سیاستهای نه شرقی و نه غربی ایران و حمایت وکمک به مستضعفین و مسلمین دنیا و شعارهایی از جمله صدور انقلاب اسلامی، در مقابل سیاستهای لیبرالیستی جهان غرب از جمله شاخصه‌های اختلافات هویتی دو طرف به‌شمار می‌رفت که شکاف را در روابط دو طرف افزایش می‌داد و این در حالی بود که اشتراکات هویتی اروپای غربی و ایالات متحده باعث همسویی رفتار آنها درقبال ایران بخصوص در دهه اول بعد از انقلاب اسلامی ایران می‌شد.

علاوه بر این، نظام بیمار و بسته اقتصادی، سیاست خارجی تجدید نظر طلب و ایدئولوژی خاص ایران در مقایسه با مرام لیبرالیسم، نظام باز اقتصادی و سیاست خارجی منعطف کشورهای غربی اختلافات عمیق هویتی را بین ایران از یک سو و کشورهای غربی و به‌خصوص کشورهای غرب اروپا رقم زد.

علیرغم فروپاشی شوروی و تحولات ناشی از پایان جنگ سرد وتلاش کشورهای عضو جامعه اروپایی در جهت کسب هویت مستقل سیاسی و دفاعی ـ امنیتی در قالب معاهده ماستریخت، همچنان شاهد همسویی رفتارهای ایالات متحده و اتحادیه اروپایی در بسیاری از حوزه‌های سیاست خارجی هستیم. دلیل این امر همچنان که در بالا اشاره شد و نمود آن را در

قالب روابط فراآتلانتیکی دیدیم، اشتراکات هویتی از جمله اعتقاد و برداشت مشترک به اصول لیبرالیسم، رعایت حقوق بشر و اصول دموکراتیک در جامعه غرب می‌باشد. در این زمینه کافی است تا ویژگی‌های کشورهای یاغی یا سرکش و محور شیطانی که از سوی آمریکا مطرح شده است و موضوعات مورد نگرانی اتحادیه اروپایی در قبال ایران را مورد توجه قرار دهیم.

نگاه دین‌مدارانه سیاستگذاران ایران باعث شده است تا رفتار ایران در قبال برخی حوادث، هنجارها و رژیمهای بین‌المللی مورد تائید و درک کشورهای غربی قرار نگیرد .مواضع ایران در قبال بحران خاورمیانه، مسئله حقوق بشرو برداشتهای متفاوت از آن، شاخص‌ها و محدودیت‌های آزادیهای اساسی، تعریف تروریسم و شاخص‌های اقدامات تروریستی و حتی مسائل مربوط به رژیمهای خلع سلاح و کنترل تسلیحات از جمله عوامل اختلاف‌زا و تاثیرگذار بر سیاست خارجی کشورهای غربی (اتحادیه اروپایی و آمریکا) در قبال ایران بوده‌اند. این امر موجب شده است تا غرب در جهت تغییر رفتار ایران یکصدا گردد. نمود این موضوع را می‌توان در موضوعاتی از جمله سیاست واحد غرب به‌خصوص کشورهای عضو اتحادیه در اوایل انقلاب در قبال ایران از جمله ماجرای گروگانگیری، جنگ تحمیلی، روند صلح خاورمیانه و اوج آن را در ماجرای سلمان رشدی دید:

به چالش کشیده شدن ارزش‌های فرهنگی ـ اسلامی توسط سلمان رشدی، نویسنده هندی الاصل انگلیسی در کتاب آیات شیطانی، باعث شد تا در ۲۵ بهمن ماه ۱۳٦۷ (١٤ فوریه ۱۹۸۹)، امام خمینی فتوای خود را بر علیه سلمان رشدی صادر نماید. این حکم که خشم جامعه اروپایی را در پی

داشت باعث شد تا جامعه اروپایی اقدامات زیر را انجام دهد:

- احضار سفرای کشورهای عضو از تهران و کاهش سطح روابط سیاسی که ملاقات‌های سطوح عالی را ممنوع ساخته بود؛
- تقلیل همکاریهای اقتصادی و کاهش واردات از ایران؛
- قطع روابط تهران و لندن در ۵ مارس ۱۹۸۹؛ و
- صدور بیانیه مشترک وزرای امورخارجه جامعه در ۲۰ فوریه ۱۹۸۹ که در آن تهدید به قتل سلمان رشدی را غیر قابل قبول دانسته و آن را اقدامی مغایر با منشور ملل متحد و بی احترامی به اصول و مقررات بین‌المللی اعلام کردند.(۱۸)

به‌طور کلی از نظر جامعه اروپایی حقوق بشر در ایران رعایت نمی‌شد و ایران همچنان سیاست‌های تروریستی خود را دنبال می‌کرد. بعبارت دیگر جامعه اروپایی بر این اعتقاد بود که ایران به هنجارهای بین‌المللی احترام نمی‌گذارد. از طرف دیگر ایران نیز رفتارهای جامعه اروپایی در قبال ایران را تبعیض‌آمیز و دوگانه می‌نگریست و آن را همسو با سیاستهای ایالات متحده می‌دانست. اما علیرغم تمامی اختلافات، دو طرف تمایل به از سرگیری روابط با یکدیگر را داشتند. بدین ترتیب گفتگوهای انتقادی و سپس فراگیر ایران و اتحادیه پایه‌ریزی شد و از سال ۱۳۷۲ تا سال ۱۳۷٦ در هفت دورشاهد گفتگوهای انتقادی و از سال ۱۳۷۷ تا به امروز شاهد ۱۱ دور گفتگوهای فراگیر بوده‌ایم.(۱۹)

اما نکته‌ای که در این ارتباط باید به آن توجه داشت محورهای گفتگوهای فوق‌الذکر بوده است: عدم رعایت حقوق بشر و حمایت ایران از تروریسم

بین‌الملل، هزینه‌های نظامی ایران و تلاش آن برای دستیابی به سلاحهای هسته‌ای، موضع منفی ایران در قبال فرایند صلح خاورمیانه، فتوای قتل رشدی از مهمترین و پایدارترین موضوع‌های گفتگوهای انتقادی دو طرف بودند و در حال حاضر (گفتگوهای فراگیر و همچنین مذاکرات مربوط به موافقت‌نامه تجارت و همکاری) علی‌رغم توسعه و گسترش موضوعات مذاکره و گفتگو به موضوعات غیر سیاسی از جمله موضوعات اقتصادی و اجتماعی، همچنان شاهد سایه انداختن موضوعات چهارگانه (حقوق بشر، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و روند صلح خاورمیانه که موضوع نگرانی مشترک ایالات متحده و اتحادیه اروپایی است) بر سایر موضوعات می‌باشیم: نمونه‌های اخیر گواه این موضوع است:

پارلمان اتحادیه اروپایی در قطعنامه خود مورخ ۱٦ نوامبر ۲۰۰۲ ، ضمن لزوم حذف مجازات اعدام در ایران و نگرانی از وضعیت حقوق بشر، به ایران هشدار داد که هرگونه موافقت‌نامه تجاری با ایران مستلزم پیشرفت مسائل حقوق بشری در این کشور می‌باشد. همچنین اتحادیه اروپایی در قالب بیانیه پایانی نشست وزارای خارجه اتحادیه در لوکزامبورگ در ژوئن ۲۰۰۲ ودر دهمین دور مذاکرات فراگیر در تهران در ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۲ بار دیگر بر ضرورت پیشرفت همزمان موضوعات سیاسی و اقتصادی تاکید کرد که از منظر بسیاری، این امر اعمال پیشرط بر مذاکرات اقتصادی تعبیر شد. همچنین رفتار اتحادیه اروپایی بعد از پذیرش الحاق به پروتکل الحاقی از سوی ایران از جمله بیانیه شورای وزیران اتحادیه در دسامبر سال ۲۰۰۳ میلادی در بروکسل مبنی بر توقف مذاکرات مربوط موافقت نامه تجارت و

همکاری تا روشن شدن کامل وضعیت اتمی ایران در این چارچوب قابل تحلیل می‌باشد.[۲۰]

در مجموع آنچه که می‌توان به وضوح در تاریخ کوتاه روابط ایران و اتحادیه اروپایی دید همانا ناهمخوانی رهیافتهای دو طرف پیرامون برخی اصول، ارزش‌ها و هنجارهای درونی و بین‌المللی است که رفتار خارجی هردو طرف را تحت تاثیر قرارداده است.

نتیجه‌گیری:

۱. در این مقاله این فرضیه به آزمون گذاشته شد که رفتار اتحادیه در قبال ایران همواره از اصول، هنجار و ارزش‌های یکسانی متاثر شده است که کمتر می توان در آن عنصر تغییر را مشاهده نمود. به عبارت دیگر رفتار خارجی اتحادیه اروپایی در قبال ایران چه در دوران نظام دو قطبی و چه در دوران پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی تداوم داشته و از اصول خاصی پیروی کرده است. این اصول و ارزش‌ها که از منظر سازنده‌گرایان متغیر عمده و مستقل سیاست خارجی می‌باشد در تعارض و تخالف با برخی از اصول و هنجارهای مورد پذیرش ایران قرار دارد. این موضوع ـ اختلافات هویتی بین دو جامعه ـ مانع گسترش روابط ایران و غرب به‌طور عام و اتحادیه اروپایی بطور خاص شده است

۲. به نظر می‌رسد در دهه اول بعد از انقلاب اسلامی در ایران، اختلافات هویتی (تفاوت در اصول، ارزشها، هنجارهای اجتماعی) مهمترین

عامل تاثیرگذار بر سیاست خارجی اتحادیه اروپایی در قبال ایران بوده است و از آنجا که طبق نظر سازنده‌گرایان، بازیگران، بر مبنای هنجارها تصمیم‌گیری کرده و بر مبنای سابقه عوامل ذهنی، تجربه فرهنگی ـ تاریخی و مشارکت نهادها سیاستگذاری می‌نمایند، این بدبینی و از سوی دیگر اختلافات هویتی تاکنون باقی مانده است. وقوع انقلاب اسلامی در ایران باعث شد تا سیاست دین‌مدارانه جایگزین سیاست دنیا مدارانه رژیم گذشته گردد. این امر درحالی صورت می‌گرفت که غرب (ایالات متحده امریکا و کشورهای اروپای غربی) در اوج گرایش به سیاستهای دنیامدارانه (از نوع لیبرالیسم و سرمایه‌داری) قرار داشت. اعتقاد به اصول و ارزشهای اسلامی و به چالش طلبیدن نظام موجود بین‌الملل از یک سو و اعتقاد به اصول و ارزشهای لیبرالیسم و سرمایه‌داری و تلاش در جهت حفظ ارزش‌ها و هنجارهای بین‌المللی از سوی دیگر در مقابل یکدیگر قرار گرفتند.

۳. اما همانطور که سازنده‌گرایان معتقدند افزایش تعاملات میان جوامع ـ جامعه ایران و جامعه اروپای غربی ـ و تعاملات درونی آن، بتدریج و طی یک فرایند آموزش اجتماعی درک یکسانی از واقعیت‌ها را ایجاد خواهد کرد و باعث بازتعریف منافع خواهد شد. نقطه شروع این تعاملات می‌تواند از حوزه‌های کمتر چالش‌زا نظیر همکاری‌های اقتصادی یا به‌عبارت دیگربا ایجاد رژیم‌های اعتمادساز اقتصادی آغاز شود همان‌طور که کشورهای پایه‌گذار اتحادیه اروپایی یعنی ایتالیا، آلمان، فرانسه و کشورهای بنلوکس علیرغم اختلافات زیاد، با ایجاد جامعه زغال سنگ و فولاد به این مهم دست یافتند.

پی‌نوشت‌ها:

1. Stephen. M.Walt, "*International Relations:One World, Many Theories*", P.7. (**http://www.findarticles.com**/cf_0/m1181/n110/20492564/ print.jhtml)

   See also - John .G.Ruggie,***Constructing the World Polity :essays on international institutionalism***,(London:Routledge,1998),pp.17-27.
2. See Alexander Wendt, ***Social Theory of International Politics***, (Cambridge University Press, 1999),PP.4-12.
3. Henning Boekle,Volker Rihberger,Wolfgang Wagner, "*Norms and Foreign Policy :Constructivist Foreign Policy Theory*" , PP.4,5.(**www.uni-tuebingen.de**/uni/spi/taps/tap34a.htm
4. Ibid.
5. Ibid, P.16.
6. Ibid, P.17.
7. Ibid.
8. Ben Toma,"*social constructivism and CFSP*",Center for European studies.(**http://www.ucd.ie**).
9. Henning Boekle,Volker Rihberger,Wolfgang Wagner, op.cit,PP.4,5.
10. Ibid.
11. Article 11 of TEU.
12. **http://www.europ.eu.int**/comm./external_relations/human_rights/intro
13. Atricle 11 of TEU and Article 177 of TEU

۱۴. برای اطلاع بیشتر بنگرید به مهدی اسکندریان، «اتحادیه اروپایی و بحران خاورمیانه» ،گزیده تحولات جهان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار تهران، شماره ۳ ص ۱۲۴. همچنین بنگرید به:

-Felix Neugart, " The furure of European Policies in The Middle East After The Iraq war" , Discussion paper by the Bertelsmann Group for policy research, Munich, 10th – 12th July 2003, pp 17-23 .

۱۵. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

نعمت‌ا... مظفرپور «نقش اختلافات ایدئولوژیک در سیاست خارجی ایران و ایالات متحده آمریکا»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تابستان ۱۳۸۱.

16. Transatlantic Declaration on EC-US Relations, 1990 (**http: // eur opa. eu.int**).

17. Bonn Declaration of eu us summit,(**http://ue. Eu .int** /pesc / memo / en/99/main4.htm and The New Transatlantic Agenda,(**http://www.conf-us-ue-disability** .org/nta.htm#III,).
18. **van de Pas, J, Between** *"Confrontation and reconciliation:I.R of Iran foreign Policy toward Western Europe 1990-2000"*,**MA thesis, Amsterdam university winter2002 ,p42.**

۱۹. در این زمینه بنگرید به:

اسکندریان مهدی «عوامل تاثیرگذار بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی اتحادیه اروپایی در قبال ایران» پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه سال ۱۳۸۱.

۲۰. همان.

روابط ایران ـ اتحادیه اروپا: بازگشت به عرصه‌های استراتژیک

ناصر ثقفی عامری*

ترجمه: علی فلاحی

چکیده:

وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر موجب آن شد که در برخی از پژوهشگران این ذهنیت پدید آید که عرصه نظام بین‌الملل وارد دوران نوینی شده است. اما نگاهی به روندهای حاکم بر روابط بازیگران اصلی، حاکی از آن است که ورود به این دوران نوین، از یک دهه پیش آغاز شده بود.

در مقاله حاضر، تلاش خواهد شد تا روابط ایران و اتحادیه اروپا بر اساس مطالعات استراتژیک موجود میان این بازیگران و با توجه به واقعیت‌های موجود، مورد بررسی قرار گیرد.

---

* دارای مدرک کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل و پژوهشگر مسائل استراتژیک

مقدمه

طی چهار سده گذشته، استراتژی، حوزه اصلی و غالب در روابط موجود میان ایران و قدرت‌های اروپایی بوده است. این امر عمدتاً ناشی از رقابت قدرت‌های بزرگ و بازی‌های ژئوپلتیک به منظور کنترل مستعمرات و یا انکار و نادیده انگاشتن دیگر قدرت‌ها از دستیابی به هند و نواحی مجاور آن بود. پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم جهان به دو اردوگاه شرق و غرب، رهیافت امنیتی از سوی کشورهای مختلف و بنا بر صف‌بندی‌های سیاسی آن‌ها شکل گرفت.

تحت شرایط مزبور، سیاست‌های عمدتاً استراتژیک معمولا از سوی دو ابرقدرت تعیین می‌شدند. بر این اساس، روابط ایران و کشورهای اروپای غربی عمدتاً در قالب حوزه‌های اقتصادی دوجانبه تعریف می‌شد، در حالی‌که ابعاد استراتژیک این روابط به ایالات‌متحده واگذار شده بود. روند مزبور تا پایان جنگ سرد، نمایشگر دگرگونی چندان زیادی نبود. تنها پس از تغییرات موجود در فضای سیاسی بین‌المللی و از همه مهم‌تر همراه با نشانه‌هایی در اروپا به منظور اتخاذ یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا بود که ابتکارات نوینی را در عرصه‌های استراتژیک ممکن می‌ساخت. رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، پیامد قابل توجهی را بر نگرش آمریکا نسبت به روابط بین‌الملل در پی داشت. تأکید اصلی در دهه ۹۰ که بر موضوعات تجاری و اقتصادی قرار داشت، به یکباره تغییر یافت و جای خود را به اولویت‌های امنیتی داد. به نظر می‌رسد که رابطه میان ایران و اتحادیه اروپا که هر چند به‌طور غیرمستقیم همواره تحت تأثیر ایالات‌متحده بوده است، به‌سرعت به‌سوی موضوعات و مسائل استراتژیک نیز سوق داده شود.

تحت چنین شرایطی و پس از شکست رژیم بعثی صدام حسین در عـراق از سوی ایالات‌متحده، برای نخسـتین بـار، اتحادیـه اروپـا اقـدام بـه صـدور بیانیه‌ای دال بر کاربرد زور به منظور توقف گسترش سلاح‌های کشتار جمعی کرد، در حالی‌که مخاطب اصلی آن، ایران بود. خط‌مشی مزبور نمایانگر تقابل شدید در مقایسه با سیاست‌های پیشین اتحادیه اروپا بود که توجـه اصـلی آن عمدتاً متمرکز بر موضوعات غیراستراتژیک در برخورد با ایران شده بود.

پیشینه روابط

در گذشته، اروپا در روابط خود با ایران، عمدتاً توجه خود را بـر حیطـه‌هـای اقتصادی متمرکز کرده بود. هر چند، روابط مزبور دو بحران سیاسی عمـده را پشت سر گذاشته است. مورد اول مربـوط بـه صـدور فتـوای مـرگ سـلمان رشدی و مورد دوم به قضیه میکونـوس بـازمی‌گـردد کـه در آن تعـدادی از مخالفان و دگراندیشان ایرانی در آلمان ترور شدند. جدا از دو رویـداد مزبـور که در قالب یک صف‌بندی دیپلماتیک اوج گرفت و به‌دنبال آن با تصمیم بـه فراخوانی سفرای اتحادیه اروپا از تهران، یا دیگر ابتکـارات موجـود از سـوی اتحادیه اروپا برای طرح قطعنامه‌های صریح در سازمان ملل در قالب شـروط حقوق بشری در ایران همراه شد هر دو طرف اقـدام بـه تـلاش بـرای حفـظ روابط به دور از تنش و با هدف تداوم تجارت و بازرگانی و دیگر حوزه‌های منفعتی کردند.[۱]

برای نمونه، کنترل مواد مخدر و کمک به آوارگان از اولویت‌هـای اصـلی اتحادیه اروپا در همیاری به ایران بوده است. ایـران بـه‌واسـطه پنـاه دادن بـه

حدود ۲ میلیون آواره، بار سنگینی را به‌دوش می‌کشد که از این میزان، ۱/۵ میلیون نفر از افغانستان به ایران پناهنده شده‌اند. کمیسیون اروپا به منظور کمک به آوارگان طی سال‌های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹، مبلغ ٤/٦٥ میلیون یورو اختصاص داد. در سال ۲۰۰۰، اتحادیه اروپا متعهد به پرداخت ۲ میلیون یورو شد و دفتر بشردوستانه جامعه اروپا (ECHO)، به میزان ۰/۹ میلیون یورو در ارتباط با خشکسالی جنوب غرب ایران در سال ۲۰۰۰، کمک کرد.[۲] در روند مزبور، اتحادیه اروپا تبدیل به نخستین و بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران شد در حالی‌که حدود ٤۰ درصد از واردات و ۳٦ درصد از صادرات آن در رابطه با ایران تأمین می‌شد. به‌استثنای سال ۱۹۹۸ که قیمت‌های نفت به سطح بسیار نازلی رسیدند، اتحادیه اروپا توازن منفی تجاری با ایران داشته است. در سال ۱۹۹۹، واردات اتحادیه اروپا از ایران ٤/۷ میلیارد یورو بود، در صورتی‌که میزان صادرات اتحادیه اروپا به ایران در همان سال به ۳/۹ میلیارد یورو می‌رسید. در حالی‌که بیش از ۷۵ درصد از واردات اتحادیه اروپا از ایران شامل محصولات نفتی بود، صادرات به ایران تنوع کالایی گسترده‌تری را دربرمی‌گرفت که شامل کارخانه‌های تولید نیرو (نیروگاه‌ها)، ماشین‌آلات بزرگ و تجهیزات برقی و مکانیکی بود و ٤۵ درصد کل صادرات را تشکیل می‌داد.[۳]

در ضمن، رابطه ایران ـ اتحادیه اروپا که عمدتاً مبتنی بر اقتصاد و بازرگانی بود، تحت فشار مداوم آمریکا قرار گرفته بود، مبنی بر این‌که اتحادیه اروپا می‌باید از سیاست‌های آمریکا با هدف انزوای ایران پشتیبانی نماید. اتحادیه اروپا و ایالات متحده، اختلافات عمیقی بر سر سیاست‌های

خود در قبال ایران دارند، هر چند اختلافات موردنظر تاکنون تغییر زیادی را به نمایش نگذاشته است. پس از تغییراتی که در عرصه سیاسی بین‌المللی به‌دنبال سقوط رژیم صدام در عراق روی داد، به نظر می‌رسد که اتحادیه اروپا هم‌اکنون به درخواست‌های آمریکا روی خوش بیشتری نشان دهد و رابطه‌اش با ایران نیز شاهد تغییراتی است که به‌سرعت به سوی دیگر حوزه‌ها از جمله موضوعات سیاسی و امنیتی عدم تکثیر پیش می‌رود.

در یک حرکت بی‌سابقه، وزرای خارجه اتحادیه اروپا در ۱٦ ژوئن ۲۰۰۳ با صدور بیانیه‌ای، هشدار شدیدی به ایران دادند، مبنی بر این‌که انعقاد و تکمیل معامله/ قرارداد تجاری ایران ـ اتحادیه اروپا بستگی به تصمیم فوری ایران در پذیرش بازرسی سازمان ملل از برنامه‌های هسته‌ای ایران دارد.

در ۲۱ جولای، وزرای خارجه اتحادیه اروپا بدین امر اشاره داشتند که آن‌ها ممکن است در صورتی‌که ایرانیان پروتکل الحاقی را تا پاییز امضا نکنند، گفت‌وگوهای خود را پیرامون توافق‌نامه تجاری، متوقف کنند.

وزرا برای نخستین بار، اقدام به اتخاذ یک استراتژی کردند که دیپلماسی و بازرسی می‌باید به خط اول دفاعی برای مبارزه با تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی درآید. در سیاست جدید مورد نظر، کاربرد زور ممکن است الزامی باشد و برای نخستین بار، اتحادیه اروپا از حملات نظامی پیشدستانه علیه دولت‌هایی که به‌دنبال گسترش سلاح‌های کشتار جمعی هستند، حمایت کرد، به‌شرطی که با حمایت کامل شورای امنیت سازمان ملل همراه شده باشد.(٤)

ایران در قبال این سیاست به‌سرعت واکنش نشان داد و سخنگوی وزارت خارجه اظهار داشت که: «جمهوری اسلامی هیچ پیش‌شرطی را در

گفت‌وگوهای خود با کشور یا جامعه‌ای نخواهد پذیرفت».[۵] اما مقامات اروپایی همچنان بر مواضع خود پافشاری داشتند و در نمایش جدیت خود از این مسئله، بر موضع اتخاذ شده از سوی شورای (وزیران) اروپا، در قالب اظهارات و بیانیه‌هایی تأکید ورزیدند.

کریس پاتن، کمیسر روابط خارجی اتحادیه اروپا در یک پاسخ آشکار به اتهاماتی که سیاست اتحادیه اروپا را تحت تأثیر و نفوذ ایالات متحده قرار می‌داد، اظهار داشت: «این دستور کار شخص دیگری نیست. دستور کار ماست. ایران باید بپذیرد که ما نگرانی‌های واقعی از این بابت داریم».[۶]

در هر حال، به نظر می‌رسد که روند تأثیرگذاری بر برنامه هسته‌ای ایران خیلی زودتر از ابتکار اتحادیه اروپا و به‌ویژه طی اجلاس مهم سران گروه ۸ کشور صنعتی (G8) در فرانسه آغاز شد. اجلاس گروه ۸ در فرانسه، بیانیه‌ای صادر کرد که در آن از تهران خواسته بود، نظارت و موشکافی بیشتر را از سوی بازرسان تسلیحاتی پذیرا شود.

بیانیه گروه ۸ اعلام می‌داشت: «ما پیامدهای تکثیر برنامه هسته‌ای پیشرفته ایران را نادیده نخواهیم گرفت». در این رابطه جورج بوش، ریاست‌جمهور آمریکا اظهار داشت که: «من این موضوع (برنامه هسته‌ای ایران) را در گروه ۸ مطرح کردم، ما گفت‌وگوهای خوبی بر سر این موضوع داشتیم و به این توافق تقریبا جامع رسیدیم که می‌باید همگی به منظور جلوگیری از توسعه برنامه هسته‌ای ایران با یکدیگر کار کنیم».[۷] همچنین در قالب اجلاس مهم دیگری میان بوش و رهبران اروپا در واشنگتن، بوش اعلام داشت: «آمریکا و اتحادیه اروپا بر سر این موضوع توافق دارند که ایران می‌باید همکاری کاملی

در ارتباط با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی داشته باشد». وی اشاره داشت که «اگر ایران با بازرسی‌های بیشتر موافقت نکند، ما با آن‌ها برخورد خواهیم کرد».[۸] همچنین زمانی‌که بوش و بلر در ماه جولای، در واشنگتن با یکدیگر دیدار داشتند، ایران در کانون توجه گفت‌وگوها قرار گرفت.[۹] رومانو پرودی، رئیس کمیسیون اروپا پس از دیدار خاطرنشان کرد که اتحادیه اروپا و ایالات‌متحده متعهد به بررسی و صحت این امر هستند که ایران از برنامه انرژی خود به منظور ساخت تسلیحات هسته‌ای استفاده نکند. در حالی‌که اروپا به‌دنبال فرونشاندن اختلافات بر سر جنگ عراق با آمریکا بود، پرودی اظهار داشت که «هیچ دشمنی نمی‌تواند در حالی‌که اروپا و آمریکا متحد هستند، در برابر آن‌ها ایستادگی کند».[۱۰]

تلاش‌های آمریکا زمانی کارایی بیشتری پیدا کرد که اعضای اتحادیه اروپا اقدام به صدور بیانیه شدیدی در ۱۰ ژوئن ۲۰۰۳ کردند که طی آن پذیرش بازرسی‌های بیشتر بین‌المللی از سوی ایران خواستار شده بود. بریتانیا که روابط کاری خوبی را با ایران در سال‌های گذشته بنا کرده بود و جک استراو، وزیر خارجه آن کشور ظرف دو سال گذشته سه بار از ایران دیدار کرده، بر این باور است که انزوای ایران تنها به تندروهای ایرانی امکان می‌دهد که ورق ملی‌گرایانه خود را در باب برنامه هسته‌ای به بازی گذارند. جک استراو، اظهار داشت که همکاری نکردن و عدم افشای بیشتر اطلاعات به معنای کم‌رنگ شدن هرگونه امید نسبت به از بازیابی پیوندهای بازرگانی طبیعی با غرب است. ما با تهران بر سر یک توافق‌نامه همکاری و تجارت به مذاکره نشسته‌ایم و خواهان چنین توافقی نیز هستیم، به‌شرطی که پیشرفت

رضایت‌بخش را بر سر پذیرش ایران در قبال دو مسئله عدم تکثیر و حقوق بشر مشاهده کنیم.[11]

در یک حرکت جدا و در پیامی که در هفته اول ماه ژوئن به مقامات دیپلماتیک بریتانیا از سوی دفتر خارجی بریتانیا ارسال شده بود، این مطلب نیز ابراز شده بود که «ایالات متحده به‌طور فزاینده‌ای ناشکیباست و به یک رهیافت چالش‌گرایانه و تقابل‌گراتر (در قبال ایران) توجه دارد که ترجیحاً انزوای این کشور را دنبال می‌کند و در صورت ناکامی، اقدام نظامی متصور می‌شود. اما در صورتی که ایالات‌متحده پافشاری زیادی داشته باشد، ما در روابط خود با آمریکا بر سر ایران، اقدام به ریسک می‌کنیم و خود را در جایگاه مستقلی قرار می‌دهیم و مجبور به انتخاب خواهیم شد».

همچنین گزارش شده است که وایت هال (کابینه بریتانیا) تلاش در اقناع کردن اروپا و آمریکا نسبت به ایفای یک بازی هماهنگ شده تحت عنوان «پلیس خوب»، «پلیس بد» با ایران دارد.

هیأت وزیران بریتانیا در یک اقدام آشکار در جلوگیری از تکرار حادثه میان اروپا و آمریکا بر سر جنگ در عراق و در قالب یک فهرست پیشنهادی ٦ گزینه‌ای در ممانعت از یک ستیز جدید، که از عدم تغییر تا بی‌میلی پیوستن به آمریکا در جهت انزوای ایران شدت می‌یابد، حد وسط را انتخاب کرد. گزینه مورد نظر اروپا اشاره به صدور یک هشدار خصوصی به ایران دارد و بر این اساس، اتحادیه اروپا گفت‌وگوهای تجاری را قطع و در صورتی که ایران اقدامی در زمینه موضوعات کلیدی در قالب یک مهلت کوتاه و مشخص (دو ماهه) نکند، در گفت‌وگوهای خود با تهران تجدید نظر خواهند کرد.[12]

در مجموع، بریتانیا و دیگر اروپاییان بر این امر پافشاری داشتند که ایران از برنامه هسته‌ای خود صرف‌نظر کند و از حمایت حماس و حزب‌الله دست بکشد. آن‌ها همچنین بر این باور بودند که برخی اقدامات از سوی ایران ممکن است آن‌ها را از انتقادات واشنگتن رها سازد. اما بریتانیا و چه برسد به بقیه اروپا نمی‌توانند در نهایت سپری برای تهران باشند، با توجه به وضعیتی که شاهین‌ها در پنتاگون نسبت به خواست خود مبنی بر تغییر رژیم در ایران اصرار می‌ورزند تا صرفاً به تغییر سیاستگذاری از سوی ایران بسنده کنند.[۱۳] طرف فرانسوی، دومینیک دو ویلپن وزیر خارجه این کشور اظهار داشت که فرانسه «ریسکی را در ارتباط با تکثیر (هسته‌ای) در ایران» تصور می‌کند. در هر حال، وی بر اهمیت گفت‌وگوهای پیگیر با تهران تأکید ورزید و به خبرنگاران گوشزد کرد که: «به‌سود جامعه بین‌المللی نیست که این کشور را منزوی سازیم».[۱٤]

در حرکتی دیگر، در یک گزارش محرمانه که از سوی دولت فرانسه در ماه مه تهیه شده بود، نتیجه‌گیری شده است که ایران به‌طرز حیرت‌آوری نسبت به دستیابی به اورانیوم غنی‌شده یا پلوتونیم به منظور ساختن بمب اتمی نزدیک شده است. دولت فرانسه به دیگر دولت‌ها هشدار داد که «در قبال صادرات خود به ایران و شرکت‌های طرف ایرانی هوشیار و گوش به زنگ باشند، ایران بدون شک بر فرایند تولید سانتریفیوژها نظارت دارد و به‌نظر می‌رسد حتی قادر به اصلاح آن نیز است».[۱۵]

مقامات فرانسوی همچنین گزارش دادند که شرکت‌های فرانسوی فعال در امور هسته‌ای، اطلاعاتی از شرکت‌های مشکوک طرف ایرانی در امر خرید ابزار و کالا برای مصارف نظامی دریافت داشته‌اند.[۱٦]

همچنین فیشر، وزیر خارجه آلمان نگرانی‌های موجود بر سر برنامه هسته‌ای ایران را ابراز کرد. وی اظهار داشت که بیانیه‌های اخیر از سوی تهران «دلیل چنین نگرانی» بوده است.[۱۷]

غرب و تهدیدات جدید

سقوط برج‌های دوقلو در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به معنای واقعی آن آغاز قرن ۲۱ محسوب شد. ترکیبی از تسلیحات کشتار جمعی و تروریسم هم‌اکنون در غرب به‌عنوان بزرگ‌ترین خطر نسبت به امنیت آن‌ها در نظر گرفته می‌شود.

جامعه اروپا و ایالات متحده که به‌طور خلاصه تحت عنوان «غرب» نامیده می‌شود، سابقه‌ای ۶۰ ساله دارد. در طول جنگ سرد، ارتش سرخ همواره دیدگاه خود را بر نیاز به وحدت غرب متمرکز کرده بود.

در حال حاضر، اروپاییان و آمریکایی‌ها، تهدید را به همان شکلی که قبلا می‌دیدند نمی‌بینند، هر چند غرب در موضوعات استراتژیک، همواره از یک موضع یکپارچه برخوردار بوده است. این امر به وضوح در قضیه برنامه تسلیحات هسته‌ای کره شمالی نمودار شد.[۱۸] طی جنگ سرد، برلین همواره خود را در معرض مستقیم تهدید در مقایسه با نیویورک می‌دید، حالا وضعیت به‌گونه دیگری شده است. هم‌اکنون جهان عرب و اسلام تبدیل به مرکز «جنگ علیه تروریسم» شده‌اند، جایی‌که جنگ قرار است برنده یا بازنده‌ای داشته باشد. از منظر اروپاییان، موضوع صرفاً این نیست که آن‌ها بواسطه آن‌چه که در غرب تحت عنوان «افراط‌گرایی اسلامی» تعبیر می‌شود، تهدید کمتری را احساس می‌کنند! در برخی موارد آن‌ها حتی احساس تهدید

بیشتری می‌کنند. حداقل ۱۰ میلیون مهاجر مسلمان ساکن در اتحادیه اروپا وجود دارد، این بدون احتساب بیش از ۵ میلیون نفری است که در جایی در اروپا شبیه بوسنی، آلبانی و کوزوو زندگی کرده‌اند.

طی بیش از یک‌دهه بعد، اروپا احتمالا ۱۰ میلیون مسلمان دیگر را در خود جای می‌دهد و در صورتی که اتحادیه اروپا بر وعده خود نسبت به عضویت ترکیه عمل کند، حداقل ۶۰ میلیون مسلمان دیگر را به جمعیت خود خواهد افزود.

همچنان‌که جمعیت بومی اروپا رو به کهولت می‌گذارد، به‌زودی شاهد این امر خواهیم بود که از هر ۱۰ اروپایی، یک نفر مسلمان در خاک اتحادیه اروپا زندگی کند.

اروپایی‌ها از این بیم دارند که این جمعیت مسلمان بتواند به واسطه رویدادهای خاورمیانه، رادیکالیزه شود. در طول بیش از چند سال گذشته، احزاب پوپولیست در اروپا، سهم عمده‌ای از آرا را در زمینه مقابله با مهاجرت و به‌ویژه مهاجرت مسلمانان به‌دست آورده‌اند. در ایالات‌متحده، حدود ٦ میلیون نفر مسلمان وجود دارد اما جدا از دوره پس از جنگ با عراق که برخی از مسلمانان عرب در ایالات‌متحده در فشار و تنگنا قرار گرفته بودند، سابقه آمریکا در برخورد با مهاجران خیلی بهتر از اروپاییان بوده است. این امر عمدتاً بدین خاطر است که تقریبا هر شخصی در ایالات متحده، یا یک مهاجر یا از تبار مهاجران به‌شمار می‌آید. آمریکا همچنین از یک هویت ملی ـ مدنی و ظرفیت‌دار برخوردار است، در صورتی‌که اروپا دارای چهل تکه‌ای از هویت ملی قومی، انحصاری است.[۱۹]

اتحادیه اروپا و آمریکا در خاورمیانه قطعاً دارای منافع مشترکی هستند، حداقل این‌که شاهد نیستیم که یک روز اسرائیل به لحاظ فیزیکی به واسطه چهل تکه‌ای از دموکراسی‌های اسلامی یا پسااسلامی به غرب متصل شود.[۲۰]

در منازعه اسرائیل ـ فلسطین، بسیاری از اروپاییان احساس می‌کنند که اعطای یک دولت بادوام به فلسطینی‌ها می‌تواند یک سهم عمده و کمک بزرگ‌تری در پیروزی جنگ علیه تروریسم تلقی شود. حمایت مزبور از سوی اروپایی‌ها در هر حال از سوی برخی مفسران محافظه‌کار در ایالات‌متحده، «به‌عنوان بازتاب یهودستیزی موروثی و تقریبا ژنتیکی اروپا دیده می‌شود».[۲۱]

اگرچه هنوز یهود ستیزی در اروپا وجود دارد، اما اتهامات مزبور عمدتاً برای قیراندود کردن منتقدان اروپایی از سیاست‌های جاری اسرائیل است. در هر حال، نباید اشتباه شود که فاجعه نسل‌کشی یهودیان (HOLOCAUST) محور فهم جامع از سیاست لیبرالی از هر دو سوی اقیانوس اطلس باقی می‌ماند.[۲۲]

روابط اتحادیه اروپا ـ ایالات‌متحده

اتحادیه اروپا در فرایند توسعه یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک قرار دارد. در عین حال، گسترش اتحادیه اروپا و ناتو با دورنمایی از تغییرات در سیاست‌های آتی خود به پیش می‌روند. اتحادیه اروپا با یکی از جدی‌ترین چالش‌های تاریخ ۵۰ ساله خود روبه‌روست و در حال حاضر خود را برای بزرگ‌ترین گسترش جغرافیایی با الحاق ده کشور دیگر تا سال ۲۰۰٤ آماده

می‌سازد. برخی از نامزدهای عضویت در اتحادیه اروپا بدون هیچ‌گونه پنهان‌کاری، مواضع آمریکایی خود را ابراز می‌دارند. در یک مورد، این امر منجر به ایجاد شکاف در اتحادیه اروپا شده است، زمانی‌که رومانی تسلیم فشار آمریکا شد و یک توافق دوجانبه را بر سر دیوان بین‌الملل کیفری امضا کرد. اگرچه همواره شاهد اختلافات اروپا و آمریکا بوده‌ایم، اما هنگامی که آن‌ها به همکاری با یکدیگر می‌پردازند، مؤثرتر هستند.[۲۳]

به نظر می‌رسد که قضیه برنامه هسته‌ای ایران به یکی از موارد آزمایشی برای همکاری آتی اتحادیه اروپا و آمریکا تبدیل شود. تا همین اواخر اتحادیه اروپا و ایالات متحده اختلافات عمیقی بر سر سیاست‌های خود در قبال ایران داشتند.[۲٤]

لذا پیشرفت‌های مزبور همراه با نقش کنونی که آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت به ایفای آن می‌پردازد و در حالی‌که کاملا در خاورمیانه گرفتار شده است، اشاره به این واقعیت دارد که سیاست هماهنگ شده اتحادیه اروپا و آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای ایران نیازمند یک سیاست تعهد جامع با ایران، با توجه به نقش بالقوه‌ای است که ایران می‌تواند برای صلح و ثبات منطقه مزبور ایفا کند.

بزرگ‌نمایی آمریکا از بعد نظامی قدرت و چشم‌پوشی از دو بعد دیگر، قدرت«نرم‌افزاری» و «اقتصادی»، یک موضوع مجادله‌انگیز میان اتحادیه اروپا و آمریکاست. برای اروپاییان این مسئله منجر به عزیمت راستین اروپا از سنت سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۹٤۵ و منتهی به سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایی کنونی از سوی «تنها ابرقدرت» شده است.

ستیز اصلی طی جنگ در عراق روی داد. رهبران آلمان و فرانسه در مقابل آمریکا و نیروهای ائتلافی از جمله شرکای اروپایی آن، بریتانیا و دیگران ایستاد. در حالی‌که شرودر، صدراعظم آلمان مشعل صلح‌طلبی را در آلمان به منظور ابقا در قدرت حمل می‌کرد، شیراک، رئیس‌جمهور فرانسه به‌دنبال یک رویای نئوگلیست و رهبری یک دنیای غیرآمریکایی بود.[۲۵]

اگرچه آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها از منافع حیاتی در دنیا برخوردار هستند به‌طوری که از رقابت‌های معمولی آن‌ها فراتر می‌رود،[۲۶] به نظر می‌رسد که تصور اروپا از آمریکا از رویداد ۱۱ سپتامبر تغییر یافته باشد. برخی از تحلیلگران در حال حاضر به این نتیجه رسیده‌اند که اروپایی‌ها، آمریکا را به‌عنوان تهدیدی نسبت به استقلال اروپا می‌بینند در حالی‌که آمریکایی‌ها چنین تصور و درکی را از عملکرد اروپاییان ندارند.[۲۷]

واشنگتن از زمان حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، ایران را به‌عنوان بخشی از «محور شرارت» نامیده است چرا که به قول مقامات آمریکایی، ایران در جهت برجسته کردن تهدیدات امنیتی تلاش می‌کند. آمریکا، ایران را به‌واسطه جست‌وجو در جهت تحصیل تسلیحات هسته‌ای و تکنولوژی موشک‌های دوربرد و نیز کمک به حزب‌الله لبنان و گروه‌های فلسطینی همچون حماس که واشنگتن آن‌ها را در لیست تروریست‌ها قرار داده است، متهم می‌سازد. آمریکا یک سیاست درازمدت را برای انزوای ایران در دستور کار خود قرار داده است و از زمان انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ تاکنون روابط دیپلماتیک با ایران نداشته است. شرکت‌های آمریکایی عمدتاً از سرمایه‌گذاری در ایران یا تجارت با ایران منع شده‌اند. همچنین واشنگتن به تهدید از طریق اقدامات

تنبیهی علیه شرکت‌های خارجی که سرمایه‌گذاری‌های بنیادین در بخش انرژی ایران داشته‌اند ادامه می‌دهد، هر چند که هنوز این تهدید را عملی نکرده است.

اما اتحادیه اروپا به‌دنبال شدت بخشیدن به روابط تجاری خود با ایران از طریق مذاکره بر سر یک توافق‌نامه تجاری و همکاری با تهران بوده است. این هدف به‌دنبال توافقات دوجانبه‌ای است که کشورهای عضو قبلا با ایران منعقد کرده‌اند و می‌تواند نهایتاً راهی را به محصولات ایرانی جهت دریافت تسهیلات ترجیحی به بازارهای اتحادیه اروپا باز کند. ابتکار تجاری که نتیجه چندین سال بحث و مذاکره بوده است، از سوی اتحادیه اروپا به‌عنوان سنگ بنای استراتژی اروپا در برخورد با ایران به‌منظور تقویت حرکت اصلاحی خود اعلام شده است.

گفت‌وگوهای دوجانبه ایران ـ اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۵ آغاز شد و به‌دنبال انتخاب دولت اصلاحات آقای خاتمی، رئیس‌جمهوری ایران گسترش بیشتری یافت و به گفت‌وگوهای جامع تعبیر شد. گفت‌وگوهای مزبور، تبادل گسترده‌ای از نگرش‌ها را در قبال مسائل جهانی، منطقه‌ای و همکاری امکان‌پذیر می‌سازد. کمیسیون اروپا اظهار داشته است که خواهان توافق‌نامه‌ای است که روابط [با ایران] را بر یک مبنای قراردادی قرار دهد و منجر به یک گفت‌وگوی عمیق‌تر سیاسی بین دو طرف شود. اتحادیه اروپا همچنین بیان داشته است که گفت‌وگو می‌باید دربرگیرنده موضوعاتی چون عدم تکثیر تکنولوژی تسلیحاتی، همکاری در نبرد علیه تروریسم و نقش ایران در خاورمیانه باشد.

در حالی‌که ابتکار اروپا سنگ‌بنای عمده‌ای را در بروکسل بنا می‌کرد، به‌واسطه مناظره‌ای میان کشورهای اتحادیه اروپا مبنی بر این‌که تا چه اندازه اتحادیه می‌باید بر سر مبحث ایران همچون موضوعات بالقوه شناور پافشاری داشته باشد، گفت‌وگوها روند کندتری پیدا کرده‌اند. اعضای اتحادیه به دو گروه تقسیم شده‌اند، یک گروه آن‌هایی که خواستار گفت‌وگوهای تجاری در پیوند نزدیک با پیشرفت ایران در زمینه موضوعاتی چون حقوق بشر هستند و گروه دیگر، آن‌هایی که باور دارند پافشاری بر چنین پیوندهایی می‌تواند قویاً دستیابی به توافق تجاری را به تأخیر اندازد.

«فایننشیال تایمز» در ۱۲ ماه مه گزارش داد که بریتانیا، هلند، ایرلند و فرانسه بر این امر پافشاری داشته‌اند که «گفت‌وگو بر سر پیمان تجاری می‌باید با انجام شروط مندرج در مجوز مذاکره اروپا از سوی ایران مرتبط باشد» که شامل مسائل قیودی بر سر حقوق بشر و نبرد علیه تروریسم است. اما گزارش مزبور بیان می‌دارد که «ایتالیا و یونان خواستار کم‌اهمیت پنداشتن شروط و قیود شده‌اند». کشورهای یاد شده خواستار یک توافق تجاری سریع هستند و استدلال می‌کنند که پافشاری بر سر قیود و شروط مزبور می‌تواند توقف اصلاح‌گرایان ایرانی را به‌دنبال داشته باشد تا تقویت آن‌ها را.

کریس پاتن، کمیسر روابط خارجی اتحادیه اروپا اظهار داشت که «مطلقاً هیچ منازعه‌ای بر سر اهمیت گشایش مذکرات با ایران وجود ندارد». وی افزود: «تنها مسئله این است که چه سازوکاری از همه موثرتر است». در عین حال، شواهد نشان می‌داد که اتحادیه اروپا به‌زودی راهی را در پیش می‌گیرد که در آن شاهد تقویت عمده‌ای در پیوندهای تجاری آن با ایران و گام

جدیدی به دور از تلاش‌های واشنگتن در منزوی کـردن جمهـوری اسـلامی خواهیم بود. از سویی دیگر، ایران که در سال‌های اخیر تلاش‌های خود را بـا هدف ایجاد روابط اقتصادی و سیاسی بـا اروپـا و ژاپـن افـزایش داده اسـت، به‌دنبال توافق‌نامه تجاری به‌عنوان نقطه عطف در پیوندهایش با اتحادیه اروپـا است. کمال خرازی، وزیر خارجه ایران اظهار خوش‌بینی و امیدواری کـرده و اظهار داشته است که «ما به رهیافت عمل‌گرای اتحادیه اروپا [در قبال ایـران] به‌ویژه در زمینه همکاری اقتصادی خوش‌آمد می‌گـوییم». وی افـزود: «قطعـاً، اختلافات فرهنگـی زیـادی وجـود دارد امـا از وجـوه مشـترک بسـیاری نیـز برخوردار هستیم».

واقعیت‌های سیاسی

از زمان برپایی ایران، طی مراحل مشخصی که اغلب با نفوذ زیـاد در دسـتگاه سیاست خارجی همراه است، این تصور وجود داشته است کـه در تقابـل بـا سیاست‌های آمریکا می‌توان از اهرم فشار اروپا بهـره بـرد! در ایـن رهیافـت، واقعیت‌های تاریخی و وضعیت کنونی اتحاد میان دو قدرت بزرگ مورد نظـر بسیار کم‌اهمیت پنداشته شـده اسـت و زمـانی‌کـه سـفارت آمریکـا از سـوی دانشجویان مبارز تصرف و روابط دیپلماتیک میان ایران و آمریکـا قطـع شـد، این دیدگاه به یک سیاست نهادینه شده در ایران تبدیل شد.

تکیه بر کشورهای اروپایی همچنین ریشـه از تصـور و ادراک موجـود در یک گروه ذی‌نفوذ در دستگاه سیاست خارجی ایران می‌گرفت به‌طوریکه یک واگرایی ناب در منافع و روابط اروپا و آمریکا مشـاهده مـی‌کردنـد. اسـتدلال

اصلی مبتنی بر رقابت‌های تجاری طبیعی بود که میان این دو متحد همیشگی روی می‌داد. نکته‌ای که در پشت این استدلال قرار می‌گیرد، این است که غالبا به مقاومت فرانسه در برابر قانون منع سرمایه‌گذاری در ایران از سوی آمریکا ارجاع می‌شود. در مورد مزبور، فرانسه براساس اصول، با قانون مصوبه در آمریکا دال بر منع کلیه شرکت‌ها از جمله شرکت‌های غیرآمریکایی جهت سرمایه‌گذاری به میزان بیش از ۲۰ میلیون دلار در ایران (قانون تحریم ایران - لیبی، «ایلسا» ۱۹۹٦) مخالفت ورزید. قضیه مربوطه با تصمیم دولت فرانسه مبنی بر اجازه شرکت نفت فرانسه (توتال) جهت انعقاد قرارداد با ایران به منظور توسعه یک میدان گاز در خلیج‌فارس دنبال شد.

رویداد مزبور و دیگر رویدادهایی که بیانگر رقابت میان برخی کشورهای اروپایی و دیگر کشورهای غربی در حیطه‌های اقتصادی بود، ظاهراً در داخل ایران برخی افراد را این‌گونه اقناع می‌کرد که با یک سیاست بسیار حساب شده، نه تنها اروپاییان جایگزین آمریکا خواهند شد، بلکه در صورت لزوم نیز می‌توانند در مقابله با سیاست‌های نامطلوب آمریکا مورد استفاده قرار گیرند. علاوه بر سوءتفاهم مزبور، می‌توان به کم‌اهمیت پنداشتن عمق اتحاد میان دو شریک راهبردی مزبور اشاره کرد.

شاید دلایل فوق به‌واسطه این پندار باشد که موضع اخیر و همراه با شدت و فشار اتحادیه اروپا در زمینه موضوع هسته‌ای، بسیاری را در ایران به حیرت واداشت. در پندار مزبور، این‌گونه تصور شده بود که اروپا به منظور رقابت با آمریکا و محافظت از منافع خود در ایران با هرگونه فشار از سوی آمریکا مقابله خواهد کرد و لذا «تهران از اتحادیه اروپا انتظار داشت تا

به نادیده انگاشتن سیاست آمریکا مبنی بر انزوای ایران همچنان‌که در اواسط دهه ۹۰ عمل می‌کرد، ادامه دهد».[۲۸]

پیش‌تر نیز نشانه دیگری از تغییر در خط‌مشی طرف اروپایی از سوی دستگاه دیپلماسی ایران نادیده یا مورد غفلت قرار گرفته بود. مورد مزبور زمانی صورت گرفت که اتحادیه اروپا دو جریان مذاکره اقتصادی و سیاسی را در بافت گفت‌وگوی جاری خود با ایران به یکدیگر مرتبط دانست.

گفت‌وگوهای مزبور که در اواسط دهه ۹۰ آغاز شد، مراحل مختلفی را پشت سر گذاشت: نخست تحت عنوان «گفت‌وگوهای انتقادی» و هم‌اکنون در قالب «گفت‌وگوهای جامع». در قالب گفت‌وگوهای جامع، دو مسیر و جریان موازی با هم در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی به پیش می‌رود. اتحادیه اروپا از آغاز دور گفت‌وگوهای مزبور مشخص کرده است که پیشرفت در هر حوزه و جریان مذاکراتی با حوزه دیگر مرتبط است. به تعبیر دیگر، پیشرفت در گفت‌وگوهای اقتصادی بدون اقدام عمده در حوزه سیاسی انتظار نمی‌رود.

اتحادیه اروپا در حال حاضر روابط قراردادی با ایران ندارد و این در حالی است که کشور اخیر، علاقه‌مندی زیاد خود را نسبت به تقویت روابط با اتحادیه اروپا نشان داده و نسبت به مذاکره بر سر یک توافق‌نامه تجارت و همکاری ابراز علاقه کرده است.

به‌دنبال تصویب شورای وزیران در ۱۴ مه ۲۰۰۱ در رابطه با ارتباطات کمیسیون اروپا با ایران، موضوع مهم دیگری که بر روابط ایران ـ اتحادیه اروپا تأثیر گذاشت، تغییراتی بود که در صحنه بین‌المللی و به‌ویژه ژئوپولتیک

به‌دنبال سقوط رژیم عراق در عراق روی داد. پیشرفت‌های جدید در همسایگی ایران، همراه با حضور آمریکا در مرزهای شرقی و غربی ایران، موجب نگرانی‌های جدی و موجهی در ایران شده است؛ با توجه به سطح دشمنی میان دو کشور مزبور و سیاست مبتنی بر تغییر رژیم ایران از سوی برخی مراکز و دوایر موجود در آمریکا، این دغدغه و نگرانی قابل افزایش است. در رویداد پیش از جنگ، برخوردهایی میان فرانسه و آلمان، دو قدرت بزرگ در اروپا از یک سو و آمریکا از سوی دیگر، بر سر تناسب عملیات نظامی و تطابق آن با قطعنامه‌های سازمان ملل به‌وجود آمد.

مبادرت به مخالفت با سیاست یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در بسیاری از کشورها و دوایر سیاسی گرداگرد جهان از جمله ایران با استقبال روبه‌رو شد. ستایش از تقابل آلمان و فرانسه نسبت به مداخله نظامی در عراق بدون مجوز سازمان ملل، هرچند می‌تواند تحت عنوان حمایت از یک خط‌مشی مبتنی بر اصول تفسیر و تعبیر شود، اما در واقع به‌عنوان یک تلاش مقتضی از سوی ایران و برخی دیگر از کشورها در قالب شکل‌دهی مجدد به یک اتحاد در تقابل با سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایی آمریکا دیده شد.

دیدار وزیر خارجه فرانسه از تهران در قالب یک سفر دوره‌ای به منطقه پس از سقوط رژیم صدام، فرصتی را برای ایجاد چنین احتمالی مهیا ساخت. در هر حال، تحولات اخیر بر این موضوع صحه گذاشت که تمایلات ضد سیاست یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، صرفاً امیدهایی واهی بودند. وزیر خارجه فرانسه طی یک کنفرانس مطبوعاتی و در کمال تعجب و حیرت نسبت به میزبان خود، نه تنها ارجاع و اشاره‌ای به نظم نوین جهانی، ترجیحی مبتنی بر

چندجانبه‌گرایی یا تقبیح سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایی آمریکا نکرد، بلکه در عوض موضوعی را مورد خطاب قرار داد که ایران با آن سازگاری کامل نداشت و بر سر آن نیز اخیراً تحت فشار قرار گرفته است، چیزی که تحت عنوان برنامه هسته‌ای از آن یاد می‌شود. در واقع، وزیر خارجه فرانسه موضوعی را انتخاب کرد که بیشتر خوشایند ایالات‌متحده بود تا هر کشور دیگر. وی به بیان نگرانی‌ها در غرب پیرامون برنامه هسته‌ای ایران پرداخت و از ایران خواست که پروتکل الحاقی را بدون شرط و تاخیر امضا کند. بدین شیوه و حداکثر، مواضع فرانسه و بعداً آلمان نسبت به موضوع برنامه هسته‌ای ایران، دیدگان سیاستگذاران ایرانی را گشود چرا که برای مدت مدیدی، توجه خود را به یک سیاست تعاملی با توجه به روابط با آمریکا و اروپا معطوف داشته بودند.

آخرین نکته در تحلیل وضعیت کنونی روابط ایران ـ اروپا به مبحث تصورات و ادراکات امنیتی پیرامون برنامه‌های موشکی و هسته‌ای ایران باز می‌گردد. نگرانی‌های معمولاً مطروحه از سوی اروپاییان و دیگران در قبال برنامه‌های هسته‌ای ایران، در داخل ایران به شکل زیادی تحت نفوذ و تأثیر آمریکا تعبیر می‌شود.

اگرچه ممکن است این قضیه تا حدی صحت داشته باشد اما به نظر می‌رسد منعکس کننده کل واقعیت نیست. اروپاییان نگرانی واقعی در ارتباط با تهدیدات ادراک شده براساس گزارش‌های رسانه‌های خبری و تلاش‌های توجیهی و اقناع کننده ضعیفی از سوی ایران مبنی بر رد اتهامات کمتر از بیانیه و اظهارات رسمی در انکار اتهامات مزبور دارند. عدم اعتماد نسبت به

این موضوع و عناوین مرتبط که در دستور کار مشترک کشورهای اروپایی و آمریکا در قبال ایران تحت عنوان WMD (سلاح‌های کشتار جمعی)، حقوق بشر، فرآیند صلح خاورمیانه و تروریسم وجود دارد، اشاره به مسائل کنونی دارد که نیروی محرکه عظیمی در پشت آن نهفته است.

به هنگام بررسی دلایل نگرانی امنیتی بیان شده از سوی دیگران و به‌ویژه کشورهای اتحادیه اروپا، فقدان شفافیت و سیاست ایران در قبال اسرائیل در رأس قرار می‌گیرد. پیرامون موضوع شفافیت، اقدامات زیادی صورت نگرفته است، هر چند ایران یکی از قانونمندترین کشورها بوده است به‌طوریکه متعهد به کلیه پیمان‌های خلع‌سلاح بین‌المللی است و از پیشینه بسیار خوبی در پذیرش و اجابت از آن قوانین برخوردار است. نارسایی و نقصان ایران در زمینه شفافیت در نتیجه عدم برخورد در گفت‌وگوهای امنیتی و عدم آمادگی یا ناتوانی آن در بهره‌برداری از مجامع موجود جهت ارائه اهداف و سیاست‌های خود در نظر گرفته می‌شود.

یک واقعیت شناخته شده این است که ایران در معرض بسیاری حملات از سوی دیگر کشورها در طول دو قرن گذشته بوده است که آخرین مورد آن حمله رژیم بعث عراق بود که موجب از دست رفتن زندگی هزاران نفر، رنج بسیار و تخریب گسترده در ایران طی ۸ سال جنگ شد.

پیرامون مسئله سلاح‌های هسته‌ای که از یک قدرت تخریبی زیادی برخوردار است، به‌نظر می‌رسد که یک قانون نانوشته‌ای باشد که توانایی قدرت هسته‌ای را به تمایلات و نیات کشوری که آن توانایی را در اختیار دارد، مرتبط می‌سازد. در مورد ایران، یک نگرانی آشکار مطرح شده با عنایت

به تهدیداتی است که سلاح‌های مزبور ممکن خواهد بود علیه اسرائیل به کار گرفته شوند. کشورهای اروپایی که از روابط نزدیکی با اسرائیل برخوردار هستند و به‌عنوان شریکی در دور جدید روند صلح در منازعه میان اسرائیل و فلسطینی‌ها مطرح هستند، بیشتر از هر زمان دیگر، نه تنها در مورد تهدیدات احتمالی از سوی برنامه‌های هسته‌ای ایران نگران هستند بلکه در ارتباط با نقشی که ایران می‌تواند برای منحرف ساختن فرایند صلح ایفا کند، بیمناک هستند.

پیرامون اهمیت امنیت اسرائیل برای غرب، همچنانکه یک اندیشمند برجسته ایرانی اظهار می‌دارد؛ ایران در فهم این مسئله ناتوان است و از پذیرش این مسئله بنیادین خودداری می‌ورزد، مسئله‌ای که عامل مهمی در بهبود روابط میان ایران ـ آمریکا است و نمی‌تواند بدون شناخت و اذعان تهران نسبت به اتحاد استراتژیک میان ایالات متحده و اسرائیل صورت پذیرد.[۲۹]

در مجموع، غرب در روابط خود با ایران در تعقیب یک دستور کار مشترک برای چند سال است.

در ۲۷ ماه مه سال ۲۰۰۳، ریچارد بوچر، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا اظهار داشت که سیاست‌های آمریکا در قبال ایران تغییر نیافته است و «آن چهار موضوع اساسی تروریسم، گسترش توان هسته‌ای، خاورمیانه، مخالفت با فرآیند صلح و سابقه نه چندان درخشان حقوق بشر از موضوعات استانداردی بودند که ما همواره شیوه‌های متفاوت موارد مزبور را با ایران مطرح کرده‌ایم». اروپاییان در روابط خود با ایران همان دستور کار را با یک

چارچوب متفاوت و اولویت‌های دیگر دنبال می‌کنند. برای نمونه، دولت آمریکا دستور توقف انجام یک معامله برای خرید چهار هواپیمای مسافربری از فرانسه توسط ایران را به این بهانه داد که تکنولوژی آمریکا در ساخت موتورهای آن هواپیما به کار رفته است، در حالی‌که مقاومت یا اعتراض زیادی از طرف فرانسوی‌ها مشاهده نشد.[۳۰] همان‌طور برای پروژه دموکراتیزاسیون از سوی غرب در کشورهای مشابه ایران که به معنای آمیزه‌ای از اصلاحات از بالا و قدرت مردم از پایین است که در لهستان و مجارستان در ۱۹۸۹ به بار رسید.[۳۱]

نتیجه‌گیری

روابط ایران ـ اتحادیه اروپا وارد فاز و مرحله جدیدی شده است. از یک سو، روابط اتحادیه اروپا با آمریکا پس از مجادله بر سر جنگ در عراق و متعاقب آن، خط‌مشی‌های متفاوت میان بازیگران عمده اتحادیه اروپا پیرامون مسئله مزبور دچار چالش شده است. در تعبیر حصارهای در حال تعمیر، آلمان و تا حدودی فرانسه تلاش می‌کنند تا به سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه و به‌ویژه پیرامون برنامه هسته‌ای در ایران نزدیک‌تر شوند. در ضمن ایالات متحده که یک موفقیت نظامی در عراق به‌دست آورده است، مواجه با وظیفه سنگین ثبات‌سازی و عادی‌سازی در آن کشور نیز است. این حرکت، فرصت مناسبی به کشورهای اروپایی داده است که بر سر جنگ عراق به منظور اثبات توانایی خود در ایفای نقش یک شریک عمده در بازسازی عراق با آمریکا دچار اختلاف شده بودند. به‌نظر می‌رسد که مسئله فوق‌الذکر یک آزمایش

مهم برای اتحادیه اروپا در تلاش‌هایش برای ایجاد یک امنیت و سیاست خارجی مشترک باشد. تحت چنین شرایطی است که به نظر می‌رسد، موضوع برنامه هسته‌ای ایران به یک نقطه کانونی در تجدید روابط با آمریکا تبدیل شود. در حالی‌که انتظار می‌رود اتحادیه اروپا از کلیه اهرم‌های فشار خود در روابطش با ایران به‌ویژه در حیطه تجاری بهره گیرد تا بدین‌وسیله کشور مزبور را به امضای پروتکل الحاقی به پیمان عدم تکثیر ترغیب کند.

در هر حال، به‌نظر می‌رسد که به هر شکلی که جریان سیاست‌های فعلی ادامه یابد، روابط ایران ـ اتحادیه اروپا تغییرات کیفی به خود می‌بینند. در این تغییرات، اتحادیه اروپا گرچه به‌واسطه افشاگری‌های جدید پیرامون توانایی موشکی و هسته‌ای ایران، هوشیار شده است، می‌باید ایران را به‌طور جدی‌تر در محاسبات استراتژیک خود مدنظر قرار دهد. برای ایران، چرخش جدید در سیاست اتحادیه اروپا می‌باید به‌عنوان زنگ خطر تلقی شود. کم‌اهمیت شمردن عمق استراتژیک روابط اروپا ـ آمریکا یا محاسبات نادرست مشابه در برنامه‌ریزی استراتژیک در روابط خارجی، هزینه سنگینی برای کشور به همراه خواهد داشت و لذا در آینده می‌باید از آن اجتناب شود. به‌نظر می‌رسد که تنها راه موجود برای ایران، برای این‌که بتواند جایگاه شایسته خود را در مسائل منطقه‌ای و جهانی داشته باشد، اصلاح تصویر خود در عرصه بین‌المللی است، تصویری که بسیار نامطلوب و تحریف شده است. این مسئله اشاره به یک سیاست خارجی بازتر و تعریف‌شده‌تر دارد، سیاستی که مطابق با اصول و هنجارهای بین‌المللی است. در عین حال، همچنانکه ایران با واقعیت‌های جدید جهان امروز دست و پنجه نرم می‌کند، مستعد تعقیب خط عمل‌گرایانه‌تری در

سیاست‌های آتی خود است. این امر می‌تواند حتی زمانی‌که عادی‌سازی روابط ایران ـ آمریکا اتفاق بیفتد از احساس ضرورت بیشتری برخوردار شود، به‌نظر می‌رسد که در آن مرحله ایران بتواند مطابق منافع ملی خود و در ارتباطش با جهان خارج از جمله اتحادیه اروپا خاطرجمع‌تر عمل کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برای نمونه حجم تجارت میان ایران و آلمان، یکی از شرکای عمده تجاری ایران در اتحادیه اروپا، در سال ۲۰۰۲ به ۲/۷٤ میلیارد دلار، ر. ک. به:
Financial Times - Global News wire, January 14, 2003

2. EIU Country Report, June 2000

۳. یک گروه کاری تجارت و سرمایه‌گذاری ایران ـ اتحادیه اروپا برای نخستین بار در نوامبر ۲۰۰۰ در تهران پیرامون افزایش و تنوع بخشیدن به تجارت و سرمایه‌گذاری‌ها به تبادل‌نظر و مذاکره اقدام نمود. در صورتی‌که شرایط برای کشورهای در حال توسعه با ایران مناسب باشد، گروه کاری خواهد توانست به عنوان پیشرو در جهت مذاکرات توافقنامه تجارت و همکاری عمل نماید، برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به:

http://ben.aubg.bg/courses/spring2002/eur313/ the 20% Eu's 20% relations 20% with 20% Iran 20% overview.ht

4. http://www.telgraph.couk/news/main-jhtml?xml/news/2003/06/17wiran18.xml

۵. ر. ک. به: اظهارات حمیدرضا آصفی، سخنگوی وزارت خارجه در ۱٦ ژوئن ۲۰۰۳، ایران

6. http://home.eircom.net/content/irelancome/Topstories/891467?view =printer

7. "President discusses Medicare, Iraq, Iran and the Middle East", The white House, June 18, 2003

8. The white House, June 25, 2003

9. Thomas L. Friedman: Shaking up the Neighbors, NY Times, Aug 6, 2003
10. St. Louis Post-Dispatch, June 15, 2003
11. http://www.telgraph.couk/news/main.jhtml?xml/news/2003/06/17 wiran 18, xml
12. Anton La Gardia, "UK Seek EU Ultimatum on Iran arms' Telegraph, 18/6/2003
13. Rosemary Hollis, "Iran's predicament", Jordan Times, May 27, 2003
14. AFP July 22, 2003
15. Douglas Frantz, Iran Closes In on Ability to Build 2 Nuclear Bomb, The Los Angeles Times August 4, 2003
16. Ibid
17. German News (English Edition), 16.06.2003

۱۸. ناصر، ثقفی عامری، «دورنمای صلح و امنیت در آسیا»، راهبرد، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۸۱، ص ۲۳

19. Timothy Garton Ash, "How the west can Be One", The New York Times Magazine, April 27, 2003
20. Ibid
21. Ibid
22. Ibid
23. Fraser Cameron, "The Future of the Common Foreign? And Security Policy", The Brown Journal of World Affairs, Winter/ Spring 2003, p. 123
24. RFE/ RL, Prague, 17 May, 2002
25. Ibid
26. Ibid
27. William Pfaff, IHT, July 21, 2003
28. Kaveh Afasiabi and Abbas Maleki, "Iran's Foreign Policy After 11 September", The Brown Journal of World Affairs, Winter/Spring 2003, p. 264
29. Mohmood Sariolgalm, "Understanding Iran: Getting past Stereotypes and Mythology", The Washington Quarterly, Autumn 2003, p 71

۳۰. ناصر تقفی عامری، «ایران و جنگ‌افزارهای انهدامی انبوه»، راهبـرد، شـماره ۲۷و بهار ۱۳۸۲، ص ۳٦٤

31. Timothy Garton, Op.Cit

تبیین مواضع و عملکرد اتحادیه اروپا در قبال برنامه‌های هسته‌ای ایران

مهدی امیری*

چکیده:

رویه‌های موجود در نظام حقوق بین‌الملل همچون بسیاری دیگر از مباحثی که ارکان روابط میان واحدهای سیاسی در سطح بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، طی دهه‌های اخیر دستخوش تحولاتی جدی شده است. تأکید بر مفاهیمی نظیر حقوق بشر و نیز مداخله بشردوستانه در مسائل مربوط به امور مختلف در کشورها، از جمله این تحولات هستند. در این میان، تأکید بازیگران اصلی نظام بین‌الملل بر لزوم تبعیت ایران از سیاست‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز در این راستا قابل تبیین است.

مقاله حاضر در پی آن است که تا تبیین مواضع و عملکرد اتحادیه اروپا در قبال برنامه‌های هسته‌ای ایران طی ماه‌های اخیر بپردازد.

---

*. دارای مدرک کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل و عضو شورای غیردولتی روابط خارجی مؤسسه تهران

مقدمه

موضوع فعالیت‌های هسته‌ای ایران در طول یک سال گذشته از جمله موضوعات و مباحث مهم مجامع و محافل بین‌المللی بوده است، به‌ویژه پس از افزایش تمرکز و توجه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بر روی این موضوع، حساسیت‌های مربوط به آن نیز ابعاد گسترده‌تری یافت. نقطه اوج این حساسیت‌ها زمانی بود که شورای حکام این آژانس در اجلاس ماه سپتامبر خود با صدور قطعنامه‌ای شدیداللحن ضمن تأکید بر متوقف ساختن فعالیت‌های هسته‌ای ایران و از جمله پروسه غنی‌سازی اورانیوم آن، خواستار پیوستن بدون قید و شرط این کشور به پروتکل الحاقی آژانس شدند. در این میان ایالات متحده آمریکا نیز در تلاش برای ایجاد نوعی اجماع جهانی در قبال برنامه‌های هسته‌ای ایران، موجبات افزایش و تشدید فشارهای بین‌المللی بر ضد تهران را فراهم ساخت.

این شرایط در مجموع سبب گردید تا جامعه جهانی تلاش‌های هسته‌ای ایران را به‌طور دقیق و به رهبری آژانس بین‌المللی انرژی اتمی زیر نظر بگیرد. بیشتر اعضای نظام بین‌الملل بر ضرورت امضای پروتکل الحاقی از سوی ایران و نیز ادامه و افزایش همکاری‌های این کشور تأکید می‌کردند. موضع‌گیری در خصوص این موضوع از سوی طیف مختلفی از کشورهای صنعتی، در حال توسعه و جهان سوم ابراز می‌شد. بدین ترتیب فعالیت‌های هسته‌ای ایران به یک موضوع بین‌المللی تبدیل گشت. در این میان اتحادیه اروپا از جمله مهم‌ترین بازیگرانی بود که رویه و برخورد فعالی را در قبال

این موضوع اتخاذ کرد و پیگیری مسائل مربوط به فعالیت‌های هسته‌ای ایران را در دستور کار اصلی خود قرار داد.

نمایندگان این اتحادیه بارها در دیدار با مقامات ایران و نیز در تماس با مقامات مختلف خارجی و نهادهای مرتبط با این موضوع، پیگیری‌های خود را ادامه داده و عملاً به یکی از مهم‌ترین طرف‌ها و بازیگران درگیر در معادلات هسته‌ای ایران تبدیل شدند. ایران نیز نظر به اهمیت و جایگاه اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل و نیز با توجه به روند رو به گسترش روابط خود با این اتحادیه، تلاش کرد تا از توان طرف اروپایی به‌منظور پیشبرد اهداف و منافع خود در این معادله بهره‌برداری نماید. در نهایت نیز اعلام آمادگی ایران برای پیوستن به پروتکل الحاقی پس از آن صورت گرفت که وزرای خارجه سه کشور برجسته و مهم اتحادیه اروپا با حضور همزمان در تهران به مذاکره و رایزنی در خصوص رفتار هسته‌ای این کشور پرداخته و تهران را متقاعد به اتخاذ این تصمیم تاریخی نمودند. همین امر به تنهایی مؤید نقش فعال و تعیین کننده اتحادیه اروپا در مجموعه روندها و اتفاقات مرتبط با امور هسته‌ای ایران به‌ویژه از جنبه بین‌المللی آن است. کما اینکه هم‌اکنون نیز نقش با اهمیت این اتحادیه در خصوص مسائل هسته‌ای ایران به‌طور مستمر و قاطعی ادامه دارد.

بدین ترتیب مطالعه مواضع و رفتار اتحادیه اروپا در قبال برنامه‌های هسته‌ای ایران یک بخش مسلط و مهم از مجموعه مسائل و مباحث مربوط به این برنامه‌ها به‌شمار می‌رود. در واقع مطالعه جامع این موضوع به‌طور اجتناب‌ناپذیری مستلزم توجه به نقش و

عملکرد نهاد مذکور به‌عنوان یک نیروی بین‌المللی تأثیرگذار بر رفتار هسته‌ای ایران است. از این رو در این نوشتار تلاش خواهد شد تا به‌طور دقیق مواضع اتحادیه اروپا در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران مورد بررسی قرار گیرد. در عین حال با توجه به افزایش اهمیت موضوع الحاق ایران به پروتکل الحاقی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ماه‌های اخیر توجه اصلی بحث در این نوشتار بر مطالعه مواضع اتحادیه اروپا در این خصوص متمرکز خواهد بود.

البته از آنجایی که شناخت دقیق و همه‌جانبه کیفیت موضع‌گیری اتحادیه اروپا در قبال این موضوع متضمن درک شرایط کلی حاکم بر روابط آن با ایران می‌باشد، لازم است تا در ابتدای بحث کلیاتی در خصوص روابط دو طرف در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و اهمیت این روابط برای طرفین ارائه گردد تا از این طریق امکان تجزیه و تحلیل بهتر رفتار اتحادیه اروپا در قبال برنامه‌های هسته‌ای ایران به‌ویژه موضوع پروتکل الحاقی فراهم گردد.

از این رو نوشتار حاضر به لحاظ سازماندهی مشتمل بر سه بخش است. در گفتار اول، کلیاتی پیرامون روابط ایران و اتحادیه اروپا از جمله پیشینهٔ این روابط و روند تحولات آن در سال‌های اخیر ارائه خواهد شد. گفتار دوم به مواضع، دیدگاه‌ها و عملکرد این اتحادیه اروپا در قبال برنامه‌های هسته‌ای ایران اختصاص دارد و گفتار سوم نیز موضع اتحادیه اروپا در قبال موضوع پیوستن ایران به پروتکل الحاقی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را مورد بحث قرار خواهد داد.

گفتار اول: کلیاتی در مورد روابط ایران و اتحادیه اروپا

الف) نگاهی به پیشینه روابط

از زمان پیروزی انقلاب اسلامی، روابط ایران و اتحادیه اروپا تحولات و فراز و نشیب‌های مختلفی را تجربه کرده است. در برخی مقاطع روابط دو طرف بسیار سرد و پرتنش بوده و این در حالی‌است که در مقاطعی دیگر، فضای مساعد و روند رو به رشدی بر روابط آنها حاکم بوده است.

به‌طور کلی روابط ایران و اتحادیه اروپا را می‌توان در سه دوره زمانی مختلف بررسی و ارزیابی کرد:

مرحله اول از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تا اوایل دهه ۱۹۹۰ را شامل می‌شود. در این دوران مناسبات دو طرف سرد و غیردوستانه و فضای بی‌اعتمادی بر آنها حاکم بود. نزدیکی دیدگاه‌های اتحادیه اروپا به نظرات آمریکا مبنی بر اینکه ایران، تهدیدی برای منطقه است و نیز برخی موضوعات نظیر، مسئله سلمان رشدی، کلیت روابط دو طرف را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده بود.

مرحله دوم از اوایل دهه ۹۰ تا روی کار آمدن دولت آقای خاتمی در سال ۱۹۹۷ را شامل می‌شود. در این مرحله نیز با وجود برخی تحولات در روابط دو طرف، نظیر تصمیم اتحادیه اروپا برای گفت‌وگوی انتقادی[1] با ایران یا پیروی نکردن از آمریکا در تحریم اقتصادی ایران، کم‌تحرکی در روابط دو طرف همچنان تداوم داشت.

در مرحله سوم که از زمان روی کار آمدن دولت آقای خاتمی در سال

۱۹۹۷ آغاز شد، رویکرد مثبت اتحادیه اروپا به تحولات داخلی ایران و تمایل اعضای این اتحادیه اروپا برای حمایت از دولت جدیدی که سیاست تنش‌زدایی را اصل اول سیاست خارجی خود اعلام کرده، سبب بهبود بی‌سابقه روابط طرفین گشت.

تبدیل گفت‌وگوی انتقادی اتحادیه اروپا و ایران به گفت‌وگوی فراگیر[۲] در سال ۱۹۹۸ خود مؤید این تحول اساسی در مناسبات طرفین است. شاخص دیگر در تأیید این تحول به رفت‌وآمدهای مقامات مهم دو طرف مربوط می‌شود. این رفت و آمدها حاکی از اراده ایران و کشورهای عضو اتحادیه اروپا برای پیشبرد روابط خویش است.[۳]

به‌طور کلی دلایل سردی مناسبات ایران و اتحادیه اروپا در دهه ۱۹۸۰ و علل تحول بطئی و سپس شتابان این روابط را می‌توان در چارچوب سه سطح تحلیل کلان (سیستمی)، منطقه‌ای و خرد (داخلی) بررسی کرد.

در سطح تحلیل سیستمی با عنایت به ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل در دوره زمانی پیش و پس از فروپاشی شوروی سابق می‌توان به تحلیل تحولات رفتاری اتحادیه اروپا در قبال ایران پرداخت. پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نظام دو قطبی حاکم بر روابط بین‌الملل، مجموعه کشورهای غربی و سرمایه‌داری را در بلوکی قرار داده بود که رهبری آن را آمریکا بر عهده داشت. جهت‌گیری این کشورها در عرصه سیاست خارجی عمدتاً هماهنگ و سازگار با مواضع ایالات متحده بود. تحت چنین شرایطی، اتحادیه اروپا به‌عنوان یک عضو مهم بلوک غرب، در برخورد با ایران در دهه ۱۹۸۰ سیاستی هماهنگ با آمریکا را در پیش گرفت و روابط خود را با ایران

محدود کرد.

پس از فروپاشی شوروی، اتحادیه اروپا در یک نظام نوین چندقطبی از آزادی عمل بیشتری در سیاست خارجی خود برخوردار شد، به نحوی که در بسیاری مواقع با وجود مخالفت و هشدارهای آمریکا، سیاست نزدیکی به ایران را در پیش گرفت.

در سطح تحلیل منطقه‌ای، وقوع حوادثی نظیر حمله عراق به کویت، اتحادیه اروپا را مجبور به تجدیدنظر در برداشت‌های اولیه خود در خصوص ایران کرد. این حادثه نشان داد که قضاوت کشورهای غربی در خصوص جنگ‌طلب بودن ایران و اینکه این کشور تهدید اصلی برای منطقه به‌شمار می‌رود، نادرست است. پس از مدتی با قدرت‌یابی رژیم طالبان در افغانستان نقش و اهمیت ایران بیشتر مورد توجه اتحادیه اروپا قرار گرفت.

سرانجام در سطح داخلی، روی کار آمدن دولت اصلاح‌طلب خاتمی در ایران که سیاست قانون‌گرایی در داخل و تنش‌زدایی در خارج را دنبال می‌کرد، انگیزه مضاعفی برای نزدیکی اتحادیه اروپا به ایران فراهم نمود. این امر در کنار علاقه طرف ایرانی برای بهبود روابط خود با اروپا منجر به ارتقای سطح مناسبات دو طرف از لحاظ کمی و کیفی شد.(۴)

ب) موضوعات مورد توجه

در گزارش کمیسیون جوامع اروپایی(۵) خطاب به پارلمان و شورای اروپا به سلسله موضوعات مورد توجه ایران و اتحادیه اروپا در قالب گفت‌وگوهای فراگیر در سه بخش اشاره شده است:

۱. مسائل جهانی (تروریسم، حقوق بشر و تکثیر تسلیحات)

۲. مسائل منطقه‌ای (عراق، خلیج‌فارس، آسیای مرکزی و فرایند صلح خاورمیانه)

۳. زمینه‌های همکاری (مواد مخدر، آوارگان، انرژی، تجارت و سرمایه‌گذاری)[۶]

بخش سیاسی این گفت‌وگو موضوعاتی در باب کشمکش‌ها و مناقشات منطقه‌ای، از جمله مناقشه خاورمیانه، عدم تکثیر تسلیحات کشتار جمعی، حقوق بشر و تروریسم را در بر می‌گیرد.[۷]

در عین حال در متونی که مجامع مرتبط یا غیرمرتبط با اتحادیه اروپا در خصوص روابط ایران و این اتحادیه اروپا ارائه می‌کنند، معمولاً از موضوعات فوق به‌عنوان چالش‌های همکاری دو طرف نام برده می‌شود. در واقع اختلاف ایران و اتحادیه اروپا در خصوص این مسائل، یکی از مهم‌ترین موانع توسعه روابط دو طرف به‌حساب می‌آید.

اتحادیه اروپایی همواره و به‌طور مستمر در بیانیه‌ها و مواضع خود در خصوص روابط با ایران، بهبود وضعیت حقوق بشر در این کشور، عدم حمایت از تروریسم، عدم مخالفت با روند صلح خاورمیانه و عدم تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی و هسته‌ای را از جمله شروط خود برای گسترش روابط با تهران اعلام کرده است. در خصوص مسائل هسته‌ای در گفتارهای بعدی توضیحاتی ارائه خواهد شد. در مورد تروریسم مهم‌ترین چالش اتحادیه اروپا با ایران به حمایت تهران از برخی گروه‌های فلسطینی نظیر حماس و جهاد اسلامی و نیز ارتباط آن با حزب‌ا... لبنان مربوط می‌شود.

اتحادیه اروپا همچون آمریکا معتقد است که هرگونه اقدام گروه‌های فلسطینی که به کشته و زخمی شدن غیرنظامیان اسرائیلی بینجامد، تروریسم تلقی می‌شود. این در حالی است که ایران ماهیت اقدامات مبارزان فلسطینی را تدافعی می‌داند و معتقد است که این اقدامات در چارچوب اصل دفاع از خود و نیز به‌منظور آزادسازی سرزمین فلسطین از دست اشغالگران انجام می‌پذیرد. در عین حال ایران هرگونه حمایت نظامی و تسلیحاتی از گروه‌های فوق را تکذیب و اعلام کرده است که حمایت تهران از این گروه‌ها صرفاً معنوی می‌باشد.

در همین ارتباط، اتحادیه اروپا خواستار تغییر مواضع و عملکرد ایران در قبال روند صلح خاورمیانه بوده و خواستار آن است که این کشور موضع حمایت‌آمیز و مثبتی را در این خصوص اتخاذ نموده و یا حداقل از مخالفت با آن پرهیز نماید.

در زمینه حقوق بشر نیز اروپا همگام با آمریکا معتقد به نامساعد بودن شرایط حقوق بشر در ایران است. اتحادیه اروپا در مقاطع مختلف، پیشرفت روابط با ایران را مشروط به بهبود و تقویت دموکراسی و حقوق بشر در این کشور کرده است. این اتحادیه اروپا اعلام داشته است که گسترش دموکراسی و احترام بیشتر به حقوق بشر، کشور ایران را به شریکی با ثبات در منطقه تبدیل خواهد کرد.[۸] مسائلی همچون آزادی مطبوعات، حاکمیت قانون، رعایت حقوق اقلیت‌ها و لغو مجازات اعدام از مهم‌ترین محورهای گفت‌وگوی مقامات این اتحادیه اروپا با تهران در زمینه حقوق بشر بوده است.

ج) روابط اقتصادی

اتحادیه اروپا بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران است. حدود ٤٠ درصد از واردات ایران از کشورهای اتحادیه اروپا صورت می‌گیرد. از سال ۱۹۹۵ به این طرف صادرات اتحادیه اروپا به ایران بین ۳/٥ تا ۷ میلیارد یورو متغیر بوده است. عمده کالاهای وارد شده از اروپا شامل ماشین‌آلات، مواد شیمیایی و دارویی است. صادرات ایران به اتحادیه اروپا ۳٦ درصد از کل صادرات ایران را شامل می‌شود و بین ۳/٥ تا ٦/٥ میلیارد یورو در سال‌های اخیر در نوسان بوده است. عمده صادرات ایران به اتحادیه اروپا، نفت است که ۸۰ درصد از کل صادرات ایران را به اتحادیه اروپا شامل می‌گردد. پس از نفت، فرش، پسته و خاویار عمده‌ترین اقلام صادراتی ایران می‌باشند.

بدین ترتیب موضوعات و مسائل اقتصادی همواره جایگاه مهمی در مجموعه گفت‌وگوهای ایران و اتحادیه اروپا داشته است. در این میان، طرف اروپایی خواهان اصلاح قوانین و ساختار اقتصادی ایران بوده و آن را پیش‌شرط لازم برای ارتقا و بهبود سطح همکاری‌های اقتصادی خود با ایران دانسته است. طرف اروپایی معتقد است که محیط اجرایی و حقوقی ایران برای تجارت و سرمایه‌گذاری فاقد شفافیت است و لذا موجب دلسردی واردکنندگان و سرمایه‌گذاران بالقوه می‌شود.[۹] به همین دلیل اروپا همواره خواهان اتخاذ ترتیباتی برای بهبود وضعیت سرمایه‌گذاری در ایران بوده است. نکته مهم در خصوص روابط اقتصادی دو طرف آن است که اتحادیه

اروپا در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ تصمیم به آغاز مذاکرات برای امضای توافقنامه اقتصادی و بازرگانی با تهران گرفت که این نخستین توافقنامه در نوع خود میان ایران و اتحادیه اروپا به‌شمار می‌رود.

اکنون پس از ارائه این تصویر کلی از روابط سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپا و ایران به‌طور خاص به مواضع این اتحادیه اروپا در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران می‌پردازیم.

گفتار دوم: اتحادیه اروپا و فعالیت‌های هسته‌ای ایران

به‌طور کلی مسئله تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی و از جمله سلاح‌های هسته‌ای در جهان یکی از نگرانی‌ها و مسائل مورد توجه اتحادیه اروپا در حوزه سیاست خارجی بوده است. از نظر این اتحادیه اروپا گسترش این جنگ‌افزارها، ضریب امنیت و ثبات جهانی را به‌شدت کاهش داده و به ناامن شدن محیط بین‌الملل منجر خواهد شد. به همین دلیل در طول سالیان گذشته اتحادیه اروپا با تلاش برای گسترش این سلاح‌ها از سوی کشورهای مختلف، مخالف بوده است.

اگرچه ممکن است اروپایی‌ها مایل به یکی دانستن تهدید سلاح‌های کشتار جمعی با تهدید تروریسم نباشند (آنچنان‌که در چرخه سیاست جاری آمریکا وجود دارد) اما با این حال نگرانی اروپایی‌ها در خصوص سلاح‌های غیرمتعارف و سیستم‌های موشکی که قادر به حمل آنها هستند در حال افزایش است. از زمان جنگ عراق، موضوع سلاح‌های کشتار جمعی در حال تبدیل شدن به بالاترین موضوع و دستور کار اروپا بوده است. جنگ عراق و

منازعه دیپلماتیک قبل از آن، زمینه‌ای را برای اروپایی‌ها فراهم ساخت تا موضوع تکثیر تسلیحات کشتار جمعی را بیشتر مورد توجه قرار داده و سیاست‌های خود برای مبارزه با این تهدید را مورد آزمون مجدد قرار دهند. این تحول بازتابی از یک واکنش عمومی و پراگماتیک برای تنظیم سیاست‌های نزدیک‌تر اروپا به آمریکا جهت بازسازی روابط ترانس آتلانتیکی[۱۰] و نیز روابط درون اروپایی پس از شکاف ناشی از جنگ عراق بود.[۱۱]

در نتیجه، اتحادیه اروپا در اجلاس شورای اروپا در تسالونیکی[۱۲] طی ژوئن ۲۰۰۳ برای مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی، سیاست جدیدی را اتخاذ نمود که شامل اقدامات جبری نیز می‌شود و این در صورتی است که تلاش‌های دیپلماتیک برای جلوگیری از تکثیر این سلاح‌ها در مورد دولت‌های مشکل‌دار معینی با شکست مواجه شود. این حرکت به نسبت گرایشات قبلی اروپایی‌ها به‌ویژه آلمان که مخالف کاربرد زور در یک چنین سناریوهایی بود، یک حرکت نوین چشم‌گیر به حساب می‌آمد. در نتیجه اتحادیه اروپا هم‌اکنون رویکردی را نسبت به مسئله تکثیر تسلیحات دنبال می‌کند که برخورد فعالانه‌تری با کشورهای نگران‌کننده (نظیر کره شمالی) دارد و صرفاً به توافقات بین‌المللی موجود برای انجام این کار متکی نیست.[۱۳]

در مورد ایران همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، موضوع سلاح‌های کشتار جمعی و هسته‌ای همواره یکی از موضوعات مورد بحث در مذاکرات اتحادیه اروپا با ایران بوده است. اتحادیه اروپا همواره خواهان شفافیت و

قانون‌مندی برنامه‌های هسته‌ای ایران بوده و تأکید کرده است که این برنامه می‌بایست در تطابق کامل با الزامات نهادها و رژیم‌های بین‌المللی موجود باشد.

در یکی از اسناد منتشره کمیسیون جوامع اروپایی، خطاب به پارلمان و شورای اروپا آمده است که تصمیم ایران برای گسترش سلاح‌های کشتار جمعی به‌ویژه موشک‌های دوربرد، نگرانی عمده‌ای برای اتحادیه اروپاست. در این سند اشاره شده است که اتحادیه اروپا، ایران را تشویق می‌کند تا معاهدات مربوط به پیمان‌های امنیتی را به امضا برساند. ایران، مکرراً اعلام داشته که انعقاد قرارداد در این زمینه‌ها از جمله اشتیاق احتمالی برای تصویب معاهده منع جامع آزمایشات هسته‌ای[۱۴] موکول به رفع قبلی اقدامات محدود کننده صادرات بین‌المللی به زیان برنامه هسته‌ای غیرنظامی این کشور است. این در حالی است که اتحادیه اروپا چنین پیش‌شرطی را نمی‌پذیرد.[۱۵]

ضمناً برخی مدارک و شواهد نشان می‌دهد که آمریکا و اتحادیه اروپا در خصوص دست نیافتن ایران به سلاح‌های هسته‌ای با یکدیگر همکاری و تبادل نظر داشته و فراتر از آن به‌طور مشترک بر روسیه فشار آورده‌اند تا از هرگونه اقدام برای تجهیز ایران به چنین سلاح‌هایی خودداری کند. در سال ۱۹۹۸، ای.اچ.هامیلتون از اعضای کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا، در نامه‌ای خطاب به رابین کوک، وزیر امور خارجه موقت انگلستان که کشورش در آن زمان ریاست اتحادیه اروپا را بر عهده داشت، از وی خواست تا در خصوص موضع اتحادیه اروپا در قبال خطر هسته‌ای شدن ایران توضیحاتی ارائه دهد. رابین کوک در پاسخ به این نامه به نکات بسیار

مهمی اشاره می‌کند که مؤید نگرانی اروپا از هسته‌ای شدن ایران، همکاری اروپا و آمریکا در خصوص این موضوع و برخی مطالب دیگر است. کوک در نامه خود می‌نویسد که اتحادیه اروپا با همکاری آمریکا در اعمال فشار سیاسی بر روسیه برای توقف عرضه فناوری موشک‌های بالستیک به ایران فعال بوده است.

کوک در بخش دیگری از نامه خود با اشاره به برگزاری جلسات مشترک متعدد میان مقامات بلندپایه اتحادیه اروپا و آمریکا در گذشته و آینده، در خصوص مسائل سلاح‌های هسته‌ای می‌نویسد که وی بر تصمیم خود دایر بر استفاده از دوره ریاست انگلستان بر اتحادیه اروپا برای همکاری در زمینه همگرایی بیشتر سیاست‌های اتحادیه اروپا و آمریکا در قبال ایران در زمینه نگرانی‌های مشترک واقعی، از جمله تلاش‌های ایران برای کسب سلاح‌های کشتار جمعی و حمایت آن از تروریسم، تأکید داشته است. کوک در پایان یادآور می‌شود که جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح‌های کشتار جمعی و هسته‌ای هدف مشترک اتحادیه اروپا و آمریکاست.[١٦]

البته این نکته مورد تأیید کارشناسان قرار دارد که علی‌رغم اشتراک منافع اروپا و آمریکا در عدم تکثیر سلاح‌های هسته‌ای در جهان، دیدگاه‌ها و روش‌های آنها در خصوص برنامه‌های هسته‌ای ایران متفاوت بوده است. ایالات متحده آمریکا با استفاده از سیاست مقابله‌جویی و تهدید برای پذیرش نظارت‌های بین‌المللی بیشتر به ایران فشار می‌رود. اروپا نسبت به آمریکا بلندپروازتر است. اتحادیه اروپا خواهان توقف دائمی برنامه غنی‌سازی اورانیوم ایران و نظارت‌های نامحدود بوده و اعلام داشته است که در صورت

توافق ایران با برنامه هسته‌ای غیرنظامی آن همکاری خواهد کرد.[۱۷]

باری پازن[۱۸] از تحلیلگران ارشد در مؤسسه مارشال فاند[۱۹] آلمان در خصوص اختلاف آمریکا و اروپا در مورد برنامه‌های هسته‌ای ایران خاطرنشان کرد که ایالات متحده آمریکا به‌طور صددرصد معتقد است که ایران دارای برنامه سلاح هسته‌ای است در حالی‌که آنچه اتحادیه اروپا می‌گوید این است که سازمان بین‌المللی انرژی اتمی از نحوه گزارش ایرانی‌ها راجع‌به آنچه که در حوزه هسته‌ای انجام داده‌اند، خرسند نیستند.[۲۰]

به‌طور کلی در طول سال‌های گذشته اتحادیه اروپا در خصوص نوع برخورد با ایران و از جمله برنامه‌های هسته‌ای این کشور با ایالات متحده آمریکا اختلاف داشته است. البته در طول ماه‌های اخیر و با اوج‌گیری بحث پیوستن ایران به پروتکل الحاقی، مواضع اتحادیه اروپا بیش از گذشته به آمریکا نزدیک شد. اما با اعلام آمادگی ایران برای پیوستن به این پروتکل بار دیگر این اختلاف، شدت گرفت به نحوی که اروپا برخلاف آمریکا در اجلاس اخیر سازمان بین‌المللی انرژی اتمی در مورد ارجاع پرونده فعالیت‌های هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل تمایلی از خود نشان نداد.

اما به هر حال اتحادیه اروپا در طول سال‌های گذشته همواره موضوع برنامه‌های هسته‌ای ایران را مورد توجه قرار داده است. شورای اروپا در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ اعلام کرد که در ارتباط با مسئله عدم تکثیر تسلیحات، اتحادیه اروپا ایران را تشویق به امضا، تصویب و اجرای کامل اسناد بین‌المللی مربوطه می‌نماید.[۲۱] شورای اروپا همچنین در بند سوم از محاسبات اجلاس خود در ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۳ اعلام داشت که برنامه هسته‌ای ایران یک نگرانی

جدی برای اتحادیه اروپا باقی مانده است.[۲۲]

همچنین بر طبق پیش‌نویس بیانیه تهیه شده از سوی ایتالیا که ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا را در اختیار دارد، وزرای خارجه این اتحادیه اروپا در ژولای ۲۰۰۳ نگرانی فزاینده خود در خصوص برنامه هسته‌ای ایران و خطر تکثیر تسلیحات را مورد اشاره قرار دادند.[۲۳]

بدین ترتیب اتحادیه اروپا مکرراً اعلام داشته که موضوع سلاح‌های کشتار جمعی یکی از زمینه‌های اصلی نگرانی در روابطش با ایران است. کریس پتن[۲٤]، کمیسیونر اتحادیه اروپا در آگوست ۲۰۰۳ اعلام داشت که کمیسیون اروپا در حالی‌که حق ایران را به‌عنوان یکی از اعضای معاهده عدم تکثیر تسلیحات (NPT) برای توسعه انرژی هسته‌ای در راستای اهداف صلح‌آمیز به رسمیت می‌شناسد، قویاً از دیدگاه اتحادیه اروپا در این مورد که ایران باید به‌طور کامل شفاف و مطابق با این معاهده عمل نماید، حمایت می‌کند.[۲۵]

در اواسط ژوئن ۲۰۰۳ نیز، وزرای خارجه دولت‌های عضو اتحادیه اروپا، بیانیه‌ای را در انتقاد از برنامه هسته‌ای ایران منتشر و از ایران پذیرش نظارت‌های گسترده آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را خواستار شدند. مهم‌تر آنکه اتحادیه اروپا برای اولین بار به‌طور خاص توافقنامه تجاری و همکاری که در حال حاضر مورد مذاکره با تهران است را با مسائل هسته‌ای پیوند داد و مشخص کرد که اروپا مشتاق به‌کارگیری اهرم‌های اقتصادی برای حل و فصل مشکل تکثیر تسلیحات است.[۲٦]

بدین ترتیب موضوع برنامه‌های هسته‌ای ایران یک جنبه مهم از روابط این کشور با اتحادیه اروپایی بوده و این مسئله به مثابه متغیری مستقل کلیت

و کیفیت روابط دو طرف را تحت تأثیر قرار داده است.

گفتار سوم: اتحادیه اروپا و پیوستن ایران به پروتکل الحاقی

مهم‌ترین موضوع مرتبط با برنامه‌های هسته‌ای ایران در ماه‌های اخیر، بحث پیوستن ایران به پروتکل الحاقی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بوده است. این مسئله واکنش و موضع‌گیری بسیاری از بازیگران بین‌المللی را در پی داشت. اتحادیه اروپا نیز از طریق مواضع و جهت‌گیری‌های خود در این مدت، خود را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین طرف‌های درگیر و دخیل در این بحث مطرح کرد.

به‌طور کلی بررسی مجموعه مواضع و دیدگاهای اتحادیه اروپا در خصوص مسائل پیش آمده میان ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بر سر موضوع پروتکل الحاقی مؤید آن است که این اتحادیه اروپا علی‌رغم تمامی پیشرفت‌های چند سال اخیر در روابط خود با ایران، سیاست حمایت از آژانس و همسویی با تصمیمات و مصوبات آن را در این زمینه در پیش گرفته است. بدین ترتیب چرخش اروپا به سمت آژانس در قضیه پروتکل الحاقی خود یکی از عوامل مؤثر در پیدایش اجماع بین‌المللی شکل گرفته بر ضد ایران بوده است. البته پس از اثبات حسن نیت و همکاری ایران که ناشی از اعلام آمادگی تهران برای پذیرش پروتکل بود، اتحادیه اروپایی با استقبال از این تصمیم از اتخاذ مواضع کاملاً سرسختانه بر ضد ایران فاصله گرفت. بنابراین رفتار اتحادیه اروپا در قبال موضوع پیوستن ایران به پروتکل الحاقی را می‌بایست در دو مقطع قبل و بعد از اعلام پذیرش این

پروتکل از سوی تهران مورد بررسی قرار داد.

الف) پیش از اعلام پذیرش

تا پیش از اعلام ایران مبنی بر پذیرش پروتکل الحاقی، اتحادیه اروپا موضع سرسختانه‌ای در قبال برنامه‌های هسته‌ای ایران اتخاذ کرد و به‌طور کامل به حمایت از ملاحظات و منویات آژانس پرداخت. به‌ویژه پس از گزارش ژوئن ۲۰۰۳ آژانس در خصوص برنامه‌های هسته‌ای ایران، حجم فشارهای اتحادیه اروپا بر ایران نیز افزایش پیدا کرد. این گزارش که توسط محمد البرادعی، دبیرکل آژانس تهیه شد، مدعی بود که تهران معاهده عدم تکثیر تسلیحات (NPT) را به‌طور کامل رعایت نکرده است چرا که در آگاه کردن آژانس از برخی فعالیت‌های هسته‌ای خود از جمله وارد کردن اورانیوم در سال ۱۹۹۱ ناکام بوده است.

کریس پتن، کمیسیونر اتحادیه اروپا در واکنش به گزارش آژانس اعلام داشت که کمیسیون اروپا از گزارش ژوئن آژانس بین‌المللی انرژی اتمی استقبال می‌کند.[۲۷]

وزرای امور خارجه این اتحادیه اروپا نیز در اجلاس ماه ژوئن خود در لوکزامبورگ به‌طور خاص موضوع فعالیت‌های هسته‌ای ایران و گزارش جدید آژانس را مورد بررسی قرار دادند. آنها در این اجلاس نگرانی‌های جدی خود را در خصوص اینکه برنامه انرژی اتمی ایران برای پنهان کردن تلاش جهت ساخت سلاح‌های هسته‌ای به کار رفته است، ابراز داشتند.[۲۸]

آنها در این اجلاس پذیرش نظارت‌های بیشتر از سوی ایران را خواستار شدند. در واقع تأکید بر پارامتر «نظارت» در ارتباط مستقیم با موضوع

پروتکل الحاقی قرارداشت، چرا که اساساً کارکرد اصلی این پروتکل نیز ایجاد نظارت و بازرسی‌های بیشتر و نامحدود در مورد برنامه‌های هسته‌ای کشورها می‌باشد.

نکته مهم دیگر در این اجلاس به لحن تهدیدآمیز بیانیه طرف اروپایی مربوط می‌شود. برای اولین بار، اتحادیه اروپا از حملات نظامی پیشگیرانه بر ضد دولت‌های توسعه دهنده سلاح‌های کشتار جمعی حمایت نمود. بیانیه مشترک وزرای امور خارجه این اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ اظهار می‌داشت که چنانچه تلاش‌های دیپلماتیک بی‌نتیجه بماند و بازرسان تسلیحاتی ناتوان از انجام وظایفشان باشند، اقدامات جبری می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.[۲۹]

این موضع‌گیری‌ها دقیقاً در شرایط و فضایی مطرح می‌شود که مباحث مربوط به پیوستن ایران به پروتکل الحاقی در بالاترین درجه اهمیت قرار داشت. اتحادیه اروپایی نیز اصرار ویژه‌ای برای امضای این پروتکل توسط ایران از خود نشان می‌داد. خاویر سولانا در اواخر آگوست برای انتقال نظرات طرف اروپایی در خصوص این موضوع به تهران سفر کرد و در مصاحبه مطبوعاتی مشترک با وزیر امور خارجه ایران اظهار داشت که اگر ایران پروتکل الحاقی معاهده منع تکثیر تسلیحات هسته‌ای را امضا نکند، اخبار بدی برای این کشور و نیز برای اتحادیه اروپا وجود خواهد داشت.[۳۰]

به‌طور کلی موضع اتحادیه اروپایی در قبال این موضوع آن بوده است که ایران می‌بایست به‌طور غیرمشروط و فوری پروتکل الحاقی را امضا و اجرا نماید. کما اینکه شورای اروپا در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۳ از ایران خواست تا فوراً و

بدون شرط این پروتکل را منعقد و اجرا نماید.[۳۱] در ماه آگوست نیز یکی از مقامات اداره مرکزی اتحادیه اروپا خاطرنشان کرد که پذیرش فوری، غیرمشروط و امضا و اجرای پروتکل الحاقی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از اهمیت بالایی برخوردار است به نحوی که این اقدام از سوی جامعه بین‌المللی به‌عنوان نشانه تعهد ایران در حوزه منع تکثیر تسلیحات به‌شمار خواهد رفت.[۳۲]

اتحادیه اروپا در ۸ سپتامبر نیز اعلام نمود که از ایران می‌خواهد تا به‌طور غیرمشروط و بدون تأخیر بیشتر، پروتکل الحاقی را امضا نماید. در بیانیه این اتحادیه آمده است که اتحادیه اروپا به‌عنوان یک اقدام اعتمادساز، از ایران می‌خواهد تا به‌طور داوطلبانه و در راستای افزایش توانایی آژانس برای تدارک تضمین‌های معتبر و مرتبط با ماهیت صلح‌آمیز فعالیت‌های هسته‌ای ایران، به‌ویژه فقدان فعالیت‌ها و مواد هسته‌ای اعلام نشده، مقررات این پروتکل را اجرا نماید.[۳۳]

اتحادیه اروپا اعلام کرده است که اقدام ایران در پیوستن به پروتکل الحاقی از چند جهت ضروری است. اول، آنکه این اقدام مجموعه تردیدهای موجود را از بین خواهد برد. اما آدوین[۳۴]، سخنگوی کمیسیون اروپا در ۱۹ فوریه اعلام کرد که بهترین شیوه برای از بین رفتن تردیدها در خصوص مقاصد ایران، امضای پروتکل الحاقی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از سوی تهران است.[۳۵]

نکته دوم، آنکه طرف اروپایی معتقد است که امضای پروتکل از سوی ایران گام مهمی در جهت اعتمادسازی در روابط این کشور با اتحادیه اروپایی

و جامعه بین‌المللی است و از طرف دیگر امضای این پروتکل برای تداوم روند رو به گسترش روابط طرفین، امری ضروری قلمداد شده است.

پس از تصمیم آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای اتخاذ یک قطعنامه شدیداللحن بر ضد ایران در ۱۲ سپتامبر که این کشور را ملزم به امضای پروتکل الحاقی در یک دوره زمانی مشخص می‌کرد، موضع‌گیری اتحادیه اروپا در برخورد با تهران نیز شدیدتر شد. شورای اروپا در ۲۹ سپتامبر بار دیگر اعلام کرد که برنامه هسته‌ای ایران یک موضوع جدی نگرانی برای اتحادیه اروپا است. این شورا به‌طور کامل حمایت خود را از قطعنامه شورای حکام آژانس اعلام نمود و از ایران خواست تا سریعاً تمام تقاضاهای این قطعنامه را برآورده کند و در راستای توانمند ساختن شورای حکام برای نتیجه‌گیری‌های قطعی در اجلاس بعدی خود در ماه نوامبر به‌طور کامل با آژانس همکاری نماید.[۳٦]

شورای اروپا در همین ارتباط ضمن استقبال از اشتیاق اعلامی ایران برای همکاری با آژانس، اظهار امیدواری کرد که این کشور به‌عنوان یک گام اولیه و اساسی برای احیای اعتماد بین‌المللی در خصوص ماهیت صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای خود، پروتکل الحاقی را بدون تأخیر امضا، تصویب و اجرا نماید. این شورا از ایران می‌خواهد تا در راستای اعتمادسازی مطابق با شروط پروتکل الحاقی عمل نماید.[۳۷]

مقامات مختلف اتحادیه اروپایی و کشورهای عضو آن نیز به‌طور مکرر، موضوع ضرورت اجرای تقاضاهای قطعنامه ماه سپتامبر آژانس از سوی ایران را مورد تأکید قرار دادند.

اروپا اعلام کرد که گسترش روابط با ایران موکول به همکاری کامل ایران با آژانس است و در صورت عدم همکاری ایران، اتحادیه اروپایی در روابط خود با این کشور تجدیدنظر خواهد کرد. به‌طور کلی این اتحادیه اروپا ضمن تأیید مواضع و تجویزات آژانس در خصوص ایران بر ضرورت اجرای ملاحظات این نهاد تأکید نمود.

البته در خصوص موضع‌گیری اتحادیه اروپا در مورد ایران توجه به دو نکته ضرورت دارد. اول، آنکه این اتحادیه اروپا غالباً در مواضع خود از همکاری‌های ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تمجید به عمل می‌آورد و خواستار افزایش این همکاری‌ها بوده و دوم، اینکه اتحادیه اروپایی بر حق ایران در استفاده از انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای صحه می‌گذاشت. کریس پتن، کمیسیونر اتحادیه اروپایی پیشتر خاطرنشان کرده بود که کمیسیون اروپا حق ایران به‌عنوان عضو (N.P.T) را برای توسعه انرژی هسته‌ای به‌منظور اهداف صلح‌جویانه به رسمیت می‌شناسد.[۳۸]

در عین حال مجموعه مواضع اتخاذ شده از سوی اتحادیه اروپا در دوره زمانی قبل از اعلام پذیرش پروتکل از سوی ایران، مؤید نزدیکی دیدگاه‌های این اتحادیه به مواضع ایالات متحده آمریکا بود.[۳۹] آمریکا و اروپا در مخالفت با ایران مجهز به سلاح‌های هسته‌ای، متحد بودند. برخلاف جنگ عراق که یک شکاف آسیب زننده در درون جامعه بین‌المللی به‌وجود آورد، اتحادیه اروپا در ترس آمریکا در مقاصد هسته‌ای ایران، شریک بود،[۴۰] هر چند که اتحادیه اروپایی هیچ‌گاه به اندازه آمریکا بدبین نبوده است.

به‌طور کلی مجموعه مواضع و سیاست‌های اتحادیه اروپا در فاصله زمانی

اوج‌گیری بحث پیوستن ایران به پروتکل الحاقی تا زمان اعلام تهران مبنی بر پیوستن به این پروتکل، مؤید بروز اختلال در روند رو به رشد روابط طرفین بوده است. تعلیق مذاکرات تجاری دو طرف در ماه ژوئن در همین راستا قابل توضیح است. در واقع موضوع پیوستن به پروتکل مذکور که در ابتدا با مقاومت تهران روبه‌رو شد، مشکلاتی را در مسیر روابط ایران با اتحادیه اروپایی به‌وجود آورد. این وضعیت با اعلام آمادگی رسمی ایران برای امضای پروتکل تا حدود زیادی تغییر کرد.

ب) پس از اعلام پذیرش

ایران در تاریخ ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳ رسماً آمادگی خود را برای امضای پروتکل الحاقی اعلام داشت. این تصمیم همزمان با حضور سه تن از وزرای امور خارجه کشورهای مهم اتحادیه اروپا (انگلستان، آلمان و فرانسه) در تهران و مذاکرات فشرده میان آنها با مقامات ایرانی اعلام گردید. ایران در جریان این مذاکره ملاحظات و دیدگاه‌های خود را در خصوص این پروتکل مطرح کرد و سرانجام پس از حصول اطمینان از زوایای مختلف مربوط به پروتکل الحاقی، پذیرش الحاق به آن را اعلام داشت. در پایان مذاکرات ایران با وزرای اروپایی، بیانیه‌ای موسوم به بیانیه تهران به امضا رسید. بر طبق این بیانیه، تهران فرایند غنی‌سازی اورانیوم خود را به حالت تعلیق درمی‌آورد و آمادگی‌اش را برای پیوستن به پروتکل الحاقی ابراز می‌دارد. حسن روحانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران در خصوص موضوع غنی‌سازی اورانیوم اظهار داشت که ایران داوطلبانه غنی‌سازی اورانیوم را به حالت تعلیق درآورده

است. یوشکا فیشر، وزیر امور خارجه آلمان در خصوص بیانیه تهران اظهار داشت که این توافقنامه روند جدی را برای حل مسائل هسته‌ای میان ایران و جامعه بین‌المللی ایجاد خواهد کرد. جک استروا، وزیر امور خارجه بریتانیا نیز تصریح کرد که ما همگی به حقوق هر ملت دارای حاکمیتی برای داشتن برنامه هسته‌ای غیرنظامی احترام می‌گذاریم.[۴۱]

نکته‌ای که باید به آن اشاره داشت مربوط به نقش محوری اتحادیه اروپا در تصمیم ایران برای امضای پروتکل الحاقی است. این موضوع جنجال برانگیز دقیقاً پس از تلاش‌های دیپلماتیک اتحادیه اروپا که نقطه اوج آن سفر همزمان وزرای امور خارجه بریتانیا، آلمان و فرانسه به تهران بود حل و فصل می‌گردد. در واقع نقش محوری این اتحادیه اروپا در تنظیم بیانیه تهران کاملاً واضح و آشکار است. مقامات ایران بارها اعلام داشتند که به اعتبار مجموعه تضمین‌های مطرح شده از سوی طرف‌های اروپایی، متقاعد به امضای این پروتکل شده‌اند و طبعاً در صورت عملی نشدن این تضمین‌ها، تعهدی برای اجرای مفاد بیانیه تهران نخواهند داشت.

پس از اعلام و انتشار بیانیه تهران، روابط ایران و اتحادیه اروپا با تحول قابل توجهی مواجه می‌شود. از این تاریخ به بعد لحن ملایم‌تری در موضع‌گیری‌های اتحادیه اروپا نسبت به ایران حاکم می‌شود. البته طرف اروپایی همچنان به طرح برخی مطالبات و انتقادات خود از برنامه‌های هسته‌ای ایران ادامه می‌دهد اما در مجموع نسبت به گذشته در مواضع خود انعطاف بیشتری اعمال می‌کند.

مقامات اروپایی همگی از تصمیم ایران برای امضای پروتکل الحاقی و

تعلیق فرایند غنی‌سازی اورانیوم استقبال می‌کنند و خواستار تـداوم و تقویـت همکاری‌های تهران با آژانس می‌شوند. وزیران امور خارجه اتحادیه اروپـا در ۱۸ نوامبر در پایان اجلاس دو روزه خود در بروکسـل بـا انتشـار بیانیـه‌ای از تعهد ایران به بیانیه تهران استقبال کردند.

شاخص دیگر در انعطاف مواضع اتحادیه اروپا به عدم تمایل این اتحادیه اروپا برای ارجاع پرونده برنامه‌های هسته‌ای ایران به شورای امنیـت سـازمان ملل مربوط می‌شود. این مسئله خود یک موضوع مورد اختلاف میان اروپـا و آمریکا بود، چراکه ایالات متحده قویـاً از ارجـاع موضـوع ایـران بـه شـورای امنیت حمایت و تلاش می‌کرد تا از این طریق فشارهای بیشتری را بـر ایـران تحمیل نماید، در حالی‌که مقاومت کشورهای اروپایی نقـش مهمـی در ناکـام ماندن فعالیت‌های آمریکا در این زمینه داشت. اتحادیه اروپایی معتقد بود کـه بیانیه تهران نشانه اراده ایران برای همکاری با آژانس بین‌المللی انـرژی اتمـی است و این روند باید تقویت گردد.

خاویر سولانا، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا در ۱۷ نـوامبر اعـلام کرد که ایران در مورد برنامه‌های هسته‌ای خـود صـادقانه عمـل کـرده و ایـن برنامه‌ها نمی‌بایست برای مجازات‌های بالقوه به شورای امنیـت سـازمان ملـل گزارش شود.(۴۲) موضع سولانا در این خصـوص بـا واکـنش فـوری آمریکـا مواجه شد به نحوی که کالین پاول، وزیر امـور خارجـه ایـن کشـور دیـدگاه سولانا در خصوص صادقانه بودن فعالیت‌های هسـته‌ای ایـران را مبالغـه‌آمیـز خواند.

اتحادیه اروپا همچنین بـه‌عنـوان نشـانه استقبال از تصـمیم ایـران بـرای

پذیرش پروتکل الحاقی در ۹ دسامبر توافق کرد تا سولانا، مسئول سیاست خارجی خود را به ایران اعزام نماید. در اجلاس وزرای امور خارجه این اتحادیه اروپا ضمن موافقت با این تصمیم، بیانیه‌ای منتشر گردید که بر طبق آن اشتیاق اتحادیه اروپا برای جستجوی راه‌های توسعه همکاری‌های وسیع‌تر سیاسی و اقتصادی با ایران مورد تأکید قرار گرفت.[٤٣] البته در این بیانیه تأکید گردید که گسترش روابط با ایران صرفاً از طریق اطمینان کامل بین‌المللی از پایبندی ایران به عدم تکثیر تسلیحات به‌ویژه به ماهیت صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای ایران و نیز پیشرفت در زمینه‌های حقوق بشر، مبارزه بر علیه تروریسم و موضع ایران در خصوص فرایند صلح خاورمیانه قابل حصول خواهد بود.[٤٤]

نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره داشت این است که پس از اعلام آمادگی ایران برای پذیرش پروتکل الحاقی، بار دیگر شاهد اختلاف اروپا و آمریکا بر سر چگونگی برخورد با این کشور هستیم. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، تصمیم جدید ایران، تعدیل مواضع اتحادیه اروپایی را در پی داشت و همین امر، زمینه فاصله گرفتن نسبی اتحادیه اروپا از واشنگتن در خصوص این موضوع را فراهم ساخت. رهیافت و رویکرد آمریکا نسبت به برنامه‌های هسته‌ای ایران همچنان تهدیدآمیز و مقابله‌جویانه است در حالی‌که اروپایی‌ها از روش مذاکره و همکاری حمایت می‌کنند. عدم رضایت اتحادیه اروپا به تصمیم آمریکا در خصوص فرستادن پرونده ایران به شورای امنیت در همین راستا قابل توضیح است. خاویر سولانا اخیراً در تشریح اختلاف اروپا و آمریکا در خصوص برنامه‌های هسته‌ای ایران اظهار داشته است که هر دو

طرف نمی‌خواهند ایران هسته‌ای شود، اما اتحادیه اروپا طرفدار گفت‌وگوی سازنده با ایران است.[۴۵] بدین ترتیب این اتحادیه از شیوه‌های تقابلی آمریکا بر ضد ایران حمایت نمی‌کند.

از این رو اتحادیه اروپا پس از اعلام آمادگی ایران برای پیوستن به پروتکل الحاقی، ضمن منعطف‌تر نمودن مواضع خود در قبال ایران و تقویت راه‌کارهای دیپلماتیک از ایالات متحده آمریکا نیز فاصله گرفت.

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی موضوع فعالیت‌های هسته‌ای ایران یکی از محورها و متغیرهای مهم تأثیرگذار بر کلیت و کیفیت روابط این کشور با اتحادیه اروپایی بوده است. طرف اروپایی در طول سال‌های گذشته همواره خواهان شفافیت ایران در پیگیری این قبیل از برنامه‌های خود بوده و بر همکاری نزدیک و بدون شرط میان تهران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اصرار داشته است. در مقابل تهران نیز خواستار برخورد یکسان و غیرسیاسی با فعالیت‌های هسته‌ای خود بوده و مکرراً اعلام داشته است که از توسعه همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی استقبال می‌کند. در خصوص پروتکل الحاقی، نزدیکی مواضع اتحادیه اروپا به آمریکا در دوره زمانی پیش از اعلام پذیرش این پروتکل از سوی تهران نشان دهنده این واقعیت بود که اروپا و آمریکا در خصوص فعالیت‌های هسته‌ای ایران از برخی منافع مهم و مشترک برخوردارند هر چند که رفتار اروپا پس از پذیرش و پیوستن ایران به پروتکل الحاقی بار دیگر تغییر کرد و از آمریکا فاصله گرفت. اروپا برخلاف آمریکا مایل است تا

مسـائل مربـوط بـه فعالیـت‌هـای هسـته‌ای ایـران در درجـه اول از طریـق مکانیزم‌های دیپلماتیک، نظیر مذاکره و گفت‌وگوهـای سـازنده حـل و فصـل گردد.

در عین حال پیش‌بینی رفتار آتی اتحادیه اروپا در قبال برنامه‌های هسته‌ای ایران و نیز نوع واکنش تهران نسبت به این رفتار بیش از هر چیـز بـه میـزان پایبندی طرفین به تعهدات خـویش در ایـن زمینـه بسـتگی خواهـد داشـت. چنانچه اروپا و ایران تعهداتی را که در قبال ایـن موضـوع بـه‌ویـژه از طریـق بیانیه تهران برعهده گرفته‌اند به مرحله اجرا گذارند، پیش‌بینـی مـی‌شـود کـه فعالیت‌های هسته‌ای ایران کمتر به یک موضوع چالش‌ساز در روابط میان آنها تبدیل شود. در غیر این صورت و در شرایط عدم پایبندی طرفین به تعهـدات خود در این زمینه، بار دیگر شاهد اوج‌گیری اختلاف و تنش در روابط اروپـا و ایران خواهیم بود.

پی‌نوشت‌ها

1. Critical Dialogue
2. Comprehensive Dialogue

۳. مهدی امیری، «ارزیابی نقش اتحادیه اروپا در قبال تهدیدات آمریکا بـر ضـد ایران»، فصلنامه مجلس و پـژوهش (سـال نهـم، شـماره ۳۵، پـاییز ۱۳۸۱)، صص ۱۵ـ۱۴

٤. همان، صص ١٦ـ١٥

5. Commission of the European Communities
6. "EU Relations With the Islamic Republic of Iran", www.europa.eu.Int. Feb 7, 2001, p.1.
7. "The EU's Relation With Iran", www.eu.ranion.org, Feb 20, 2001.

8. "Opinion", Committee on Industry, External Trade, Research and Energy", www.europa.eu.lnt, Nov 6, 2001.
9. "The EU's Relation With Iran", Op.Cit.
10. Transatlantic Relations
11. Dalia Dassa Kaye, "Bound to Cooperation? Transatlantic Policy in the Middle East" The Washington Quarterly, (Winter 2003-2004), pp.180-181.
12. Thessaloniki
13. Ibid, p.181.
14. Comprehensive Test Ban Treaty (C.T.B.T)
15. "EU Relation With the Islamic Republic of Iran", Op.Cit, p.8.
16. "Working to Ward a Common US-European Position on Proliferation Issues", The views of UK foreign secretary Robin Cook, www.fas.org/spp/starwars/congress, Feb 20, 1998
17. Ivo Daalder, Michael Levi, "How to Counter Iran's Nuclear Threat" www.ocrus.net, Sep 25, 2003
18. Barry Posen
19. Marshall Fund
20. Breffni O'Rourke, "EU: Organization appears to be hardening its Line against Iran", rferl.org, June 20, 2003.
21. "Iran - Council Conclusions", europa.eu.lnt, June 17, 2002
22. "Iran - Council Conclusions", europa.eu.lnt, Sep 29, 2003
23. "Concern over Iran's nuclear Programmer to dominate EU ministers talks", France - Press Agency, July 20, 2003
24. Chris Patten
25. "EU wants Iran to ensure transparency in nuclear Programme", daneshjoo.org, Aug 12, 2003.
26. Dassa Kaye, Op.Cit, p.181.
27. " EU wants Iran to ensure transparency in nuclear Programme", Op.Cit.
28. Ambrose Evans, "EU Calls on Iran to open nuclear sites", Daily Telegraph, June 17, 2003.
29. Ibid.
30. "EU envoy Warns Iran", bbc Website, Aug 30, 2003.
31. "Council Conclusions", europa.eu.lnt, June 16, 2003.
32. "EU wants Iran to ensure transparency in nuclear Programme", Op.Cit.
33. "Statement by European Union", globalsecurity.org, Sep 8, 2003.
34. Emma Udwin
35. "EU Understands Iran's need for nuclear energy", payvand.com,

Feb 19, 2003.
36. "Iran - Council Conclusions", europa.eu.lnt, Sep 29, 2003.
37. Ibid
38. "EU wants Iran to ensure transparency in nuclear Programme", Op.Cit.
39. Daalder, Op.Cit.
40. "Concern over Iran's nuclear Programme to dominate EU ministers talks", Op.Cit.
41. "Iran agrees to Inspections after EU talks", Deutsche Welle Website, Oct 21, 2003.
42. Marie Louise Moller, "EU's Solana says Iran honest on nuclear Program", story.news.yahoo.com, Nov 17, 2003.
43. "Solana to visit Tehran as EU warns Iran over nuclear drive", eu business.com, Dec 9, 2003.
44. Ibid.
45. "Powell fails to Persuade EU on Iran", story.news.yahoo.com, Nov 18, 2003.

دیپلماسی فعال بر دوراهی تصمیم
«نگاهی به روابط ایران و فرانسه»

عظیم فضلی‌پور*

چکیده:

در سیاست دوست دائمی وجود ندارد. دشمن دائمی هم وجود ندارد. تنها منافع دائمی است که می‌توان با اتکای به آن دوستان و دشمنان را تعیین کرد. روابط میان بازیگران عرصه نظام بین‌الملل، در رهیافتی واقع‌گرایانه غالباً مبتنی بر همین الگوست.

در مقاله حاضر تلاش خواهد شد تا با مرور اجمالی بر تاریخچه روابط میان تهران و پاریس در دوران معاصر، چشم‌انداز روابط دو کشور ایران و فرانسه بر اساس واقعیت‌های موجود در عصر حاضر مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

از گربه ایران تا قرارداد قرن

روابط تهران ـ پاریس به شکل امروزی با تأسیس سفارت فرانسه در

---

* دارای مدرک کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل و عضو شورای غیردولتی روابط خارجی مؤسسه تهران

تهران در سال ۱۲۳۵ آغاز شد. دوران حکومت رضاخان اولین بحـران جـدی را در روابط دو کشور رقم زد. در دی مـاه ۱۳۱٦ نشـریات فرانسـوی، لحـن انتقادی شدیدی نسبت به ایران داشتند. از نظر آنان رضاخان تنها عامل اجرای سیاست‌های انگلیس در خاورمیانه محسوب می‌شـد. مطبوعـات فرانسـوی از تشابه لفظی کلمات «شاه» و «شا» به معنای گربه در زبان فرانسه استفاده کـرده و به رضاشاه لقب «گربه ایران» را داده بودند و به همین دلیل رضاخان دستور قطع روابط ایـران بـا ایـن کشـور را صـادر کـرد و ایـن وضـعیت تـا زمـان عذرخواهی رسمی پاریس از تهران در سال ۱۳۱۸ ادامه داشت.[1]

دولت ایران در خردادماه ۱۳۲۱، کمیته فرانسه آزاد را که برای آزادسـازی فرانسه از چنگال آلمان هیتلری مبارزه می‌کرد به رسمیت شـناخت و پـس از استقرار دولت موقت ژنرال دوگل در فرانسه و تا پایان دوران زمامـداری وی در سال ۱۳٤۸ نیز روابط دو طرف بسیار حسـنه بـود. امـا عـدم حضـور ژرژ پمپیدو، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، در جشـن‌هـای ۲۵۰۰ سـاله شاهنشـاهی ایران و به سخره گرفته این جشن‌ها توسط وی، روابط تهران ـ پـاریس را در هم ریخت. مـرگ پمپیـدو و انتخـاب ژیسکاردسـتن بـه ریاسـت جمهـوری فرانسه، گرمی روابط دو کشور را به‌دنبال داشت و شاه ایران نخسـتین رئـیس کشوری بود که به دعوت وی وارد کاخ الیزه شد. در این سفر قرارداد ساخت دو نیروگاه هسـته‌ای بـه ارزش میلیاردهـا دلار میـان دو طـرف منعقـد شـد، قراردادی که هیچ‌گاه جامه عمل به خود نپوشید. در آذرمـاه سـال ۱۳۵۳ ژاک شیراک، نخست‌وزیر وقت فرانسه، راهی تهران شد تا ارزش مالی قراردادهای تهران ـ پاریس را به رقم حیرت‌آور ۳۵ میلیارد فرانک برساند. این قراردادهـا

در زمینه احداث کارخانجات فولادسازی، مونتاژ اتومبیل‌های رنو، کود شیمیایی، متروی تهران و برقی کردن راه‌آهن ایران به امضا رسید. شیراک با رضایت کامل از انعقاد این قراردادها به پاریس بازگشت و معاملات با تهران را «قرارداد قرن» نامید.(۲)

تکرار انقلاب

از بهترین دوران روابط ایران و فرانسه می‌توان همان روزهایی را نام برد که انقلاب اسلامی ایران در حال شکل‌گیری بود. دولت ژیسکاردستن که سقوط قریب‌الوقوع شاه را احساس کرده بود و همچنین خود را نیازمند روابط با ایران می‌دانست، عقاید انقلابی مردم ایران را محترم می‌شمرد.

در جریان انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۸، فرانسه به صورت جدی با مسائل انقلاب درگیر شد. از یک طرف اقامت امام خمینی در نوفل لوشاتو و از طرف دیگر احساس سقوط قریب‌الوقوع شاه توسط ژیسکاردستن، آینده روابط تهران ـ پاریس را به شکل مطلوبی جلوه می‌داد. باید در نظر داشت که افکار عمومی فرانسه در آن زمان با روند انقلاب در ایران موافق بود به نحوی که مطبوعات فرانسه برخی اوقات، انقلاب ایران را به انقلاب فرانسه تشبیه می‌کردند. اقامت کوتاه مدت ولی بسیار حساس امام خمینی در شهرک نوفل لوشاتو و نقش بسیار مساعد رسانه‌های گروهی فرانسه در انعکاس نظرات رهبر انقلاب حائز اهمیت بسیار بود. به‌علاوه، اولین مصاحبه طولانی امام خمینی با مطبوعات غربی در زمستان سال ۱۳۵۷ در روزنامه لوموند به چاپ رسید و لوموند، جنبش آزادی‌بخش ایران به رهبری امام خمینی را نیروی

کلیدی در این شورش‌ها عنوان کرد. لوموند در ۹ آبان ماه ۱۳۵۸ با نوشتن مقاله‌ای تحت عنوان «ما در حال گذراندن سال‌های ۱۷۸۹ (سال انقلاب کبیر فرانسه) هستیم.» نشان داد که به معیار ذهنی مردم ایران در این حرکت دست یافته است.[۳]

رفتار فرانسه با عکس‌العمل مثبتی از سوی مردم ایران روبه‌رو شد. روحانیون از ایران پیام‌های تشکر به پاریس ارسال می‌کردند. مردم به‌عنوان قدردانی دسته‌هایی از گل به سفارت فرانسه می‌دادند و این در حالی بود که دولت فرانسه سعی می‌کرد تا جایی که می‌تواند خود را بی‌طرف نشان بدهد. در این دوران فرانسه تأکید می‌کرد که در امور داخلی کشورها دخالت نمی‌کند و در عین حال کلیه حوادث را در ایران با علاقه دنبال می‌کرد.

البته نباید از یاد برد که فرانسویان که از ضدیت و دشمنی جمهوری اسلامی و در رأس آن امام خمینی با آمریکا و انگلیس و شوروی مطلع بودند، بر این اعتقاد بودند که می‌توانند جای آمریکا را در ایران بگیرند. ظاهراً از نظر آن‌ها تاریخ در حال تکرار بود و فرانسه می‌توانست مانند دوران فتحعلی شاه قاجار از تنفر ایرانیان از دخالت‌های روسیه و انگلیس در کشور بهره‌برداری کرده و خود را به‌عنوان نیروی سوم و متوازن کننده در کشور مطرح کند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در خرداد ماه ۱۳۵۸ والری ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور فرانسه، شمس‌الدین امیر علایی را به‌عنوان سفیر دولت انقلابی ایران در کاخ الیزه به حضور پذیرفت. در این ملاقات وی یادآور شد: «هنگامی که یک ملت بخواهد سرنوشت خود را شخصاً در دست گیرد هیچ دوستی حق ندارد مانع یا سدی برای چنین ملتی باشد، خصوصاً اگر مقاصد

این دولت ثالث خوب و صحیح باشد. فرانسه طرفدار اصل استقلال ملت‌هاست و در عین حال درهایش برای همکاری بین‌المللی و برای ترقی و صلح بر روی دیگر کشورها باز است».[٤]

تیرگی و بن‌بست

چند ماهی از انقلاب ایران نگذشته بود که پاریس نتوانست حرکت تند انقلاب را تحمل کند و اولین اعتراض‌های خود را در جهت ممانعت از اعدام مقامات رژیم پهلوی مطرح کرد. از سوی دیگر در اولین روزهای انقلاب، شاهپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر حکومت سابق، نیز به فرانسه پناهنده شد که ایران خواستار بازگرداندن وی به کشور شد. این مسئله از یک سو و گروگان گرفته شدن دیپلمات‌های آمریکایی از سوی دیگر، باعث شد تا فرانسه نیز در کنار آمریکا به مبارزه تبلیغاتی علیه انقلاب ایران دست بزنند.

در این دوران قراردادهایی که در زمینه تجهیزات اتمی بین ایران و فرانسه منعقد شده بود توسط ایران لغو شد. وزیر امور خارجه وقت ایران اعلام کرد ایران سهام خود را از شرکت «اوردیف» خارج می‌کند و اشاره کرد که این تصمیم به دستور امام خمینی مبنی بر لغو چک قراردادهای مربوط به نیروهای اتمی صورت گرفته است.

به‌دنبال لغو قراردادهای صنایع سنگین ساخت اتومبیل‌های سواری و مبادلات کشاورزی که به‌دنبال قراردادهای اتمی صورت گرفت، شرکت‌های فرانسوی که از این مسئله متضرر شده بودند، برای جبران خسارت خود به دادگاه‌های فرانسه متوسل شدند.

روزنامه لیبراسیون در تاریخ اول مهر ماه ۱۳۶۰ نوشت: «انقلاب ایران چهار میلیارد فرانک به فرانسه ضرر زده و به عبارت دیگر این انقلاب برای هر فرد فرانسوی شاغل که مالیات می‌پردازد در حدود ٢٦٦ فرانک تمام شده است».[٥]

البته می‌توان گفت علاوه بر این‌که در این دوران قراردادهای منعقد شده بین تهران و پاریس در مورد صنایع سنگین و وام یک میلیارد دلاری ایران لغو شده بود، ولی قبل از تحریم اقتصادی آمریکا، مبادلات بین ایران و فرانسه در حال پیشرفت بود. بدین معنی که در فاصله دی ماه ۱۳۵۸ تا اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ فرانسه معادل ۱/٤۷ میلیارد فرانک کالا به ایران صادر کرده بود. در حالی‌که میزان صادرات سال گذشته‌اش در همین مدت زمان به ایران رقمی معادل ۵۳۱ میلیون فرانک بود. در ضمن میزان صادرات ایران به فرانسه در همین مدت به دو میلیارد فرانک رسیده بود و این در حالی است که میزان صادرات ایران به فرانسه طی چند سال قبل و در همین مدت زمان بالغ بر ٢٤ میلیارد فرانک بود.[٦]

رفتار دولت فرانسه به مرور زمان و پس از آشنایی با اصول سیاست خارجی ایران ـ که مبتنی بر نفس سلطه آمریکا و هم‌پیمانانش بر کشور و تکیه بر شعار نه شرقی، نه غربی و حمایت از حرکت‌های اسلامی و آزادی‌بخش ملت‌ها و دوستی با دولت‌های مستضعف آفریقایی و آسیایی بود ـ دستخوش تغییرات بسیاری شد و به این صورت کم‌کم جو تبلیغاتی داخلی فرانسه علیه انقلاب ایران شکل گرفت.

در پی وضع مجازات‌های اقتصادی علیه ایران از سوی آمریکا و جامعه

اقتصادی اروپا، فرانسه نیز حکمی مبنی بر منع صدور کالا به مقصد ایران را صادر کرد، به‌دنبال بروز این مسئله روابط ایران و فرانسه کم‌کم رو به سردی نهاد.

در شهریورماه ۱۳۶۰ ناوچه ایرانی «تبرزین» توسط عده‌ای از افسران تبعیدی از آب‌های ساحلی اسپانیا ربوده شد و در همین حال فرانسه به رابایندگان این ناوچه پناهندگی سیاسی داد و آن‌ها را تحت حمایت قانونی خود قرار داد.

به‌دنبال عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری و پناهنده شدن وی به مسعود رجوی، رهبر گروهک سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در فرانسه، روابط دو کشور تیره شد و این تیرگی روابط با روی کار آمدن سوسیالیست‌ها بیشتر شد. در این زمان فرانسه نیز به‌صورت یکی از مراکز مهم ضد انقلاب درآمده بود.

در خرداد ماه ۱۳۶۱ یک هواپیمای بوئینگ ۷۴۷ هواپیمایی ملی ایران، توسط مخالفان رژیم ایران ربوده و به پاریس برده شد. همزمان با رشد تشنجات موجود در روابط دو کشور، سه دیپلمات ایران در پاریس به همراه بعضی از دانشجویان ایرانی از این کشور اخراج شدند که با اقدامی تلافی‌جویانه سه دیپلمات فرانسوی نیز از ایران اخراج شدند و به‌دنبال آن انجمن روابط فرهنگی ایران و فرانسه و کنسولگری فرانسه در اصفهان تعطیل شد. در این میان انفجار بیروت و کشته شدن ۵۸ تن از نظامیان فرانسوی در لبنان باعث شد که روابط دو کشور به یک بن‌بست کاملاً جدی برسد.[۷]

جنگ و دیپلماسی دوگانه

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، روابط فرانسه و عراق را وارد مرحله تازه‌ای از بیم و امید ساخت، زیرا فرانسه از یک سو نگران از دست رفتن سرمایه‌ها و بدهی‌های عراق به خود بود و از سوی دیگر به‌دلیل نزدیکی عراق به رژیم‌های دیگر عربی منطقه مثل عربستان سعودی، خود را مجبور به ادامه حمایت از عراق می‌دید، به‌علاوه فرانسه در صورت خودداری حمایت از عراق، زحمات ۱۰ ساله گذشته خود را در زمینه نفوذ در منطقه حساس خلیج فارس بر باد رفته می‌دید. به‌دنبال این حمایت، سیلی از سلاح‌های فرانسوی به سوی عراق سرازیر شد.

به‌طور کلی موضع‌گیری فرانسه در قبال جنگ ایران و عراق را می‌توان به دو مقطع جداگانه تقسیم کرد: اولین مقطع زمانی است که از ابتدای تجاوز عراق به خاک ایران و اشغال بخش‌های مهمی از آن را در بر می‌گیرد و مقطع دیگر نیز از اواسط سال ۱۳٦۱ یعنی زمانی‌که ضد حمله‌های سنگین ایران، عراق را مجبور به عقب‌نشینی کرد را شامل می‌شود.

در ابتدای تهاجم ارتش عراق و اشغال بخش وسیعی از خاک ایران، فرانسه با اعلام این‌که درگیری بین دو کشور مسئله‌ای دوجانبه است و باید از طریق سیاسی یا به کمک شورای امنیت حل شود، اظهار بی‌طرفی کرده و حمایت خود را از عراق آشکار نمی‌ساخت ولی به قراردادهای خود با عراق در زمینه تسلیحات عمل می‌کرد.

این رفتار به فرانسه اجازه می‌داد تا به‌وسیله حمایت پنهانی و به‌ندرت آشکار خود از عراق، اولاً نفوذ خود در خلیج فارس را توسعه داده و ثانیاً از

یک وجهه دوستی در میان کشورهای عربی برخوردار شود که در بهره‌مندی از امکانات منطقه بسیار مؤثر بود.

در مقطع دوم یعنی از اواسط سال ۱۳۶۱، دور حساس در موضع‌گیری کشورهای منطقه و همچنین کشورهای عرب به‌طور عام و فرانسه به‌طور خاص در زمینه جنگ ایران و عراق ظاهر شد. فتح خرمشهر و آزادسازی بسیاری از سرزمین‌های اشغال شده توسط ارتش عراق، خطر تهدید انقلاب اسلامی علیه سیستم حاکم بر منطقه و بازیگران اصلی و فرعی آن تمام این قدرت را به موضعی واحد که حمایت آشکار از عراق بود، سوق داد.

تحلیل غربی‌ها و فرانسه بر این پایه استوار بود که پیروزی ایران بر عراق جغرافیای سیاسی منطقه را دگرگون کرده و علاوه بر این‌که حیات سیاسی رژیم‌های منطقه را در معرض نابودی قرار می‌دهد، خسارات جبران‌ناپذیری نیز بر منافع غرب وارد می‌سازد، به‌طوری که باعث بر هم خوردن تعادل نیروها در خاورمیانه نیز می‌شود. میتران، رئیس‌جمهور فرانسه، در این مرحله اعلام کرد که سیاست کشورش، ایجاد موازنه بین دنیای عرب و فارس، است و تأکید کرد که «ما حاضر به مغلوب شدن عراق در مقابل ایران نیستیم».(۸)

در اوایل سال ۱۳۶۶ جنگ ایران و عراق از حالت بحران و درگیری منطقه‌ای فراتر رفته و به یک بحران بین‌المللی تبدیل شد و از جمله علل این امر؛ بالا گرفتن نبردهای زمینی، تشدید حملات علیه کشتی‌ها و تأسیسات نفتی و دخالت دادن کشورهای دیگر منطقه به‌طور رسمی در جنگ بود. ادامه این وضعیت، دیگر کشورهای منطقه را متقاعد ساخت که برخلاف منافع سیاسی و مادی که از

جنگ نصیب آنان می‌شود، خطر گسترش جنگ برای ثبات منطقه و صلح بین‌المللی بیش از دیگر منافع آن متوجه آنان باشد. به‌ویژه که کمک‌های نظامی و اطلاعاتی قدرت‌های بزرگ از جمله فرانسه ـ که با دادن هواپیماهای سوپر استاندارد مجهز به موشک‌های اگزوست، ظاهراً یک نوع برتری را برای عراق مهیا می‌ساخت ـ نتوانسته بود توازن نظامی را به ضرر ایران بر هم زند. علاوه بر این‌که با تصرف منطقه استراتژیک فاو توسط ایران و حملات پی در پی برای تصرف بندر مهم بصره و نیز تصرف حلبچه، امکان پیروزی نظامی ایران در جنگ نیز وجود داشت.

در نهایت ایران در سال ۱۳٦۷ قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل را مبنی بر آتش‌بس با عراق پذیرفت و جنگ خاتمه یافت. قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت در واقع بارزترین نوع همکاری میان سیاست فرانسه و دو ابرقدرت برای کنترل جنگ و ایفای نقش موازنه دهندگی از جانب آنان به‌شمار می‌رفت. فرانسه در این هنگام توجه خود را به دو پدیده که شاید با یکدیگر بی‌ارتباط هم نبود معطوف کرد: یکی تحولات قیمت نفت در رابطه با جنگ ایران و عراق و دیگر رشد بنیادگرایی (که به‌نظر فرانسه عامل بر هم زننده ثبات منطقه به‌شمار می‌رفت). بنابراین، عنصر اصلی سیاست خارجی فرانسه در منطقه خلیج فارس مبارزه با این دو پدیده بود. مسئله دیگر که در موضع‌گیری فرانسه در جنگ ایران و عراق بی‌تأثیر نبود، خنثی کردن آثار نزدیکی به اسرائیل در نزد اعراب بود که با حمایت از عراق در جنگ با ایران به این هدف دست می‌یافت.[۹]

آخرین سفیر

پس از فراز و نشیب‌های بسیار در روابط تهران ـ پاریس و در شرایطی که مناسبات دو کشور رو به بهبودی نهاده بود بمب‌گذاری در خیابان‌های پاریس (سپتامبر ۱۹۸٦) که در حدود ۹ کشته بر جای گذاشت، روابط دو کشور را مجدداً تیره ساخت. قوه قضاییه فرانسه نیز در این رابطه ضمن متهم کردن تلویحی ایران، خواستار حضور وحید گرجی (یکی از کارکنان سفارت ایران در پاریس) در دادگاه شد.

با رد این درخواست از جانب ایران، پلیس فرانسه سفارت ایران را در پاریس محاصره کرد و پلیس ایران نیز به‌طور متقابل در تهران به همین عمل اقدام کرد. بعد از جنگ تبلیغاتی شدید بین دو کشور، سرانجام دولت فرانسه تصمیم به قطع روابط دیپلماتیک خود با ایران گرفت. با موافقت ایران و حضور وحید گرجی در دادگاه و متقابلاً حضور کنسول فرانسه در دادگاه‌های ایران جهت ادای توضیحات، این جریان نیز پایان یافت.

با گسترش مناسبات سیاسی، فرانسه، مسعود رجوی را از خاک این کشور اخراج کرد و با میانجیگری ایران حزب‌الله لبنان نیز چند تن از گروگان‌های فرانسوی را آزاد کردند. مدتی بعد و به‌دنبال یک دوره مذاکرات فشرده دو طرف روابط سیاسی خود را در تاریخ ۲٦ خرداد ماه ۱۳٦۷ از سر گرفتند. این بار نیز درست در آستانه سفر فرانسوا میتران، رئیس‌جمهور فرانسه، به تهران، شاهپور بختیار در پاریس به قتل رسید.

پس از قتل بختیار، دولت فرانسه اقدام به دستگیری چند مظنون کرد و از جمله از دولت سوئیس خواست تا سرحدی‌زاده، کارمند وزارت خارجه

ایران، را به پاریس بازگرداند. پس از محاکمه متهمان قتل بختیار در پاریس و با سفر دبیر کل وزارت امور خارجه فرانسه به تهران، روابط دو کشور دوباره رو به بهبودی نهاد.

با روی کار آمدن ژاک شیراک به‌عنوان نخست‌وزیر فرانسه، وی در اولین سخنرانی خود از ایران به‌عنوان کشوری بزرگ یاد کرد و مخالفت خود را با انزوای ایران اعلام کرد. استقبال آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت ایران، از اظهارات شیراک راه تازه‌ای را در روابط تهران ـ پاریس باز کرد.[۱۰]

ماجرای سلمان رشدی، رکودی اقتصادی ـ سیاسی در روابط تهران ـ پاریس ایجاد کرد و پس از آن، فرانسه در بحران میکونوس جبهه‌ای کاملاً ضد ایرانی اتخاذ کرد. فرانسوی‌ها نیز مانند دیگر کشورهای اروپایی، سفیر خود را از تهران فراخواندند و وقتی به دستور رهبر ایران قرار شد سفیر آلمان آخرین سفیری باشد که به تهران بازمی‌گردد. سفیر فرانسه نیز تا آخرین لحظه در کنار سفیر آلمان باقی ماند و هم‌زمان با او وارد تهران شدند.

در عین حال نقش بازدارنده فرانسه در برابر تحریم‌های اعلام شده آمریکا علیه ایران غالباً مثبت بوده است. اقدام یک‌جانبه فرانسه علیه قانون آمریکایی ضد ایرانی «داماتو» در این بیان در خور توجه است. ورود غول انرژی فرانسه «توتال» به میدان‌های نفتی ایران به جای شرکت آمریکایی «کونکو» در روابط اقتصادی تهران ـ پاریس گامی مثبت محسوب می‌شود.

فصلی نوین

پیروزی آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری ایران در خرداد ماه سال

۱۳۷۶ باعث خرسندی فرانسویان شده و آنان وی را مرد گشایش و اصلاح‌طلب نامیدند. فرانسه اعلام کرد که از اصلاحات در ایران حمایت می‌کند ولی جانب احتیاط را نیز در نظر می‌گیرد. سفر آقای خاتمی به پاریس در مهرماه سال ۱۳۷۸ اوج روابط ایران ـ فرانسه طی سال‌های اخیر محسوب می‌شود. علی‌رغم تنوع موضوعات مطرح شده در جریان این سفر میان دو طرف، هیچ سخنی از تروریسم، فعالیت‌های هسته‌ای و سلاح‌های کشتار جمعی به میان نیامد.

حوادث سپتامبر ۲۰۰۱ فصل نوینی را در روابط بین‌الملل رقم زد که اثرات آن بر روابط تهران ـ پاریس نیز مشاهده می‌شود. پاریس که از دیرباز از رشد بنیادگرایی در خاورمیانه و تسری آن به جهان احساس نگرانی کرده است در مبارزه علیه القاعده و سرنگونی طالبان در جنگ افغانستان در کنار واشنگتن ایستاد و از آن حمایت کرد. اما مخالفت فرانسه با جنگ عراق باعث کدورت روابط پاریس ـ واشنگتن شد. نگاه اقتصادی فرانسه به منابع انرژی شمال عراق باعث شد تا لندن و واشنگتن صراحت پاریس در مخالفت با جنگ ایران و عراق را زیر سؤال ببرند.

موضع ضد آمریکایی ایران و مخالفت تهران با جنگ علیه عراق، بار دیگر موجب نزدیکی تهران و پاریس شد و هر دو کشور تلاش کردند تا از فرصت به‌وجود آمده نهایت استفاده را ببرند. در این میان، موضع‌گیری یکسان برلین و پاریس بار دیگر نشان داد که سیاست‌های این دو کشور به‌خصوص در قبال خاورمیانه و ایالات متحده تا چه حد متحد و یکسان است.

نتیجه‌گیری

با توجه به این‌که پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ فرانسه از صحنه سیاست خاورمیانه (که آمریکا به‌دنبال آن بوده) دور مانده است و نیز عدم دخالت فرانسه در روند مذاکرات صلح خاورمیانه، حضور ایران و سیاست مستقل و ضد آمریکایی دولت ایران وضعیت مناسبی را برای فرانسه به‌وجود آورده است و این امر به فرانسه کمک می‌کند تا کاملاً در حاشیه قرار نگیرد و به همین جهت نزدیکی و تحکیم رابطه با ایران برای فرانسه اهمیت دارد. جنگ آمریکا علیه عراق و سرنگونی رژیم صدام حسین، احساسات ضد آمریکایی را در خاورمیانه شعله‌ورتر ساخته است و این امر بهترین شرایط را برای پاریس مهیا کرده تا بتواند بار دیگر حضور خود را در منطقه رونق بخشد. لذا به‌نظر می‌رسد پاریس وارد یک بازی شده که از یک سو نمی‌خواهد حمایت واشنگتن را از دست بدهد و از سوی دیگر نیز می‌خواهد پایه‌های حضور خود در خاورمیانه را مستحکم کند.

فرانسوی‌ها اولین قدم برای جلب نظر آمریکا را با حمله به دفاتر استقرار گروه رجوی در خاک خود برداشتند. در ۱۷ ژوئن سال جاری میلادی، ۱۳۰۰ نفر از افسران پلیس فرانسه، مجموعه‌ای متشکل از ۵ ویلا را محاصره کردند به‌دنبال این واقعه ۱۶۵ نفر دستگیر شدند و مریم رجوی و ۱۶ نفر دیگر را به‌خاطر مظنون بودن به توطئه و کمک مالی به حامیان تروریسم به دادگاه احضار کردند.

در واقع پاریس قصد داشت تا با یک تیر دو نشان بزند، با این اقدام هم خشنودی تهران جلب می‌شد و هم امکان توسعه روابط به‌خصوص روابط

اقتصادی با این کشور ممکن می‌شد. علاوه بر این آمریکایی‌ها نیز که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر به‌دنبال مبارزه با کلیه اشکال تروریسم بودند، از این اقدام فرانسه خرسند شده و زمینه برای کاهش تنش پاریس ـ واشنگتن به‌دنبال مخالفت پاریس با حمله به عراق فراهم شد و به این صورت فرانسه می‌توانست به کسب سهمی از قراردادهای بازسازی عراق امیدوار باشد. عدم مخالفت فرانسه با قطعنامه آمریکا درباره آینده عراق نیز گواهی دیگر بر این مدعاست.

از سوی دیگر فرانسه تلاش می‌کند به‌عنوان یک میانجی در میان ایران و ایالات متحده آمریکا نقش فعالی را ایفا کند که البته نگاه فرانسویان به این روند نگاهی دو منظوره است؛ جلب حمایت آمریکا و گسترش مناسبات با ایران. در این میان و در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران، پاریس مواضع خود را به واشنگتن نزدیک ساخت و از تهران خواست تا هر چه سریع‌تر پروتکل الحاقی را فوراً و بدون قید و شرط امضا کند و آن را به اجرا بگذارد. سفر ویلپن به تهران به همراه جک استراو و یوشکا فیشر، وزرای خارجه انگلیس و آلمان، چراغ سبز پاریس به واشنگتن محسوب می‌شد.

از طرفی، مسئله دیگری که فرانسویان را به داشتن روابط حسنه با ایران ترغیب می‌کند، موضوع جمهوری‌های آسیای مرکزی است. دولت فرانسه خواستار ثبات در آن‌ها و نزدیکی با آن‌هاست و پاریس از نقش مهم ایران در مورد این جمهوری‌ها به خوبی آگاه است.

باید خاطرنشان ساخت که علی‌رغم تلاش پاریس برای بهبود روابط با تهران، در حال حاضر سیاست خارجی این کشور تحت فشارهای فزاینده

واشنگتن قرار گرفته و لذا پاریس در بین یک دوراهی قرار داده شده است؛ از یک سو پاریس منابع انرژی خاورمیانه را پیش رو دارد و از سوی دیگر اتخاذ مواضع یکسان با ایالات متحده علیه ایران ممکن است در روابط تهران ـ پاریس خللی ایجاد کند. اگرچه پاریس در تلاش است که دیپلماسی اعلامی و دیپلماسی اعمالی خود را منطبق نشان دهد. اما عملکرد آن حکایتی جز این دارد و به‌نظر می‌رسد حداقل تا پایان دوره زمامداری بوش این وضعیت در پاریس ادامه داشته باشد.

در نهایت ذکر این نکته ضروری است که کندی روند اصلاحات در ایران و یا به‌عبارت دیگر به بن‌بست رسیدن اصلاحات در ایران مطمئناً در روابط تهران و پاریس خللی ایجاد خواهد کرد، چراکه ادامه روند اصلاحات همواره مورد حمایت فرانسه بوده است.

مسئله آخر این‌که رعایت حقوق بشر در ایران از جمله مواردی است که پاریس بر آن تأکید زیادی دارد و از جمله مواضع اصولی در سیاست خارجی فرانسه محسوب می‌شود، برخلاف ایالات متحده که با این مسئله همیشه به‌صورت گزینشی برخورد کرده است. لذا توقیف مطبوعات، بازداشت دگراندیشان، حمله به مراسم سخنرانی‌ها و تجمعات دانشجویی و نظایر آن از جمله مواردی هستند که در موضع‌گیری فرانسه در قبال ایران تأثیر به‌سزایی خواهند گذاشت. فرانسه نشان داده که در موارد نقض حقوق بشر همیشه پیشتاز سایر کشورها به‌خصوص اروپاییان بوده است و در صورت ادامه این روند در ایران نیز نباید انتظار چندانی به بهبود و گسترش روابط با فرانسه داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. روزنامه شرق، شماره ٦٤، ۲۰ آبان ماه ۱۳۸۲.

۲. همان.

۳. روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۳۱، مردادماه ۱۳۷۷.

٤. پیام آزادی، شماره ۸ آبان‌ماه ۱۳۷۸.

۵. جمهوری اسلامی، ۳۱ مردادماه ۱۳۷۷.

٦. کار و کارگر، شماره ۸ آبان‌ماه ۱۳۷۸.

۷. سلام، ۲۹ خردادماه ۱۳۷۸.

۸ . جمهوری اسلامی، ۳۱ مردادماه ۱۳۷۷

۹. همان.

۱۰. پیام آزادی، شماره ۸ ، آبان‌ماه ۱۳۷۸.

بررسی همکاری‌های اقتصادی ـ تجاری ایران و اتحادیه اروپا در دو دهه اخیر

سعید خالوزاده

چکیده:

به‌دنبال پایان جنگ سرد و آغاز فصل نوینی از روابط میان کشورها، همکاری‌های اقتصادی جایگاه ویژه‌ای را در روابط میان کشورها و گروه‌بندی‌های سیاسی به خود اختصاص داده است.

در این میان، اتحادیه اروپا به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شرکای تجاری ایران، از اهمیت ویژه‌ای در مناسبات سیاسی و اقتصادی این کشور با دنیای خارج برخوردار شده است.

در این مقاله تلاش خواهد شد تا ضمن بررسی جایگاه اقتصادی اتحادیه اروپا در دنیای امروز، منافع حاصل از تداوم و گسترش همکاری‌های اقتصادی و تجاری میان ایران و اروپا مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. بررسی

موانع و مشکلات گسترش همکاری‌های تجاری میان طرفین، از دیگر موارد مورد بحث در این مقاله است.

مقدمه

از نظر اقتصادی، ایران یکی از محورهای اقتصادی مهم و در حال توسعه در غرب آسیا است که از نیروی انسانی ماهر، تحصیل‌کرده و جوان، زیربناهای اقتصادی رو به توسعه، ذخایر غنی نفت و گاز، کشاورزی مستعد و بازار مصرف وسیع برخوردار است. ایران همچنین مناسب‌ترین مسیر برای انتقال انرژی آسیای مرکزی به خلیج فارس، اروپا و شرق آسیا و ترانزیت کالا به افغانستان، آسیای مرکزی و قفقاز و مبتکر کریدور هوایی شمال ـ جنوب به‌شمار می‌رود.

توسعه اقتصادی از اولویت‌های ایران در دو دهه گذشته بوده و این روند همچنان ادامه دارد. در این راستا، ایران تاکنون دو برنامه توسعه اقتصادی را به اجرا گذاشته و در حال حاضر سومین برنامه توسعه اقتصادی آن در دست اجرا است. حاصل این برنامه‌های توسعه، بازسازی بخش‌های زیادی از ویرانی‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و اجرای طرح‌های زیربنایی متعدد در زمینه سدسازی و نیروگاه هسته‌ای به منظور تولید انرژی برق، توسعه صنعت نفت، افزایش ظرفیت تولید نفت و گاز و دیگر طرح‌های عمرانی در زمینه‌های کشاورزی و صنعتی بوده است.

یکی از پیامدهای اصلی اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی، افزایش مصرف انرژی در داخل و افزایش نیاز به آن بوده است. در همین راستا، ایران

بر حجم سرمایه‌گذاری خود در این بخش افزوده و تلاش برای دستیابی به فناوری تولید انرژی‌های غیر فسیلی رایج در جهان مثل انرژی هسته‌ای و همچنین انرژی آب، مدنظر قرار گرفته است. ایران از سرمایه‌گذاری کشورهای اروپایی در زمینه تولید انرژی استقبال می‌کند.[۱]

از نظر راهبردی، ایران در مرکز ذخایر انرژی جهان واقع است. ایران طولانی‌ترین مرز با خلیج فارس و دریای عمان و یکی از طولانی‌ترین سواحل را با حوزه منابع انرژی در دریای خزر دارد. ایران از اعضای فعال و مؤثر سازمان کنفرانس اسلامی و از بنیان‌گذاران و اعضای اصلی سازمان منطقه‌ای همکاری‌های اقتصادی (اکو) است. تبادل‌نظر و همکاری میان ایران و اتحادیه اروپایی در این زمینه، می‌تواند در کمک به ثبات اقتصادی، توسعه و برقراری صلح جهانی، نقش مؤثری ایفا کند.

ایران با اتکا به توانایی‌ها و تجربه‌های خود، عامل مهمی در برقراری ثبات و امنیت در سطح منطقه و همچنین در مبارزه با پدیده‌هایی همچون قاچاق مواد مخدر بوده است. از نظر سیاسی ایجاد ثبات و امنیت در سطح منطقه، از مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی ایران است. این امر در واقع مکمل اولویت‌های دیگر ایران یعنی توسعه اقتصادی و همکاری‌های منطقه‌ای به‌شمار می‌آید.

آشکار است که بدون ایجاد ثبات و امنیت، دستیابی به توسعه اقتصادی میسر نخواهد بود. ایران، افزایش همکاری‌های اقتصادی با اتحادیه اروپایی را در جهت کمک به ثبات منطقه و در راستای منافع و اهداف ملی خود و دیگر کشورهای منطقه ارزیابی می‌کند.[۲]

۱ـ چشم انداز کنونی روابط با اتحادیه اروپایی

ایران در زمره اولین کشورهایی است که با امضای موافقت‌نامه تجاری در ۱۹٦۳ روابط نهادینه شده قراردادی را در محدوده اقلام سنتی صادراتی ایران به جامعه اروپا برقرار ساخت، گرچه دامنه امتیازات آن موافقت‌نامه محدود بود و صرفاً به چهار کالای سنتی صادراتی ایران محدود می‌شد. این موافقت‌نامه نهایتاً پس از دو دوره تمدید در سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۸ خاتمه یافت و بعد از انقلاب اسلامی در ایران عملا منقضی شد.

روابط اقتصادی ـ تجاری ایران و اتحادیهٔ اروپایی در یک‌سال اخیر دوران فعال و پرشتابی را پشت سر گذاشته است، به‌گونه‌ای که دستاوردهای اخیر، جهش نمایانی در راستای نهادینه کردن روابط داشته است.[۳] از مهم‌ترین این دستاوردها تصویب طرح اولیه موافقت‌نامهٔ تجارت و همکاری از سوی شورای وزیران اتحادیه اروپایی در تیر ماه ۱۳۸۱[٤] و برگزاری دور اول این مذاکرات در تاریخ ١٦ آذرماه ۱۳۸۱ در بروکسل بوده است[٥]. چهار دور مذاکرات اقتصادی ـ تجاری بین دو طرف در چارچوب موافقت‌نامه تجارت و همکاری با اتحادیه اروپایی بوده است.

در این مذاکرات موضوعات موافقت‌نامهٔ تجارت و همکاری، گروه‌های کاری تجارت و سرمایه‌گذاری، انرژی، مواد مخدر، پناهندگان، همکاری در موضوعات حمل‌ونقل، محیط‌زیست، کشاورزی، شیلات، مالکیت معنوی و استاندارد مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت.

۲ـ جایگاه و قدرت اقتصادی اتحادیه اروپایی

اتحادیه اروپایی به‌عنوان یکی از اولویت‌های سیاست خارجی ایران و شریک عمده تجاری کشور ما محسوب می‌شود و لاجرم باید وزن و ارزش این اعتماد را شناسایی کرده و پاسخ مثبت و مقتضی به آن داد. مخالفت با قوانین تحریم‌های فرامرزی آمریکا، افزایش سقف بیمه‌های صادراتی و کاهش نرخ ریسک سرمایه‌گذاری در کشورمان، بخشی از همکاری‌های مثبت اتحادیه با ایران بوده است. البته اهمیت روابط دوطرف شایستگی و ظرفیت بسیار بیشتری را در جهت گسترش روابط دارد. اتحادیه اروپایی به‌عنوان بزرگ‌ترین بلوک اقتصادی ـ تجاری دنیا از موقعیت برجسته‌ای در سطح دنیا برخوردار است.

بنا بر آمار منتشره از سوی صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۲ تولید ناخالص داخلی اتحادیه اروپایی بالغ بر ۹۰۰۰ میلیارد دلار و تولید ناخالص داخلی ایران ۱۲۷ میلیارد دلار است. تولید ناخالص داخلی آمریکا بیش از ۱۰۰۰۰ میلیارد دلار و تولید ناخالص داخلی جهان ٤۷ تریلیون دلار است[٦]. اتحادیه اروپا ۲۹ درصد از تجارت جهانی را در اختیار دارد. سهم ایران از تجارت جهانی فقط ۰/٤٥ درصد و سهم آمریکا و ژاپن به ترتیب ۲۱ و ۱۱ درصد است. بنابر آمار منتشره از سوی صندوق بین‌المللی پول، حجم کل تجارت خارجی اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۰۰ حدود ٤٤۸۰ و در سال ۲۰۰۱ بالغ بر ٤٤۳٥ میلیارد دلار و حجم کل تجارت جهانی در سال ۲۰۰۰ رقمی معادل ۱۲/۹ هزار و در سال ۲۰۰۱ حدود ۱۳ هزار میلیارد دلار بوده است. ٦۸ درصد از تجارت کشورهای عضو اتحادیه اروپایی با خود و درون

اتحادیه صورت می‌گیرد و ۳۲ درصد با سایر کشورهای دنیا صورت می‌گیرد. متوسط درآمد سرانه ۳۷۵ میلیون شهروند اروپایی ۱۸۰۰۰ یورو بوده در حالی‌که این رقم برای ایران ۱۸٦۰ دلار است.(۷)

با توجه به جهانی شدن اقتصاد و وابستگی هرچه بیشتر تجارت جهانی، بررسی و تحلیل روند کنونی تجارت جهانی اهمیت اساسی دارد. در شرایط کنونی آمریکا حرف اول را در تجارت جهانی می‌زند و اتحادیه هنوز خود را با جهانی شدن اقتصاد که رهبری آن را آمریکا در دست دارد، چندان منطبق نکرده است. اتحادیه به‌طور عمده خواستار حفظ هویت ملی کشورها در اقتصاد جهانی است که با موضع آمریکا متفاوت است. موضع ایران در این میان اگرچه منطبق با موضع اتحادیه و آمریکا نیست، لیکن اشتراک و نزدیکی بیشتری با موضع اتحادیه دارد. در دیدگاه اتحادیه، هویت ملی و فرهنگی کشورها و رعایت ابعاد انسانی در اقتصاد جهانی ملحوظ است که این امر در دیدگاه آمریکا وجود ندارد.

ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی صورت گرفته در ۱۵ کشور عضو این اتحادیه در سال ۲۰۰۱ میلادی، ٦٤۵ میلیارد یورو بوده است که نسبت به سال قبل آن ۵۳ درصد افزایش نشان می‌دهد. ٤۸۹ میلیارد از این میزان به سرمایه‌گذاری کشورهای عضو اتحادیه اروپایی در کشورهای یکدیگر برمی‌گردد. در سال ۲۰۰۰ میلادی حجم سرمایه‌گذاری کشورهای عضو اتحادیه در یکدیگر ۳۱۷ میلیارد یورو بود. ارزش سرمایه‌گذاری‌های کشورهای غیرعضو اتحادیه در ۱۵ عضو این اتحادیه در سال ۲۰۰۰، ۱۲۵ میلیارد یورو برآورد شده که در مقایسه با سال ۹۹ حدود ۲۷ درصد بیشتر شده است.

همچنین میزان سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی ۱۵ کشور عضو اتحادیه در سال گذشته میلادی در سطح جهان ۷۷۱/۷ میلیارد یورو اعلام شده که ۱٦٦/۵۹۵ میلیارد یورو نسبت به سال ۲۰۰۰ بیشتر است. آمار فوق نشان می‌دهد که حجم کل سرمایه‌گذاری‌های خارجی صورت گرفته از سوی اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۰۰ در سطح جهان و در داخل کشورهای عضو اتحادیه اروپایی بالغ بر ۱۲٦۰ میلیارد یورو بوده است.(۸)

۳ـ اهداف اقتصادی اتحادیه اروپایی از رابطه با ایران

کمیسیون اروپایی در گزارش بسیار مهمی به شورای وزیران EU در تاریخ ۸ فوریهٔ ۲۰۰۱ پیرامون منافع اتحادیه اروپایی در همکاری با جمهوری اسلامی خاطرنشان می کند(۹): «اتحادیه برای توسعه مناسبات با ایران، هم دلایل سیاسی و هم دلایل اقتصادی دارد. ایران منبع مهم نفت و گاز در یک منطقه مهم استراتژیک است و منافع عمده‌ای در مناطق همجوار و به‌عنوان مثال، آسیای مرکزی دارد. ایران می‌تواند در آینده به‌عنوان یک شریک اقتصادی منطقه‌ای از یک پتانسیل قوی برخوردار باشد و فرصت‌های مهمی را برای تجارت و سرمایه‌گذاری در اختیار بگذارد».

در این گزارش همچنین آمده است: «ایران دارای جمعیتی در حدود ۷۰ میلیون نفر و تولید ناخالص ملی حدود ۸۰ میلیارد یورو است. ایران در مسیر مدرنیزه کردن ساختار اقتصادی و پیشبرد روند خصوصی سازی و آزادسازی، سومین برنامه پنج‌ساله توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را در دست اجرا دارد و شرکت‌های اروپایی از جایگاه ممتازی در پروژه‌های این برنامه برخوردار هستند».

ایران با توجه به موقعیت ممتاز و منحصر به فرد جغرافیایی، نقش محوری در توسعه اقتصادی ـ اجتماعی کشورهای منطقه (به‌ویژه آسیای مرکزی و قفقاز) با جمعیتی بالغ بر ۳۰۰ میلیون نفر دارد. روابط نهادینهٔ ایران و اتحادیه می‌تواند تضمین کننده صلح، ثبات و امنیت در منطقه بوده و از طریق همکاری‌های چند جانبه، توسعه اقتصادی کشورهای منطقه را فراهم آورد. به‌عبارت دیگر روابط گسترده و همه‌جانبه میان ایران و اتحادیه اروپایی به‌نفع دو طرف و کشورهای منطقه خواهد بود.

ایران به لحاظ قرارگرفتن در مرکزیت منابع انرژی (گاز و نفت) جهان از اهمیت استراتژیک در سطح جهان برخوردار است. موقعیت استراتژیک ایران در مرکز خلیج فارس و تنگه هرمز از یک طرف و حد فاصل و رابطه بین آسیای میانه و آب‌های گرم خلیج فارس از طرف دیگر این اهمیت را مضاعف می‌سازد. با توجه به کاهش ذخایر انرژی جهانی در دهه‌های آینده و از طرفی افزایش نیازهای کشورهای جهان (به‌ویژه کشورهای پیشرفته صنعتی) به استفاده از نفت و گاز در سال‌های آتی، به‌نظر می‌رسد بر اهمیت منطقه خلیج فارس و دریای خزر در تامین نیازهای انرژی جهان افزوده شود.

ایران دومین ذخایر بزرگ گاز جهان با ١٦ درصد و سومین ذخایر بزرگ نفت جهان را با ۱۰ درصد در اختیار دارد. ایران می‌تواند به اتحادیه اروپایی برای تامین نیاز ۵۰ درصدی خود به منابع انرژی وارداتی در سال ۲۰۱۰ از طریق منابع انرژی خلیج فارس و دریای خزر کمک کرده و بخش عمده‌ای از آن‌را تامین کند. ایران همچنین دروازه ورود به بازار ۳۰۰ میلیون نفری کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS) و نیز مسیر دسترسی کشورهای

آسیای مرکزی به آب‌های آزاد جهان است[۱۰]. ایران دارای امن‌ترین، سهل‌ترین و اقتصادی‌ترین مسیر انتقال انرژی آسیای مرکزی به سوی بازارهای مصرف اروپاست، لذا موقعیت ژئواستراتژیک ایران در منطقه هیچ‌گاه برای اروپایی‌ها پوشیده نمانده است.

اتحادیه اروپایی از طریق ارتباط با ایران به‌دنبال اهداف زیر در بعد اقتصادی است:

تامین منافع اقتصادی و تجاری از طریق حضور در بازار بزرگ ایران؛ بهره برداری از منابع مهم نفت و گاز ایران در یک منطقه مهم استراتژیک؛ استفاده از موقعیت ایران در روابط اقتصادی و تجاری با آسیای مرکزی، دریای خزر، خلیج فارس و خاورمیانه؛ تبدیل شدن به‌عنوان یک شریک مهم اقتصادی منطقه‌ای در آینده؛ همکاری در امر مبارزه با قاچاق مواد مخدر از طریق ایران؛ همکاری در زمینه انتقال انرژی با اتحادیه اروپا و کشورهای عضو آن.

٤ـ اهداف ایران از روابط اقتصادی با اتحادیه اروپایی

اتحادیه اروپایی بزرگ‌ترین قطب اقتصادی ـ تجاری جهان است. حدود ۲۹ درصد از تجارت جهانی در دست ۱۵ کشور عضو اتحادیه است. سهم آمریکا از تجارت جهانی ۲۱ درصد و ژاپن ۱۱ درصد است. تولید ناخالص داخلی اتحادیه حدود ۹۰۰۰ میلیارد دلار و تقریبا برابر با آمریکا است.

اتحادیه برخوردار از توان تکنولوژیک، فنی، صنعتی، پولی و مالی است و لذا توانایی انجام سرمایه‌گذاری و انتقال تکنولوژی به ایران را دارد. اتحادیه و اعضای اصلی آن از بازیگران عمده در سازمان‌های بین‌المللی سیاسی،

اقتصادی، فرهنگی و علمی دنیا هستند و خط‌دهی، سیاست‌گذاری در این سازمان‌ها عمدتاً در دست کشورهای غربی و اروپایی است. لذا از این نظر، اتحادیه دارای یک پتانسیل قوی جهت رایزنی در این مجامع بین‌المللی است.

اتحادیه اروپایی از روابط بسیار پیشرفته با کشورهای اروپای مرکزی، شرقی و جمهوری‌های شوروی سابق برخوردار است. اولویت اصلی سیاست خارجی اکثر این کشورها، پیوستن به اتحادیه است و هم‌اکنون این کشورها در حال تطبیق معیارهای سیاسی، اقتصادی، پولی و قضائی خود براساس معیارهای اتحادیه به‌عنوان تحقق معیارهای اولیه عضویت هستند. به‌نظر می‌رسد نوع رابطه اقتصادی ـ تجاری ما با اتحادیه بر نوع رابطه ایران با کشورهای شرق و مرکز اروپا تاثیر خواهد گذاشت.

با اتحادیه اروپا می‌توان در چارچوب سازمان‌های منطقه‌ای اقتصادی مثل اوپک و اکو که ایران از اعضای اصلی آن است به گفت‌وگو و رایزنی و همکاری پرداخت.

کشورهای عضو اتحادیه اروپایی در بین کشورهای ثروتمند، صنعتی و پیشرفته جهان قرار دارند. فرانسه، انگلستان، آلمان و ایتالیا عضو گروه ۸ بوده و فرانسه و انگلستان از اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد هستند. کشورهای اتحادیه اروپا در سازمان‌های اقتصادی ـ پولی بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی حضور و نفوذ دارند و لذا از توان اعطای اعتبارات مالی برخوردار هستند، بهره‌مندی از انتقال تکنولوژی به ایران با توجه به توان صنعتی اتحادیه اروپا، همچنین کشورهای اتحادیه اروپا

توان مشارکت در برنامه‌های عمرانی و بازسازی ج. ا.ا را چه از نظر فنی و صنعتی و چه از نظر اعتباری و مالی دارند.

از دیگر ابعاد همکاری با اتحادیه اروپایی می‌توان به این موارد اشاره کرد، دستیابی به تکنولوژی و فناوری سرمایه؛ بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری و ظرفیت‌ها و توانایی‌های تکنولوژیک اتحادیه؛ جذب سرمایه‌گذاری‌های اتحادیه؛ تامین نیازهای اقتصادی و تجاری؛ تحقق افزایش صادرات نفتی و غیرنفتی ایران؛ همکاری در خصوص مبارزه با قاچاق مواد مخدر از طریق ایران؛ انعقاد موافقت‌نامه تجارت و همکاری؛ کاهش نرخ بیمه‌های صادراتی و سرمایه‌گذاری؛ توسعه تجارت و مبادلات متقابل کالا، خدمات و سرمایه؛ حمایت اتحادیه از عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی و سایر مجامع مالی و اقتصادی بین‌المللی؛ صدور انرژی نفت و گاز به اروپا؛ همکاری در زمینه‌های مربوط به محیط‌زیست؛ مقابله با تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا و اثرات فرامرزی آن.

۵ـ روابط تجاری ایران با اتحادیه اروپایی

اتحادیه اروپایی بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران است و ۳۳ درصد از مجموع واردات و صادرات ایران در تعامل با کشورهای عضو اتحادیه اروپایی صورت می‌گیرد. هم‌اکنون سطح تجارت ما با اتحادیه (با ۱۵ کشور عضو)، ۱۳/۲ میلیارد یورو یعنی حدود ۱۵/۲ میلیارد دلار است بنابر آمار منتشره از سوی یوروواستات (اداره آمار اروپایی) میزان فعلی صادرات ما به اتحادیه ٦/۷ و واردات ما از اتحادیه حدود ٦/۵ میلیارد یورو است[۱۱]. در واقع ایران از

یک مازاد تجاری مثبت ۲۰۰ میلیون یورویی با اتحادیه برخوردار است. ایران طرف سی‌ودوم تجاری اتحادیه محسوب شده و این در حالی است که اتحادیه اروپایی شریک اول تجاری ایران به‌شمار می‌رود. حجم روابط تجاری ایران با اتحادیه اروپایی فقط ۰/٤ درصد مبادلات تجاری اتحادیه اروپایی است. ایران از طریق صدور مجوز واردات، توازن پرداخت‌ها را به نفع خود تغییر داده است. صادرات ایران به اتحادیه بیشتر نفت و فراورده‌های نفتی است (با رقم ۸۵ درصد) و سهم کالاهای غیرنفتی مثل فرش، پسته و خاویار فقط ٦۰۰ میلیون یورو است که نسبت به سال ۲۰۰۱ با ۳۰ درصد کاهش از ۹۰۰ میلیون یورو به ٦۰۰ میلیون یورو افت کرده است. بدهی‌های خارجی ایران با احتساب بدهی‌های استمهال شده بین سال‌های ۹٦ تا ۹۹، ۱۰ میلیارد دلار است که در طول سال‌های اخیر کاهش یافته است[۱۲].

در زمینه تامین انرژی، ایران ۳/۸ درصد از نیازهای انرژی اتحادیه را تامین می‌کند و دارای رتبه هفتم در میان کشورهای تأمین کننده انرژی اتحادیه است. میزان سرمایه‌گذاری ایران در اتحادیه ٦۰۰ میلیون یورو و رقم سرمایه‌گذاری اتحادیه در ایران فقط ۸۳ میلیون یورو است[۱۳].

مطالعات و بررسی‌های صورت گرفته آماری نشان می‌دهد که جایگاه ایران از نظر تجارت با اتحادیه اروپایی بسیار پایین بوده و به‌ویژه در سال‌های اخیر به‌طور نسبی از موقعیت ضعیفی برخوردار بوده است. در این‌جا به مقایسه وضعیت تجاری اتحادیه اروپایی با ایران در سطح منطقه‌ای و جهانی پرداخته می‌شود.

گفتیم که ایران از نظر تجاری طرف سی‌ودوم تجارت با اتحادیه اروپایی

به‌حساب می‌آید. به‌عبارت دقیق‌تر از نظر صادرات، ایران طرف ۳۳ و از نظر واردات، طرف ۳۱ اتحادیه اروپایی در سطح جهانی است.

بنا بر آمار ارائه شده از سوی یوروواستات (اداره آمار اتحادیه اروپایی) در تاریخ نوامبر ۲۰۰۲ سهم ایران در تجارت با این اتحادیه در سال ۲۰۰۱ فقط ۰/۶۵ درصد است. سهم صادرات ایران ٦/٦٧٥ میلیارد یورو و ۰/٦ درصد از کل صادرات اتحادیه اروپایی و سهم واردات ایران با ٦/۵۷۸ یورو، ۰/۷ درصد از کل واردات اتحادیه اروپایی را تشکیل می‌دهد. حجم کل تجارت ایران در سال ۲۰۰۱ با اتحادیه اروپایی ۱۳/۲۵۳ میلیارد یورو بوده که نسبت به سال ۲۰۰۰ با ۱۲/۵۹٦ میلیارد یورو از یک افزایش ٦۵۷ میلیون دلاری برخوردار بوده است[۱٤].

سطح مبادلات تجاری میان اتحادیه اروپایی و ایران متناسب با ظرفیت‌های دوطرف، چه از حیث جمعیت، ظرفیت و توان اقتصادی و چه به لحاظ منابع طبیعی نیست. هم‌اکنون حجم مبادلات دوطرف حدود ۱۳/۲ میلیارد یورو، معادل ۱۵/۲ میلیارد دلار است که نسبت به ۱۸ میلیارد دلار حجم مبادلات در سال ۱۹۹۲ حدود ۳۰ درصد کاهش یافته که لازم است با توجه به ظرفیت بالای اقتصادی طرفین این کاهش جبران شود. به‌نظر می‌رسد اتحادیه اروپایی و ایر ان به دلایل سیاسی و اقتصادی ـ تجاری می‌توانند شرکایی با ثبات برای یکدیگر به‌شمار آیند.

در این بخش از نوشتار برای داشتن یک دید کلی از روابط تجاری با اتحادیه اروپایی نگاهی خواهیم داشت به آمار تجارت ایران با کشورهای عضو اتحادیه اروپایی در سه سال اخیر، آماری که گویای حجم پایین تجارت ایران در سطح جهانی و در سطح اتحادیه اروپایی است.

جدول مبادلات تجاری ایران و اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۰۱ [۱۵]

به میلیون دلار

سال ۲۰۰۱	صادرات ایران	واردات ایران	تراز تجاری ایران	حجم کل روابط
ایتالیا	۲۵۰۰	۱۱۰۰	+۱۴۰۰	۳۶۰۰
آلمان	۴۰۰	۱۸۸۰	-۱۴۸۰	۲۲۸۰
فرانسه	۱۰۰۰	۸۰۰	+۲۰۰	۱۸۰۰
اسپانیا	۶۲۹	۳۰۴	+۳۲۵	۹۳۳
یونان	۸۴۲	۱۸	+۸۲۴	۸۶۰
سوئد	۵۶۳	۲۲۷	+۳۳۶	۷۹۰
انگلیس	۲۰	۵۸۰	-۵۶۰	۶۰۰
هلند	۳۸۰	۱۰۰	+۲۸۰	۴۸۰
بلژیک	۳۹	۲۸۶	-۲۴۷	۳۲۵
اتریش	۱۶/۵	۲۳۵	-۲۱۹/۵	۲۵۱/۵
فنلاند	۲/۵	۱۰۸	-۱۰۵/۵	۱۱۰/۵
پرتغال	۸۳	۱۱	+۷۲	۹۴
دانمارک	۸	۵۳	-۴۵	۶۱
لوکزامبورگ	۶/۵	۴۲	-۳۶/۵	۴۸/۵
ایرلند	۹/۵	۴/۷	+۳/۸	۱۴/۲
کل روابط با اتحادیه اروپا	۶۵۰۰	۵۷۵۰	+۷۵۰	۱۲/۲۵۰

ملاحظه: صادرات نفتی که حدود ۸۰ درصد از کل صادرات ایران به اتحادیه اروپایی را تشکیل می‌دهد، در این آمار منظور شده است.

جدول مبادلات تجاری ایران و اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۰۰ (۱۶)

به میلیون دلار

سال ۲۰۰۰	صادرات ایران	واردات ایران	تراز تجاری ایران	حجم کل روابط
ایتالیا	۲۲۰۰	۸۰۰	+۱۴۰۰	۳۰۰۰
آلمان	۴۵۰	۱۶۷۰	−۱۲۲۰	۲۱۲۰
فرانسه	۱۰۸۰	۸۲۰	+۲۶۰	۱۹۰۰
اسپانیا	۹۰۰	۳۲۶	+۵۷۴	۱۲۲۶
یونان	۱۱۶۱	۱۱	+۱۱۵۰	۱۱۷۱
هلند	۷۱۰	۱۰۰	+۶۱۰	۸۱۰
سوئد	۳۳۰	۲۵۲	+۷۸	۵۸۲
انگلیس	۱۸	۴۳۲	−۴۱۴	۴۵۰
بلژیک	۹۳	۲۹۵	−۲۰۲	۳۸۸
پرتغال	۳۲۹	۹	+۳۲۰	۳۳۸
اتریش	۲۳	۱۷۰	−۱۴۷	۱۹۳
فنلاند	۲/۵	۱۰۰	−۹۷/۵	۱۰۲/۵
دانمارک	۹	۵۴	−۴۵	۶۳
لوکزامبورگ	۷/۵	۳۲	−۲۴/۵	۳۹/۵
ایرلند	۶/۴	۵	+۱/۴	۱۱/۴
کل روابط با اتحادیه اروپا	۷۳۲۴	۵۰۷۶	+۲۴۴۸	۱۲/۴۰۰

ملاحظه: صادرات نفتی که حدود ۸۰ درصد از کل صادرات ایران به اتحادیه اروپایی را تشکیل می‌دهد، در این آمار منظور شده است.

جدول مبادلات تجاری ایران و اتحادیه اروپایی در سال ۱۹۹۹ [۱۷]

به میلیون دلار

سال ۱۹۹۹	صادرات ایران	واردات ایران	تراز تجاری ایران	حجم کل روابط
ایتالیا	۱۸۰۰	۶۰۰	+۱۲۰۰	۲۴۰۰
آلمان	۵۲۰	۱۷۰۰	−۱۱۸۰	۲۲۲۰
فرانسه	۹۵۰	۷۵۰	+۲۰۰	۱۷۰۰
یونان	۷۹۰	۱۰	−۷۸۰	۸۰۰
اسپانیا	۵۰۱	۲۶۶	+۲۳۵	۷۶۷
هلند	۴۱۴	۲۹۲	+۱۲۲	۷۰۶
انگلیس	۲۲	۵۲۸	−۵۰۶	۵۵۰
بلژیک	۶۲	۲۳۴	−۱۷۲	۲۹۶
سوئد	۱۸۰	۹۰	+۹۰	۲۷۰
پرتغال	۲۱۵	۸	+۲۰۷	۲۲۳
اتریش	۲۱	۱۶۵	−۱۴۴	۱۸۶
دانمارک	۱۲	۶۸	−۵۶	۸۰
فنلاند	۲/۵	۶۲	−۵۹/۵	۶۴/۵
لوکزامبورگ	۱۳	۷/۶	+۵/۴	۲۰/۶
ایرلند	۲/۸	۱۱/۹	−۹/۱	۱۴/۷
کل روابط با اتحادیه اروپا	۵۵۰۰	۴۷۹۲	+۸۰۰	۱۰/۳۰۰

ملاحظه: صادرات نفتی که حدود ۸۰ درصد از کل صادرات ایران به اتحادیه اروپایی را تشکیل می‌دهد، در این آمار منظور شده است.

٦ـ ارزیابی تحلیلی مناسبات بازرگانی با کشورهای عضو اتحادیه اروپایی

با بررسی آمار ارائه شده، قابل ذکر است که مبادلات تجاری ایران با اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۰۱ تقریباً هم‌ردیف با سال ۲۰۰۰ و حدود ۱۲/۳۰۰ میلیارد دلار بوده لیکن این رقم نسبت به سال ۱۹۹۹ نزدیک به ۲ میلیارد دلار بیشتر بوده و یک افزایش ۱۸ درصدی را نشان می‌دهد. این افزایش صادرات نسبت به سال ۱۹۹۹ عمدتاً به چند عامل بستگی دارد که عبارت‌اند از:

الف ـ افزایش صادرات نفتی به برخی از کشورهای اروپایی از جمله به ایتالیا، اسپانیا، یونان و سوئد

ب ـ افزایش قیمت پایه نفت از سال ۱۹۹۹

پ ـ افزایش واردات ایران از کشورهایی چون ایتالیا، سوئد، آلمان، اتریش و اسپانیا.

آمار نشان می‌دهد که بیشترین روابط تجاری ایران با کشور ایتالیا بوده و این کشور توانسته در سال‌های اخیر به طرف اول تجاری ایران در بین کشورهای اروپایی تبدیل شود؛ موقعیتی که قبلاً در اختیار آلمان بوده است. ایتالیا با ۳/٦ میلیارد دلار حجم تجارت با ایران، حدود ۸ درصد از کل تجارت خارجی کشور را در دست دارد. این کشور به تنهایی ۲۳ درصد از کل تجارت خارجی ایران با اتحادیه اروپایی (۱۲/۳ میلیارد دلار در ۲۰۰۱) را به خود اختصاص داده است. این رقم در سال ۲۰۰۲ به ۳/۸ میلیارد دلار افزایش یافت که یک رکورد در رابطه با ایتالیا است. چشم انداز روابط بازرگانی کشور با ایتالیا بسیار مثبت است به‌طوری که ایران با ۲/٥ میلیارد دلار صادرات و ۱/۱ میلیارد دلار واردات از یک تراز بسیار بالای ۱/٤ میلیارد

دلاری با این کشور برخوردار است. امری که در روابط تجاری کشور با هیچ‌یک از طرف‌های خارجی مشاهده نمی‌شود. نکته قابل توجه دیگر آن‌که حجم روابط بازرگانی دو کشور از دو سال پیش کاملاً مثبت بوده و یک افزایش ۵۰ درصدی را شاهد بوده است و از ۲/٤ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ به ۳/٦ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ ارتقا یافته است. خاطرنشان می‌شود بیشترین حجم روابط تجاری دو کشور را صادرات نفت ایران به ایتالیا تشکیل می‌دهد.

در ارتباط با آلمان آمار نشان می‌دهد که این کشور طرف دوم تجاری ایران در سطح اتحادیه اروپایی است. حجم روابط دو کشور تقریبا در یک حوزه ۲/۲ میلیارد دلاری در چند سال اخیر قرار داشته و قسمت عمده آن مربوط به صادرات آلمان به ایران بوده است. به‌طوری که صادرات این کشور در حال افزایش است بدون اینکه شاهد افزایش واردات آلمان از ایران باشیم و این امر فاصله تراز تجاری دو کشور را روزبه‌روز بیشتر و منفی‌تر ساخته و از ۱/۱۸۰ میلیارد در سال ۱۹۹۹ به رقم ۱/٤۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ کشانده است. حجم روابط دو کشور هم‌اکنون بالغ بر ۲/۲۸۰ میلیارد دلار و ۱٤ درصد از روابط تجاری ایران با اتحادیه اروپایی را تشکیل می‌دهد. ایران بزرگ‌ترین وارد کننده کالا از این کشور در بین اعضای اتحادیه است و نزدیک به یک سوم واردات کشور از مجموعه اتحادیه اروپایی فقط از آلمان صورت می‌گیرد. امری که روند آن رو به افزایش است. نکته مهم در روابط دو کشور کمبود خرید نفت ایران از سوی آلمان است به‌طوری که از ٤۰۰ میلیون دلار صادرات ایران در سال ۲۰۰۱ به این کشور، نفت با ۵۰ میلیون

دلار فقط ۱۲ درصد از صادرات ایران را تشکیل داده است. به‌عبارت دیگر ۸۸ درصد از حجم روابط تجاری دو کشور را صادرات غیرنفتی با رقم ۳۵۰ میلیون دلار تشکیل می‌دهد. در واقع آلمان بزرگ‌ترین خریدار کالاهای غیرنفتی ایران در بین کشورهای اروپایی است[۱۸].

روابط تجاری ایران با فرانسه با حجم ۱/۸ میلیارد دلار، رتبه سوم را در میان کشورهای اتحادیه اروپایی دارا است. این حجم از روابط در دهه اخیر در همین سطح و تقریباً ثابت به‌نظر می‌رسد. البته ایران همیشه از یک تراز تجاری حدود ۲۰۰ میلیون دلاری با این کشور برخوردار بوده است.

بنابر آمار فوق حجم روابط تجاری ایران با سه کشور ایتالیا، آلمان و فرانسه تقریباً ٦٥ درصد از کل روابط تجاری ایران. با اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۰۱ را تشکیل داده است. روابط تجاری با این سه کشور در مقطع فوق حدود ۷/۷ میلیارد دلار از ۱۲/۳ میلیارد دلار با مجموعه اتحادیه اروپایی بوده است.

تراز تجاری ایران با اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۰۰ در بهترین وضعیت خود قرار داشته و رقمی بالغ بر ۲/۵ میلیارد دلار به نفع ایران را ثبت کرده است که دلیل عمده آن، افزایش قیمت نفت است. این تراز در سال ۱۹۹۹ حدود ۸۰۰ میلیون دلار و در سال ۲۰۰۱ حدود ۷۵۰ میلیون دلار بوده است. این تراز در سال ۲۰۰۲ به رقم ۲۳۰ میلیون دلار به نفع ایران رسید.

به‌طور کلی باید درنظر داشت که حجم تجارت خارجی کشور در مقایسه با آمار جهانی تجارت بسیار ناچیز است و اگر صادرات نفتی را در نظر نگیریم، می‌توان گفت تقریباً ایران در تجارت جهانی به‌خصوص از نظر صادرات حضور ندارد.

۷ـ ارزیابی روابط تجاری ایران با اتحادیه اروپایی در مقایسه با برخی کشورها

در ادامه مطلب، به مقایسه مبادلات تجاری کشورهای دیگر دنیا و به‌ویژه روابط تجاری کشورهای همسایه ایران با اتحادیه اروپایی طی دو دهه اخیر پرداخته می‌شود تا به یک ارزیابی تطبیقی از موقعیت تجاری کشور در رابطه با اتحادیه اروپایی دست پیدا کنیم.

جدول مبادلات تجاری اتحادیه اروپایی با ایران و کشورهای دیگر در دو دهه اخیر(۱۹)

به میلیارد یورو

نام کشور	رتبه	صادرات ۲۰۰۱ اتحادیه	واردات ۲۰۰۱ اتحادیه	تراز تجاری ۲۰۰۱	کل تجارت ۲۰۰۱	صادرات ۱۱۹۹۰ تحادیه	واردات ۱۹۹۰ اتحادیه	تراز تجاری ۱۹۹۰	کل تجارت ۱۹۹۰	صادرات ۱۹۸۰ اتحادیه	واردات ۱۹۸۰ اتحادیه	کل تجارت ۱۹۸۰
آمریکا	۱	۲۴۰	۱۹۵	+۵۵	۴۳۵	۸۲	۸۹/۹	-۶/۹	۱۷۲	۲۹/۵	۵۰/۷	۸۰/۲
ژاپن	۲	۴۴/۹	۷۶/۳	-۳۱	۱۲۱	۲۴	۵۳	۲۸/۷	۷۷	۵	۱۵	۲۰
چین	۳	۳۰	۷۵/۸	۴۵/۸	۱۰۵	۵/۸	۱۰/۴	-۴/۶	۱۶/۲	۱/۹	۲	۳/۹
شورای همکاری	۸	۳۵	۱۸	+۱۷	۵۳	۱۴/۶	۱۲/۳	+۲/۳	۲۶/۹	۱۳/۴	۴۱/۶	۵۵
ترکیه	۹	۲۴	۲۲	۲	۴۶	۸/۲	۶/۲	+۲	۱۴/۴	۲	۱/۱	+۰/۹
کره جنوبی	۱۱	۱۵/۶	۲۱/۶	-۶	۳۷/۲	۶/۵	۷/۳	-۰/۸	۱۳/۸	۱	۲/۳	۳/۳
آفریقای جنوبی	۱۶	۱۲/۵	۱۶	۳/۵	۲۸/۵	۵/۷	۷/۵	-۱/۸	۱۳/۲	۵/۳	۶/۹	۱۲/۲
عربستان	۱۹	۱۳	۱۳	+۰/۱	۲۶	۸/۲	۸/۴	-۰/۲	۱۶/۶	۸	۲۹/۷	۳۷/۷
هند	۲۰	۱۲/۶	۱۲/۹	-۰/۳	۲۵/۵	۶/۴	۴/۷	۱۱/۱	+۱/۶	۲/۵	۱/۹	۴/۴
تایلند	۲۱	۷/۵	۱۲/۳	-۴/۸	۱۹/۸	۳/۷	۴/۳	-۰/۶	۸	۰/۸	۱/۳	۲/۱
امارات	۲۷	۱۳/۸	۲/۸	۱۰/۹	۱۶/۶	۳/۹	۱/۵	+۲	۴/۴	۲	۵/۴	۷/۴
ایران	۳۲	۶/۵	۶/۶	۰/۱	۳/۲	۵/۵	۶	-۱/۵	۱۱/۵	۳/۹	۳/۸	۷/۷
مصر	۴۴	۶/۹	۳/۱	+۳/۷	۱۰	۴/۴	۲/۴	+۲	۶/۸	۳/۶	۲/۴	۶
پاکستان	۴۸	۲	۲/۸	-۰/۸	۴/۸	۱/۵	۱/۵	-	۳	۰/۹	۰/۵	+۰/۴

منبع: مرکز آمار اروپا (یورواستات) نوامبر ۲۰۰۲

آمار مندرج در جدول پیشین گویای مطالب مهم بسیاری است. در این آمار همچنان که ملاحظه می‌شود، صادرات آمریکا به اتحادیه اروپایی در سال ۱۹۸۰ بالغ بر ۱۵٤ میلیارد، در سال ۱۹۹۰ بالغ بر ۲۹۹ میلیارد و در سال ۲۰۰۱ نزدیک به ۸۰۰ میلیارد یورو بوده است که در طول ۲۰ سال بیش از ۵۰۰ درصد افزایش را نشان می‌دهد. همچنین واردات آمریکا از اتحادیه اروپایی از ۱۷۹ میلیارد در سال ۱۹۸۰ به ۸۵٤ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۱ ارتقا داشته است. در واقع حجم کل تجارت آمریکا با اتحادیه از ۳۳۳ میلیارد به ۵۸٦ در سال ۱۹۹۰ و ۱٦۵۰ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۱ رسیده است. بنابر همین آمار، حجم کل مناسبات تجاری ژاپن با اتحادیه اروپایی از ۱۸۹ میلیارد در سال ۱۹۸۰ به ۳۹۲ میلیارد در سال ۱۹۹۰ و ۷۹۷ میلیارد در سال ۲۰۰۱ افزایش یافته است. مناسبات چین با اتحادیه اروپایی نیز از رشد بسیار بالایی برخوردار بوده به‌طوری که از ۲۵ میلیارد در سال ۱۹۸۰ به ۸۹ میلیارد در سال ۱۹۹۰ و ۵۳۲ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۱ رسیده است. این آمار نشان می‌دهد که مبادلات تجاری چین با این اتحادیه در طول ۲۰ سال به بیش از ۲۰ برابر ارتقا یافته و بیشترین میزان رشد را در سطح جهان داشته است.

شورای همکاری خلیج فارس به‌عنوان یک مجموعه تجاری از نوسانات زیادی در مبادلات خود با اتحادیه اروپایی برخوردار بوده است. به‌طوری که حجم تجارت این شورا با اتحادیه از ۱٤۳ میلیارد در سال ۱۹۸۰ به ۱۰۷ میلیارد در ۱۰ سال بعد افت کرده ولی دوباره به ۲۹۳ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۱ ارتقا یافته است. این آمار نشان می‌دهد که در واقع بیشترین میزان مبادلات این شورا با اتحادیه مواد انرژی و نفت بوده است و اتحادیه توانسته

در سال ۱۹۹۰ از وابستگی نفتی خود بـه کشـورهای خلـیج فـارس و اوپـک بکاهد ولی در سال ۲۰۰۱ با افزایش قیمت نفت این ارقام دوباره افزایش پیدا می‌کند. مبادلات عربستان با اتحادیه نیز همـین وضـعیت را نشـان مـی‌دهـد. به‌طوری که حجم تجارت عربستان با اتحادیه از ۹۲ میلیارد در سال ۱۹۸۰ به ۵۲ میلیارد در سال ۱۹۹۰ کاهش یافته و در سال ۲۰۰۱ به رقـم ۱۱۸ میلیـارد یورو رسیده است.

بنابر آمار یوروواستات در نوامبر ۲۰۰۲، سه کشور ترکیه، تایلند و هنـد کـه در سال ۱۹۸۰ تجارت کمتری نسبت به ایران با اتحادیه اروپایی داشته‌انـد در طول ۲۰ سال مورد اشاره بـه‌شـدت و خیلـی سـریع ایـن عقـب مانـدگی را پشت‌سر گذاشته‌اند و امروز از مناسبات تجاری بسیار گسترده‌تری نسـبت بـه ایران با اتحادیه اروپایی برخوردارند. آمار نشان می‌دهد حجم تجـارت ترکیـه با اتحادیه اروپایی از ۷/۵ میلیارد در سال ۱۹۸۰ به ۲۹ میلیارد در سـال ۱۹۹۰ و ۸۱ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۱ رسیده است. حجـم تجـارت تایلنـد از ۱۱ میلیارد در سال ۱۹۸۰ به ۴۲/۶ میلیارد در سال ۱۹۹۰ و ۱۳۳ میلیارد یـورو در سال ۲۰۰۱ ارتقا یافته است. مبادلات تجـاری هنـد از ۱۶/۶ میلیـارد در سـال ۱۹۸۰ به ۳۲/۵ در سال ۱۹۹۰ و ۱۰۶ میلیارد یورو در سـال ۲۰۰۱ بـالغ شـده است.

بنا بر همین آمار، حجـم مبـادلات تجـاری ایـران از ۱۷ میلیـارد در سـال ۱۹۸۰ به ۲۹/۶ میلیارد در سـال ۱۹۹۰ و ۴۸/۷ میلیـارد یـورو در سـال ۲۰۰۱ رسیده است که به‌طور نسبی از همه کشورهای مورد مطالعـه، چـه در سـطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی بسیار کمتر بـوده اسـت و در واقـع تجـارت

خارجی ایران از یک ضعف عمیق و ماهیتی برخوردار بوده است. چنان‌چه افزایش جهانی قیمت نفت در دهه اخیر رخ نمی‌داد، آمار مربوط به تجارت خارجی ایران باز هم وحشتناک‌تر و ضعیف‌تر می‌نمود[۲۰].

۸ـ موافقت‌نامه تجارت و همکاری و نهادینه کردن روابط

به‌دنبال انتخاب جناب آقای خاتمی در ۲ خرداد ۱۳۷٦ و برقراری گفت‌وگوهای جامع و فراگیر با اتحادیه اروپایی، فضای مثبتی در روابط دو طرف به‌وجود آمد که این فضا بعد از دور دوم انتخاب جناب آقای خاتمی از موقعیت بهتری برخوردار شد و با پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات پارلمانی، فضای روابط بازهم منعطف‌تر و بهتر شد. به‌طوری که اتحادیه اروپایی در یکی از گزارشات داخلی خود چنین آورده است[۲۱]، انعقاد یک موافقت‌نامه همکاری اقتصادی ـ تجاری با اتحادیه اروپایی یکی از مهم‌ترین راه‌های گسترش و نهادینه کردن روابط با اتحادیه است و از این طریق بسیاری از موانع و محدودیت‌های اقتصادی با اتحادیه برداشته خواهد شد و فرصت‌های جدیدی برای بهره‌مندی از امکانات اقتصادی ـ تجاری اتحادیه به‌وجود خواهد آمد. لذا موضوع ارتقای روابط اقتصادی دوجانبه از طریق یک موافقت‌نامه تجارت و همکاری که در مصوبه ۱۳۸۰/۲/۲۵ شورای وزیران اتحادیه اروپایی آمده، نکته بسیار مهمی بوده و می‌تواند به‌معنای جهشی در روابط دو طرف تلقی شود.

در موافقت‌نامه همکاری و تجارت مورد بحث با اتحادیه، علاوه بر مسائل اقتصادی ـ تجاری، سایر موضوعات همکاری نیز موردنظر بوده است،

مسائلی چون مواد مخدر، پناهندگان، مالکیت معنوی، استاندارد. همچنین خدمات و همکاری‌های علمی ـ فرهنگی نیز در چارچوب این موافقت‌نامه قرار دارد[۲۲].

شورای وزیران اتحادیه اروپایی در جلسه مورخ ۱۳۸۱/٤/۲۱ موضوع طرح اولیه موافقت‌نامه تجارت و همکاری را با ایران و شروع مذاکرات رسمی با ایران را تصویب کرد[۲۳]. دور اول این مذاکرات در تاریخ ۱٦ آذرماه در بروکسل برگزار شد[۲٤]. دور دوم این مذاکرات در تاریخ ۱٦ بهمن ماه در تهران برگزار شد و آقای کریس پاتن، کمیسر روابط خارجی کمیسیون اروپایی این دور از مذاکرات را آغاز کرد که بیانگر اهمیت آن برای اتحادیه اروپایی است[۲۵]. سومین دور مذاکرات مربوط به موافقت‌نامه تجارت و همکاری با اتحادیه اروپایی در تاریخ ۱۹ فروردین ماه ۱۳۸۲ در بروکسل برگزار شد[۲٦]. دور چهارم این مذاکرات اخیراً در ۱۲ خرداد ماه در تهران برگزار شد و دوطرف به تبیین دیدگاه‌ها و انتظارات خود از انعقاد این موافقت‌نامه پرداختند. خاطرنشان می‌شود انعقاد این موافقت‌نامه اقتصادی و تجاری بیانگر ارتقای عملی روابط ایران و اتحادیه اروپایی است و یک نقطه عطف در روند روابط خواهد بود.

نکته مهم در انعقاد موافقت‌نامه تجارت و همکاری بین ایران و اتحادیه اروپایی، رابطه‌ای است که مذاکرات اقتصادی ـ تجاری مربوطه با مذاکرات سیاسی دارد و گفت‌وگوهای اقتصادی باید در ارتباط نزدیک، موازی و همزمان با گفت‌وگوهای سیاسی پیش برود. اتحادیه خاطرنشان ساخته که مسائلی چون حقوق بشر، مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتارجمعی دارای

اهمیت وافری برای اتحادیه بوده و پیشرفت آن در ارتباط با پیشرفت مذاکرات اقتصادی ـ تجاری است و بدون پیشرفت در این مسائل ـ انعقاد موافقت‌نامه اقتصادی عملی نخواهد بود[۲۷].

۹ـ نگاهی به چالش‌ها و موانع همکاری‌های اقتصادی ـ تجاری ایران و اتحادیه اروپایی

کمیسیون اروپایی در تاریخ ۷۹/۱۱/۲۰ با تهیه و طرح گزارشی در کمیسیون اروپا، موضوع گسترش روابط بین ایران و اتحادیه اروپایی را مورد تصویب قرار داد. این گزارش به‌منظور کسب مجوز شروع مذاکرات رسمی با ایران در اختیار شورای وزیران اتحادیه اروپایی قرار گرفت و جامع‌ترین گزارشی است که تاکنون از سوی یکی از ارگان‌های اتحادیه اروپایی در خصوص ایران و تنظیم روابط اتحادیه اروپایی با ایران نوشته شده است. اولین جمله این گزارش به این ترتیب شروع می‌شود: «درحال حاضر اتحادیه فاقد روابطی قراردادی و هرگونه همکاری مهم مالی با ایران است[۲۸]. در زمان شاه موافقت‌نامه‌ای وجود داشت که در سال ۱۹۷۹ قبل از پیروزی انقلاب اسلامی منقضی شد».

در بند ۳ این گزارش تحت عنوان اقتصاد و تجارت ایران آمده است:

«اقتصاد ایران ناکارآمد، اصلاح نشده و تمرکز یافته است. ایران برای بهبود عملکرد اقتصادی خود نیاز به آن دارد که به سمت اقتصاد بازار حرکت کرده و درهای خود را به روی دنیای خارج بگشاید. یک برنامه پنج‌ساله در پایان سال ۱۹۹۹ تنظیم و ارائه شد و در مجلس قبلی تغییرات محدود

کننده‌ای در آن صورت گرفت. اما با این وجود، این برنامه ابزار اصلی اصلاح اقتصاد است. با وجود افزایش قیمت نفت ظرف سال‌های اخیر، ایران با وضعیت اقتصادی دشواری مواجه است و لذا نیاز دارد به اصلاحات اقتصادی خود شتاب بیشتری ببخشد.

سطح مبادلات تجاری اتحادیه اروپایی با ایران متناسب با ظرفیت‌های این کشور از حیث جمعیت و منابع طبیعی نیست. کماکان مشکلات زیادی بر سر راه وارد کنندگان و سرمایه‌گذاران وجود دارد. البته حصول برخی پیشرفت‌ها اعلام شده، اما هنوز عملی نشده است. محیط قانونی و اداری فعالیت‌های تجاری و سرمایه‌گذاری، طبق اظهار نمایندگی‌های کشورهای عضو (اتحادیه اروپایی) در تهران، غیرشفاف و سلیقه‌ای است و این امر باعث بی‌رغبتی وارد کنندگان و سرمایه‌گذاران بالقوه می‌شود. مشکلات دیگری درخصوص رفتار با پرسنل غیربومی شرکت‌های خارجی، اعطای مجوزهای وارداتی مالکیت خارجی و بازگرداندن سود سرمایه نیز گزارش شده است».[۲۹]

گزارشات منتشره از سوی کمیسیون اروپایی نشان می‌دهد که اروپایی‌ها مطالعات نسبتاً دقیقی در زمینه قوانین و مقررات و اوضاع اقتصادی ایران به‌عمل آورده و دید نسبتاً صحیحی از اوضاع اقتصادی ایران دارند.

کمیسیون اروپایی در گزارش مورخ ۱۳۷۹/۱۱/۲۰ خود مشکلات و موانع سد راه تجار و سرمایه‌گذاران اروپایی را به این شرح قید کرده است:

غیرشفاف و سلیقه‌ای دانستن محیط قانونی و اداری فعالیت‌های تجاری و سرمایه‌گذاری در ایران که منجر به بی‌علاقگی وارد کنندگان و سرمایه‌گذاران خارجی می‌شود

- نوع رفتار با کارکنان غیربومی شرکت‌های خارجی
- اعطای مجوزهای وارداتی (رانت خواری)
- نگرانی از بازگرداندن سود سرمایه.

جدای از این موارد، محورهای زیر را نیز می‌توان به مشکلات اقتصادی کشور از دید اتحادیه اروپایی اضافه کرد:

- اقتصاد ایران کماکان اقتصادی دولتی است
- مقررات سرمایه‌گذاری در ایران هنوز بازدارنده است
- نرخ بیکاری خیلی بالا و نرخ سرمایه‌گذاری پایین است
- منابع نفتی باید سرمایه‌گذاری و اشتغال را افزایش دهد
- ۳/۵ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی رقم مهمی نیست
- ایران از نظر مدیریت منابع نیروی انسانی از بقیه کشورها، عقب مانده و باید این فاصله را پرکند
- عدم عضویت ایران در سازمان جهانی تجارت (WTO)
- عدم برخورداری از مزایای مترتب بر سهمیه‌های تعرفه‌ای.

باید در نظر داشت که در اتحادیه اروپایی، ارائه سهمیه‌های تعرفه‌ای فقط در چارچوب موافقت‌نامه‌های اقتصادی دوجانبه خاص عملی است.

- در همه قراردادهای همکاری اتحادیه با کشورها، بند مربوط به لزوم رعایت حقوق بشر وجود دارد که این موضوع به نتیجه رسیدن مذاکرات را نیازمند زمان بیشتری می‌کند.

از طرف دیگر،کشورهای اروپایی موانع سرمایه‌گذاری در ایران را به شرح زیر برشمرده‌اند:

الف ـ قوانین و مقررات

تغییرات مداوم، عدم شفافیت، کاغذ بازی فراوان، روش کار زمان‌بر، مکانیزم موثر برای اعتراض به احکام وجود ندارد.

ب) مالیات

سیستم مالیاتی دائماً درحال تغییر بوده و فعالیت‌هایی که معمولاً معاف از مالیات است (یعنی دفاتر نمایندگی، فعالیت‌های دور از ساحل «مناطق آزاد»، قراردادهای بیع متقابل، تجهیزات وارد شده به‌طور موقت مالیات سنگین در ایران دارند، برخورد نابرابر با شرکت‌های خارجی و کارکنان خارجی که مشمول مالیات بسیار سنگینی هستند که این امر در خصوص شرکت‌های داخلی صدق نمی‌کند، ارزیابی مالیات به‌طور اختیاری (علی‌الرّاس)).

پ) شرایط سرمایه‌گذاری غیرجذاب

دشواری برای به‌دست آوردن مالکیت بیش از ۵۰ درصد، اجازه برای برگرداندن سود و انتقال سود سهام به دشواری داده می‌شود، شرایط پیچیده و غیرشفاف در خصوص میزان ساخت داخل کشور، نظام بانکی ناکارآمد و ممنوعیت فعالیت بانک‌های خارجی و خصوصی، رشوه و ارتشا، عدم رقابت عادلانه و آزاد (زیرا وزارتخانه‌ها، شرکت‌های دولتی و به‌ویژه بنیادها از مزیت‌های خاص برخوردارند)، فقدان آمار و اطلاعات قابل استناد در مورد شیوه تجارت در ایران، فقدان سیاست‌های روشن و باثبات (وزارتخانه‌ها به‌طور مکرر سیاست‌های متناقض اتخاذ می‌کنند)، عدم تمایل برای انعقاد موافقت‌نامه‌های مربوط به حمایت از سرمایه‌گذاری و جلوگیری از مالیات مضاعف، محدودیت‌های فراوان درخصوص واردات کالا.

ت) مشکلاتی که اتباع خارجی برای کار در شرکت‌های خارجی در ایران دارند

مقررات مربوط به دریافت اجازه اقامت و روادید ورود و خروج بسیار پیچیده هستند و مدت زمان زیادی طول می‌کشد و تنها مجوزهایی برای مدت کوتاه داده می‌شود، کمبود امکانات فرهنگی و اجتماعی، محدودیت‌های وارداتی و صادراتی درخصوص لوازم شخصی، حضور گسترده دولت و سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی در همه زمینه‌های اقتصادی و در مقابل برخوردهای تبعیض‌آمیز با بخش خصوصی، روشن نبودن جهت‌گیری‌های اقتصادی مانند خودکفایی، محوریت بخش کشاورزی یا صنعتی، درون‌گرایی یا برون گرایی و مانند آن‌ها نبود سازمان‌های تخصصی بخش خصوصی برای صادرات که عامل مهم برای سرمایه‌گذاری و تولید است، تعدد مراکز تصمیم‌گیری در امر سرمایه‌گذاری، پیروی از سیستم‌های سنتی در امر بازاریابی، تبلیغات و انجام معاملات خارجی، اعمال سیاست‌های انحصار، شبه انحصار و فقدان سیستم رقابتی کارآمد، عدم توجه به رشد و ایجاد فضای مناسب برای فعالیت‌های بخش خصوصی.

گزارش کمیسیون اروپایی تاکید عمده‌ای به وضعیت اقتصادی ایران دارد. این تاکید در قسمت‌های مختلف گزارش به چشم می‌خورد. کمیسیون در بند اول گزارش خود به‌طور صریح تاکید می‌کند، اتحادیه اروپایی فاقد روابط قراردادی و هرگونه همکاری مهم مالی با ایران است و فقدان یک چارچوب قراردادی، توسعه همکاری‌های فیمابین را محدود می‌سازد. بنابراین از نظر اتحادیه اروپایی نداشتن یک موافقت‌نامه اقتصادی و روابط قراردادی به‌عنوان

یکی از موانع اصلی، ساختاری و نهادینه در روابط میان ایران و اتحادیه اروپایی است. بنابراین از نظر ساختاری در روابط، موانع و محدودیتهایی وجود دارد.

کمیسیون اروپایی با اشاره به موقعیت اقتصادی و ژئوپلیتیک ایران در منطقه، این کشور را به‌طور بالقوه یک شریک عمده قدرتمند اقتصادی در کل منطقه برای خود می‌داند که می‌تواند فرصت‌های مهمی را برای تجارت و سرمایه‌گذاری اتحادیه در این منطقه بزرگ به‌وجود آورد. درعین حال بازنگری و تجدیدنظر در سیاست‌های اقتصادی ـ تجاری ایران پیش‌نیاز این همکاری گسترده توصیف شده است.

۱۰ـ گروه‌های کاری همکاری ایران و اتحادیهٔ اروپایی

ایران و اتحادیه اروپایی در چند سال اخیر و در چارچوب گفت‌وگوهای جامع و فراگیر، چند گروه کاری و کارشناسی در زمینه همکاری‌های اقتصادی ـ تجاری به‌وجود آورده‌اند که عبارت‌اند از:

الف ـ کمیته کاری پیرامون مذاکرات مربوط به انعقاد موافقت‌نامهٔ تجارت و همکاری بین ایران و اتحادیه اروپایی

ب ـ گروه کاری تجارت و سرمایه‌گذاری

ج ـ گروه کاری انرژی

د ـ گروه کارشناسی مواد مخدر

هـ ـ تشکیل گروه کاری محیط زیست

و ـ تشکیل گروه کاری حمل‌ونقل

ز ـ تشکیل گروه کاری کشاورزی و شیلات.

ایجاد این گروه‌ها به خودی خود به منزله بهبود و گسترش روابط ایران با اتحادیه اروپایی از یک‌طرف و با کشورهای عضو آن از طرف دیگر، به خصوص در زمینه‌های اقتصادی و تجاری و همچنین سیاسی است. دو طرف در این گروه‌های کاری، به تبادل‌نظر و ارائه تجربیات پرداخته و زمینه‌های همکاری و تعامل بیشتر را فراهم می‌آورند. باید در نظر داشت که به نتیجه رسیدن فعالیت این گروه‌های کاری در نهایت در انعقاد موافقت‌نامه اقتصادی ـ تجاری بین دو طرف تجلی می‌یابد و انعقاد این موافقت‌نامه به منزله نهادینه و قراردادی شدن روابط ایران و اتحادیه اروپایی است که بسیار حائز اهمیت بوده و می‌تواند در تنظیم روابط ایران با کشورها و اتحادیه اقتصادی ثالث نیز تأثیرگذار باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. سخنرانی جناب آقای دکتر کمال خرازی وزیر امورخارجه ایران در «انجمن سلطنتی امور بین‌الملل» (چاتم هاوس) انگلستان، خبرگزاری دانشجویان ایران ـ تهران، سرویس سیاسی ـ خارجی.

۲. همان منبع.

3. Over the last few years, EU relations with Iran have been developing in a positive direction. Following the election of Mr. Khatami as President in May 1997 and positive moves by Iran on a number of issues, a Comprehensive Dialogue in the form of semi-annual troika meetings at the level of Under-secretary of State / Deputy Minister was established in 1998.

4. A mandate for such an agreement was presented by the Commission

to the Council in November 2001 and was adopted in June/July 2002 (Council conclusions 17 June).
5. The opening of the negotiations with Iran: EU-Presidency & Commission Joint Press Release11/12/2002.
6. Fond Monnaitaire International, Avril 2003.
7. Ibid.
8. Agence Europe, Bruxelles, 5 Fevrier 2002.
9. On 7 February 2001, the Commission adopted a Communication - approved by the Council in May 2001 - setting out the perspectives and conditions for developing closer relations with Iran. It is expected that this may lead to the conclusion of a Trade and Co-operation Agreement. The political part of the dialogue covers issues regarding regional conflicts, including the Middle East conflict, non-proliferation of weapons of mass destruction, human rights and terrorism. The EU also decided to explore possibilities for co-operation with Iran in the areas of energy, trade and investment, refugees and drugs control.
10. Rapport de la Commision Europeenne au Conseil et au Parlement Européen sur les relations avec l'Iran, 7 fevrier 2001.
11. EUROSTAT, Bruxelles, November 2002.
12. Ibid.
13. Ibid.
14. Ibid.

۱۵. این جدول آماری با استفاده از گزارش‌های وزارت بازرگانی و گمرک ایران سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۷۹ و یوروواستات اداره آمار اروپایی سال‌های ۲۰۰۲_۲۰۰۱ تهیه شده است.

۱۶. این جدول آماری با استفاده از گزارش‌های وزارت بازرگانی و گمرک ایران سال‌های ۱۳۷۹_۱۳۷۸ و یوروواستات اداره آمار اروپایی سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۰ تهیه شده است.

۱۷. این جدول آماری با استفاده از گزارش‌های وزارت بازرگانی و گمرک ایران سال‌های ۱۳۷۸_۱۳۷۷ و یوروواستات اداره آمار اروپایی سال‌های ۲۰۰۰_۱۹۹۹ تهیه شده است.

۱۸. این جدول آماری با استفاده از گزارش‌های وزارت بازرگانی و گمرک ایران